

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۳	مجدد طامه	ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایران	سرمقاله
۵	مهرداد درفش‌ی محمود جعفری دهقی	بررسی ترجمه و فنون آن در تحریر ختنی و جره‌چکید کا پرچنا پارمنا	مقاله
۲۳	میلاد بیگدلو	گویش‌شناسی فارسی کهن: نوشته‌های جنوبی	
۴۹	یلدا شکوهی	درباره چند واژه و مفهوم آنها در متون فارسی زردشتی	
۶۹	محمد مهدی اسماعیلی	نظام تخصیص جنس دستوری در گویش ابیانه‌ای	
۹۵	عنایت‌الرحمن مایار	رده‌شناسی ترتیب واژه‌های زبان پشتو	
۱۲۷	موسی محمودزهی	عوامل حالت دری و چگونگی ترتیب نحوی آنها در صرف اسم بلوچی امروز	
۱۴۷	سالار رضازاده	یادداشتی درباره معنی واژه اوستایی -nimarəzišta-	پژوهش‌های نو
۱۵۱	گویش ابیانه‌ای؛ کتاب‌شناسی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو: جلد اول: منابع فارسی (۱۴۰۳-۱۳۰۰): تحریر ختنی جیوکه پوسنکه (متن، ترجمه، یادداشت، و واژه‌نامه): گویش خوسف.		نمونه‌ای نشر

Table of Contents	1
-------------------	---

Abstracts of Articles in English	2
----------------------------------	---

ویژه نامه زبان ها و گویش های ایران

در سرزمین پهناور ایران از دیرباز زبان ها و گویش های گوناگونی رواج داشته که برخی از آنها خاموش شده و بسیاری دیگر هنوز زنده و رایج اند. زبان ها و گویش های ایران را باید محسوس ترین بخش میراث معنوی و مهم ترین مؤلفه مشترک میان اقوام ایرانی به شمار آورد که با حفظ آنها می توان به تحکیم هویت ملی و تاریخی ایرانیان یاری رساند. گذشته از زبان فارسی و گونه های متنوع آن که در ایران، تاجیکستان و افغانستان رایج است و برترین عامل پیوند و وجه اشتراک اقوام گوناگون ایران است، حفظ و ثبت دیگر زبان ها و گویش های ایران نیز می تواند سبب آگاهی از پیوندهای عمیق زبانی و فرهنگی میان اقوام ایرانی و تحکیم هویت فرهنگی و ملی شود. براساس معیارهای زبان شناسختی بسیاری از زبان ها و گویش های ایران به خانواده «زبان های ایرانی» تعلق دارند، اما زبان های دیگری نیز در ایران رایج اند که از سایر خانواده های زبانی منشعب شده اند و برخی از آنها از دیرباز در ایران رواج داشته و با زبان فارسی و دیگر زبان های ایران در تماس و دادوستد بوده اند. این زبان ها نیز بخشی از میراث مشترک ایرانیان تلقی می شوند و حفظ، ثبت و مطالعه آنها دارای اهمیت فراوان است.

هرچند تاکنون عمده پژوهش های گویشی منتشر شده در فرهنگستان زبان و ادب فارسی مربوط به خانواده «زبان های ایرانی» است، مطالعه و بررسی دیگر زبان های رایج در ایران همواره در این نهاد پژوهشی مورد توجه بوده و فعالیت هایی نیز در این خصوص انجام گرفته است که برای نمونه می توان به انتشار مقاله هایی درباره زبان ترکی در نشریه زبان ها و گویش های ایرانی (در شماره های ۱ و ۱۱) اشاره کرد. با توجه به آنکه عنوان «زبان ها و گویش های ایرانی» ممکن است سبب این سوء تعبیر شود که در این مجله فقط به زبان های متعلق به خانواده «زبان های ایرانی» پرداخته می شود، در فرهنگستان زبان و ادب فارسی این تصمیم اتخاذ شد تا از این شماره عنوان این نشریه به «زبان ها

و گویش‌های ایران» تغییر یابد تا از یک سو تأکیدی باشد بر توجه و اهمیتی که فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای همه زبان‌های رایج در ایران قائل است و از سوی دیگر سبب رفع ابهام درباره دامنه و حدود مطالعاتی این نشریه شود. امید است این نشریه بتواند با انتشار آثار استادان و پژوهشگران عرصه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های ایران گامی استوار در پیشبرد پژوهش‌های زبان‌شناسی ایرانی بردارد و سبب افزایش اشتیاق به مطالعه و مستندسازی زبان‌های ایران در میان دانشجویان و دیگر علاقه‌مندان شود.

مجید طامه

بررسی ترجمه و فنون آن در تحریر ختنی و جره چهیدکا بر جلدار متا

مهرداد درفش‌ی* (دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تهران، ایران)
 محمود جعفری دهقی* (استاد گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تهران، ایران)

چکیده: بیشتر آثار به‌جامانده از زبان ختنی متون بودایی است که بخش عمده آنها نیز نه تألیفاتی مستقل بلکه ترجمه سوتره‌های بودایی مهاییانه از زبان سنسکریت است. وجره چهیدکا (Vajracchedikā) به معنی الماس بُر یکی از کهن‌ترین متون کمال فرزانیگی یا پرچناپارمتا (Prajñāpāramitā) در آیین بودایی مهاییانه است که در آن، در قالب گفت‌وگوی بودا و شاگردش سوبهوتی (Subhūti)، خلاصه‌ای از آموزه‌های کمال فرزانیگی ارائه می‌شود. موضوع محوری این سوتره، همچون دیگر سوتره‌های کمال فرزانیگی، نفی خود، اصل تهیگی، دهرمه، ویژگی‌های بوداسف‌ها و غیره است. از آنجاکه بر روی دست‌نویس ختنی این متن تاریخی معادل ۹۴۱ میلادی آمده است، باید همین تاریخ را دیرترین تاریخ محتمل نگارش آن فرض کرد. سوتره‌ها در جامعه پیرو آیین مهاییانه آن زمان ختن بسیار محبوب و مقدس بوده است. به سبب تقدس و اهمیت چنین متن‌هایی نزد پیروان، وظیفه ترجمه این متون برای مترجم بسیار دشوار می‌شود. مترجم برای موفقیت در این کار نیازمند به‌کارگیری فنون و شیوه‌های گوناگون ترجمه است تا متنی مطمئن و رسا در اختیار خوانندگان قرار دهد. در این مقاله ترجمه و فنون ترجمه به‌کاررفته در تحریر ختنی وجره چهیدکا مانند وام‌گیری، گرده‌برداری، ترانهش، و... بررسی می‌گردد. این شیوه‌های ترجمه بر مبنای هدف مورد نظر در سه گروه استانداردسازی، روشنی سخن و وفاداری به متن اصلی دسته‌بندی و تحلیل می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: ترجمه، فنون ترجمه، سنسکریت، ختنی، وجره چهیدکا پرچناپارمتا، بودا.

* mehrderafshi@gmail.com

* mjdehaghi@yahoo.com

۱. مقدمه

۱.۱. ختن

ختن یک پادشاهی باستانی پیرو آیین بودایی در بخش غربی حوضه تاریم در جنوب صحرای تکله مکان بود، جایی که امروزه استان سین کیانگ چین واقع است (Emmerick, 1992, p. 1). قرارگرفتن ختن بر سر راه های بازرگانی میان چین و هند و ایران، آن را به یک چهارراه تبادل اندیشه و فرهنگ میان این تمدن ها تبدیل کرد و ختن به ویژه در انتقال آیین و آثار بودایی از هند به چین نقش مهمی ایفا می کرد. افسانه های گوناگون پایه گذاری پادشاهی ختن را به پسر آشوکا، امپراتور هند، یا وزیران او نسبت می دهند که به سده سوم پ.م. بازمی گردد. صرف نظر از ارزش تاریخی، این روایات نشان دهنده تأثیر فرهنگی هند بر ختن است. نخستین گزارش های تاریخی معتبر درباره ختن در تاریخ نگاری چینی از سده دوم پ.م. به جا مانده و تا چند سده بعد نیز از این منطقه در منابع چینی یاد شده است. اطلاعات تاریخی ختن از منابع چینی، اسناد ختنی و گزارش های زائران بودایی به دست می آید (ibidem). اگرچه شواهدی مستقیم از آغاز گروش به آیین بودایی در ختن در دست نیست، اما از سده یکم پیش از میلاد، آیین بودایی مهیا نه در این منطقه رواج داشته است. گزارش های زائرانی چون فاهسین^۱ و هسوان تسانگ^۲ نشان می دهد ختن دارای صومعه های متعدد و جمعیت عظیمی از راهبان بودایی بوده است (ibid, p. 3). گزارش های تاریخی مبنی بر اینکه بسیاری از دست نویس های سنسکریت از ختن به چین رفته است و بسیاری از این آثار را مترجمان ختنی از سنسکریت به چینی برگردانده اند، نشان دهنده اهمیت ختن به عنوان یکی از پایگاه های اصلی آیین بودایی است. سرانجام، هر چند منشأ قومی بنیان گذاران ختن نامشخص است، تأثیر فراگیر فرهنگ هندی و رواج زبان ایرانی ختنی دو ویژگی قطعی این پادشاهی به شمار می رود.

۲.۱. زبان ختنی

در اکتشافات باستان شناسی هیئت های غربی و ژاپنی در منطقه سین کیانگ چین در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم میلادی اسناد زیادی به زبان های ایرانی و غیر ایرانی یافت شد. بخشی از این اسناد که از منطقه ختن و دون هوانگ به دست آمده به الفبای براهمی نوشته شده است. با رمزگشایی این زبان و

1) Fa-Hsien

2) Hsuan Tsang

خواندن متون بیشتر، آشکار شد که این متون به زبان سکایی، از شاخه شرقی زبان‌های ایرانی میانه، به نگارش درآمده‌است. با توجه به منطقه اکتشاف و نیز تصریح نام زبان «ختی» در پاره‌ای از متون مکشوفه، عنوان «سکایی ختی» در مجامع علمی مقبولیت یافت (Emmerick, 1992, p. 2-5).

زبان ختی، همچون دیگر زبان‌های ایرانی، در گذر زمان دستخوش تغییراتی در دستگاه آوایی شده که اثر مستقیمی روی دستگاه صرفی آن نهاده‌است. دست‌نویس‌های ختی موجود نشان می‌دهد که این تحولات پیوسته آوایی زبان ختی را از زبانی با دستگاه صرفی پیچیده در دست‌نویس‌های سده پنجم به زبانی با دستگاه صرفی بسیار ساده‌شده مبتنی بر تمایز صرف صریح و غیرصریح در متأخرترین دست‌نویس‌ها در سده دهم تبدیل کرده‌است. اگرچه این تحولات تدریجاً و در درازای شش سده رخ داده‌است، عموماً زبان این دست‌نویس‌ها را بر پایه تفاوت‌ها در آواشناسی، صرف و غیره به دو گروه عمده ختی قدیم و ختی جدید یا متأخر تقسیم می‌کنند که در هر صورت یک تقسیم‌بندی قراردادی است (Maggi, 2009, p. 333).

بیشتر آثار به‌جامانده از زبان ختی متون بودایی است که بخش عمده آنها نیز نه تألیفاتی مستقل بلکه ترجمه سوتره‌های بودایی مهاییانه از زبان سنسکریت است که در جامعه پیرو آیین مهاییانه آن زمان ختن محبوب بوده‌است.

۱.۳. وجره‌چهیدکا پرچناپارماتا

وجره‌چهیدکا^۱ به معنی «الماس‌بر» یکی از کهن‌ترین متون کمال‌فرزانگی^۲ در قالب گفت‌وگوی بودا و شاگردش سوبهوتی است که در آن خلاصه‌ای از آموزه‌های کمال‌فرزانگی ارائه می‌شود. موضوع محوری این سوتره، همچون دیگر سوتره‌های کمال‌فرزانگی، نفی خود، اصل تهیگی، دهرمه، ویژگی‌های بوداسف‌ها و جز آن است. از آنجاکه بر روی دست‌نویس ختی این متن تاریخی معادل ۹۴۱ میلادی آمده‌است، باید همین تاریخ را دیرترین تاریخ محتمل نگارش آن فرض کرد. نسخه ختی این متن در دست‌نویس Ch. 00275 کتابخانه بریتانیا شامل ۴۴ برگ آمده‌است (Emmerick, 1992, p. 34-35; Maggi, 2009, p. 371-372).

1) Vajracchedikā

2) Prajñāpāramitā

۱.۴. ترجمه در ختن

در آغاز گسترش آیین بودایی در ختن، دسترسی مردم عادی به کلام بودا تنها به واسطه راهبانی بود که این متون را به ایشان شرح و آموزش می دادند. این راهبان ختنی دانش ژرفی از زبان های اصلی این متون (سنسکریت، پراکرت و ...) داشتند تا جایی که برخی از ترجمه های آغازین سوتره های بودایی از زبان های هندی به زبان چینی نیز به دست ایشان انجام گرفت. پس از چندی، ایشان اقدام به ترجمه این متون به زبان ختنی کردند. اگرچه بر پایه گواهی خود متون ختنی (نک: 4. 24. *Zambasta*) این ترجمه ها در آغاز چندان جدی گرفته نمی شدند اما سده ها کوشش پیوسته در زمینه ترجمه در کنار دانش گسترده مترجمان و سرمشق گیری از فرایند ترجمه در دیگر زبان های مهم جهان بودایی مانند چینی و تبتی، سرانجام به زبان ختنی اعتباری همسنگ آن زبان ها در میان مردمان ختن بخشید (Maggi, 2009, p. 338-339; Degener, 2024, p. 109).

برخلاف مترجمان متون سنسکریت به دیگر زبان ها، مترجمان ختنی برابری یکنواختی برای اصطلاحات بودایی به کار نبرده اند و حتی در یک متن ترجمه های متفاوتی برای یک اصطلاح مشابه دیده می شود. مترجمان ختنی در بسیاری از موارد متن اصلی سنسکریت را دقیقاً واژه به واژه ترجمه نکرده، بلکه معنای متن را انتقال داده اند و گاهی یک یا چند واژه به متن افزوده اند تا متن قابل فهم تر شود. این افزوده ها در برخی موارد طولانی تر هستند و باید آنها را الحاقات تفسیری در نظر گرفت. با این حال، این بسط ها و اضافات از معنای اصلی متن منحرف نمی شود و در محدوده سنت های تفسیری بودایی قرار دارد که نشان دهنده تسلط مترجمان بر آموزه های بودایی است (Degener, 1989, p. 366).

می توان گفت که تقریباً هیچ اطلاعاتی درباره شخصیت و هویت مترجمان متون ختنی در دست نیست. اما در مقدمه و جره چکید کلماتی آمده است که از محدود شواهدی است که در آن یک مترجم از انگیزه و خواست شخصی خود سخن می گوید: پس اکنون بر آنم که (این سوتره را به ختنی) بگردانم به مهر قانون، همراه با ایمان. بادا که بودایان مرا بپایند تا چنان که بایسته است توانمش بازگفتن.^۱

۱.۵. پیشینه پژوهش

روش شناسی و فنون به کاررفته در ترجمه متون بودایی از سنسکریت به ختنی تاکنون موضوع اصلی مطالعه جامع نبوده است. امریک در مقدمه سیده ساره ختنی اشاره ای گذرا به این مبحث کرده است

(Emmerick, 1982). دگنر نیز مقاله‌ای درباره فنون ترجمه در تحریر ختنی و جره‌چهدکا دارد. اما او در این مقاله به جای آنکه به بررسی فنون گوناگون ترجمه در این متن بپردازد، بیشتر در پی بازشناسی منابع احتمالی واژه‌ها و عبارات افزوده موجود در ترجمه ختنی است (Degener, 1989). شروو در مقدمه سورنه بهاسوئمه‌سوئره گزیده‌ای را از فنون ترجمه به‌کاررفته در این متن با نمونه‌هایی اندک برای هرکدام ارائه داده‌است (Skjærvø, 2004, v. 1, p. lxxiv-lxxviii). طامه در مقاله‌ای شیوه‌های ترجمه را در تحریر ختنی جیوکه‌پوستکه بر پایه تمایز نظری میان «ترجمه ارتباطی» و «ترجمه معنایی» بررسی کرده‌است و نمونه‌هایی برای هرکدام از شیوه‌های ترجمه همچون وام‌گیری، گرده‌برداری، ترانهش و تعدیل ارائه داده‌است (طامه، ۱۳۹۹). دگنر در مقاله دیگری به بررسی شیوه‌های بنیادین مترجمان ختنی در برابرگزینی، تعهدشان به ارائه متنی فهمیدنی و همچنین وفاداری به متن اصلی در متون بودایی ختنی پرداخته‌است (Degener, 2024).

۲. فنون ترجمه در تحریر ختنی و جره‌چهدکا پرجناپارمتا

جره‌چهدکا یکی از مهم‌ترین آثار ادبیات پرجناپارمتا است و از تقدس و جایگاه والایی نزد پیروان آیین بودایی مهاییانه برخوردار بوده‌است. مترجم ختنی با آگاهی از این جایگاه برای انتقال دقیق محتوای متن به زبان ختنی از ابزارهای ممکن بهره برده‌است. وی با استفاده از روش‌هایی چون ترجمه ساده و ترجمه قرضی کوشیده‌است نظامی استانده را برای برابرای سنسکریت-ختنی ایجاد نماید. مترجم در عباراتی که متن را برای مخاطب ختنی مبهم انگاشته، با برگردان یک واژه سنسکریت به بیش از یک واژه و گاه به یک عبارت، همچنین با افزودن شرح و تفسیر ابهام را از متن زدوده‌است تا احتمال کژفهمی هم‌زبانان خود را به حداقل برساند. افزون‌براین، با وجود جرح و تعدیل‌ها و افزوده‌های بسیار در ترجمه، همچنان آموزه‌های بنیادین بودا با امانت‌داری به مخاطب ختنی انتقال می‌یافت. فنون ترجمه به‌کاررفته در این متن بر پایه هدف و کارکردشان به شرح زیر دسته‌بندی و بررسی می‌شوند.

۲.۱. استانده‌سازی

اگرچه همچنان که یاد شد در زبان ختنی آن نظام یک‌پارچه برابرگزینی مانند دیگر زبان‌ها (همچون تبتی) دیده نمی‌شود، در بررسی فنون ترجمه به‌کاررفته در جره‌چهدکا سنجش میزان استانده‌سازی

برابره‌ای متناظر سنسکریت-ختنی از اهمیت بالایی برخوردار است. استانداردسازی در این چارچوب به میزان یکنواختی برابره‌ای ختنی که در ترجمه یک واژه یا اصطلاح مشخص سنسکریت به کار رفته است اطلاق می‌شود. شواهد و جره‌چکیدکا رویکرد قاعده‌مندی را در برابرگزینی نشان می‌دهد درحالی‌که درجاتی از انعطاف‌پذیری را نیز می‌توان دید. مواردی در متن وجود دارد که در آن برای نمایاندن ظرایف معنایی، یک اصطلاح سنسکریت با بیش از یک برابر ختنی ترجمه شده است: س.^۱ *dharmā* «دهرمه، قانون، پدیدار»: خ. *dharmā* «دهرمه»، *dāta* «قانون»، *hāra* «چیز».

س. *pratigṛh* «گرفتن، در اختیار گرفتن، برخوردار شدن»: خ. *nās* «گرفتن»، *biysamj* «در اختیار گرفتن»، *hamphūs* «برخوردار شدن». س. *loka* «جهان»: خ. *ysamaśamdaa* «جهان»، *hve* «انسان». از سوی دیگر، گاهی چند واژه سنسکریت با معانی نزدیک به هم تنها با یک برابر ختنی ترجمه شده است:

س. *dharmā* «دهرمه»، *dharmaparyāya* «مجموعه آموزه‌ها»: خ. *dāta* «قانون». س. *kāya* «تن»، *ātma-bhāva* «وجود، تن»: خ. *ttaramdara* «تن».

ترجمه ساده

ترجمه ساده در اینجا به معنای برگردان هر واژه سنسکریت به یک واژه ختنی بدون به‌کارگیری شرح و تأویل و دیگر فنون برابریابی همچون گرده‌برداری و جز آن است. ترجمه ساده برای برگرداندن واژه‌های عمومی زبان و همچنین اصطلاحات بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت از دید آموزه‌های دینی به کار می‌رود. در این روش، یک واژه سنسکریت ممکن است با برابر بومی ختنی، وام‌واژه هندی و یا واژه ختنی ساخته‌شده از وام‌واژه هندی ترجمه شود. این برگردان‌ها دارای محتوای تفسیری کمتری هستند که ویژگی ترجمه اصطلاحات بودایی است:

ترجمه واژه سنسکریت با برابر بومی ختنی

س. *dāna* «دهش، پیشکش»: خ. *haura* «دهش، پیشکش».

(۱) در این مقاله برای اشاره به زبان‌های سنسکریت، گاندهاری و ختنی در نمونه‌های کوتاه، کوتاه‌نوشت‌های «س.»، «گ.» و «خ.» و برای نمونه‌های بلندتر، کوتاه‌نوشت‌های «Skt.» و «Kh.» به کار می‌رود.

س. -kāya «تن»: خ. -*ttaramdara* «تن».

س. -*bahu* «بسیار»: خ. -*pharāka* «بسیار».

ترجمه واژه سنسکریت با وام‌واژه هندی

مستقیم از سنسکریت:

س. -*artha* «معنا»: خ. -*artha* «معنا».

س. -*rūpakāya* «پیکر (ظاهری)»: خ. -*rūpakāya* «پیکر (ظاهری)».

س. -*satva* «موجود»: خ. -*satva* «موجود».

غیرمستقیم (از پراکریٔ، گاندهاری، و ...):

س. -*saṃjñā* «انگاره»: گ. -*saṃñā* «انگاره» خ. -*saṃñā* «انگاره».

س. -*punya* «شایستگی، نیکی»: گ. -*puṇa* «شایستگی، نیکی»: خ. -*puṇa* «شایستگی، نیکی».

س. -*anitya* «پایدار»: گ. -*anica* «پایدار» خ. -*anica* «پایدار».

ترجمه واژه سنسکریت با واژه ختنی مشتق از وام‌واژه هندی

س. -*arhatva* «پایه ارهتی»: خ. -*arahaṃdauṇa* «پایه ارهتی».

س. -*kṣāmti* «بردباری»: خ. -*kṣamauditījā* «بردباری».

س. -*punya* «شایستگی» (در واژه‌های مرکب): خ. -*puṇīnaa* «(از آن) شایستگی».

گرده‌برداری یا ترجمه قرضی

وام‌گیری در سطح واژه شامل انتقال معنا و ریخت واژه است درحالی‌که در گرده‌برداری یا ترجمه قرضی^۱، تنها محتوای معنایی از زبان مبدأ منتقل شده و ریخت واژه متعلق به زبان مقصد است. این فرایند معمولاً زمانی رخ می‌دهد که در پی تبادل فرهنگی و زبانی درازمدت، برتری و مرجعیت فرهنگی و دینی زبان مبدأ سبب شکل‌گیری مفاهیم جدید در زبان مقصد می‌شود. گرده‌برداری در برگردان اصطلاحات تخصصی و عامیانه و همچنین در بیان مفاهیمی به کار می‌رود که برابر دقیقی در زبان مقصد ندارند. در گونه‌ای از گرده‌برداری که تقلید معنایی^۲ نام دارد معنی یک اصطلاح بیگانه به واژه بومی منتقل می‌شود. برای نمونه، هنگامی که واژه ختنی -*dāta* «قانون» به عنوان برابری برای

1) calque or loan translation

2) semantic copying

واژه سنسکریت *dharma* «قانون» تعیین شد، همه ظرایف معنایی این اصطلاح ویژه بودایی را به دست آورد. بنابراین یک اصطلاح بومی ختنی تحت تأثیر برابر سنسکریت خود دارای معنایی نو یا گسترده‌تر می‌گردد تا لایه‌های مختلف معنایی آن را بازنمایاند. در گونه‌ای دیگر از گرده‌برداری اجزای یک ترکیب اصطلاحی از زبان مبدأ به طور جداگانه در زبان مقصد ترجمه می‌شود که منجر به ضرب یک اصطلاح جدید و همچنین معرفی یک مفهوم نو در زبان مقصد می‌گردد:

س. *kulaputra* «ویسپور»: خ. *bisīvrāṣaa* «ویسپور».

س. *dharmakāya* «دهرمه‌پیکر»: خ. *dāvīna-taraṃdara* «دهرمه‌پیکر».

۲.۲. روشنی سخن

با توجه به همانندی‌های صرفی و نحوی میان سنسکریت و ختنی، بسیاری از مطالب زبان مبدأ می‌تواند بدون تغییرات چندانی به زبان مقصد منتقل شود. اما گاهی مترجم ختنی بخش‌هایی از متن را برای مخاطبان دشوار و نامفهوم می‌یابد. از این رو، می‌کوشد تا با تغییرات، توضیحات و افزوده‌هایی متن را قابل فهم‌تر کند، به‌ویژه در مواردی که متن دارای پیچیدگی‌های نحوی است. تغییرات مترجم در متن اصلی شامل ترانهش^۱، تعدیل^۲، افزودن عبارت‌های توضیحی درباره اشخاص، مکان‌ها و رویدادها، برگرداندن واژه سنسکریت به دو یا چند واژه یا درج عبارتی توضیحی در متن ختنی (زبان مقصد) و همچنین افزودن شرح و تفسیرهای نسبتاً طولانی است. به‌طور کلی در متن بررسی شده، رویکرد مترجم ترجمه لفظ به لفظ نبوده است، بلکه کوشیده است تا مفاهیم و آموزه‌های بودایی به مخاطب ختنی را در چارچوب متن همراه با شرح و تفسیر به‌درستی انتقال دهد.

برگردان یک واژه سنسکریت به دو یا سه واژه در ختنی

در این روش که با نام ترجمه دوگانه یا سه‌گانه^۳ نیز شناخته می‌شود (طامه، ۱۳۹۹، ص ۴۶)، مترجم می‌کوشد که معانی مختلف یک واژه را با ترجمه آن به دو یا چند واژه بیان کند. اغلب هر کدام از برابرهای یکی از این معانی گوناگون را نمایندگی می‌کند تا مخاطب نیز از این ظرایف معنایی آگاه شود. این روش ترجمه گاهی شامل یک وام‌واژه هندی است که یک یا دو واژه بومی ختنی معادل آن است (Skjærvø, 2004, v.1, p. lxxv):

1) transposition

2) modulation

3) dyadic or triadic translation

- (۷۰۸): س. udgrhya «آموخته و»: خ. nāsāti sājīyā «(فرا)گیرد (و) بیاموزد».
- (۱۰۲۴): س. udgrhya «آموخته و»: خ. sājīyā dijsāti «بیاموزد (و) بدارد».
- (۱.ب.۱۰): س. vyūha «آرایش، بخش بندی، شکل»: خ. padamjā «آرایش، ساختار»، piškala «بخش بندی».
- (۱.ب.۱۰): س. avyūha «بی آرایش»: خ. avyūha «بی آرایش»، aviṣkasta «بدون بخش بندی»، arūpin- «بدون شکل».

برگردان یک واژه سنسکریت به عبارتی توضیحی در ختنی

این برگردان‌ها در آغاز به روش ترجمه قرضی در شرح و تفسیر مفاهیم و اصطلاحات سنسکریت بودایی شکل گرفتند و سپس به دلیل کاربرد مکرر به عنوان برابری برای این اصطلاحات تثبیت شدند، به رغم اینکه این معادل‌ها معمولاً از برابری دیگر طولانی ترند:

- س. bodhisattva «بوداسف، جوینده بیداری»: خ. ba 'ysūṇa-vūysaa «جوینده بیداری»^۱.
- س. tathāgata «تتهاگته»: خ. ttāharā-tsūka «رهرو راستین»^۲.
- س. arhat «ارهت»: خ. pajsamānā āṣa 'ṇa «ستایش ارزان».
- س. arhat «ارهت»: خ. klaiṣī'nānā sānānā tvīṣā yanāka «نابودکننده دشمنان که کله‌ها (kleśa) هستند»^۳.

ترانهش

در ترانهش برای انتقال یک مفهوم به زبان مقصد، یک ساخت دستوری متفاوت از زبان مبدأ به کار گرفته می‌شود. در این شیوه ترجمه، یکی از اجزای کلام با عبارتی با ساخت نحوی متفاوت جایگزین می‌شود تا پیچیدگی‌های نحوی زبان مبدأ که ممکن است برای مخاطبان گنگ و نامفهوم باشد قابل فهم شود. مترجم ختنی با به کارگیری ترانهش بسیاری از اسم مصدرهای سنسکریت را به صورت عبارتی کامل در ختنی نوشته است:

(۴.۱):

Skt. caritvā:

رفته و

(۱) اسم مصدر در سنسکریت می‌تواند برای بیان عملی به کار رود که پیش از فعل اصلی جمله رخ داده است. برای این ترجمه نک: رضایی باغبیدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۲۰۳.

(۲) برای آگاهی بیشتر نک: Degener 1989, p. 350.

(۳) برای آگاهی بیشتر نک: ibid, p. 348-349.

(۴) برای آگاهی بیشتر نک: ibid, p. 349-350.

Kh. *kū ... tsuta hamyetā*: هنگامی که رفته بود

(۶.۱):

Skt. *pradakṣiṇīkṛtvā*: از راست به گرد (بودا) گشته و

Kh. *hvaramcainā ... tsuāmdā*: از راست رفتند

(۲.۲):

Skt. *ekāṃsam uttarāsaṃgaṃ kṛtvā*: ردا را بر یک شانه نهاده و

Kh. *śau sve cīvarā prahaṣṭi*: یک شانه را با ردا پوشاند

تعدیل

تعدیل شیوه‌ای از ترجمه است که در آن معنای متن اصلی از دیدگاهی متفاوت بیان می‌شود. در این روش که بر پایه تعدیل و تطبیق معنایی و مفهومی است، یک مفهوم مثبت در زبان مبدأ می‌تواند با جمله‌ای منفی در زبان مقصد بیان شود که احتمالاً برای مخاطب آن زبان آشنا تر است. مترجم متن سنسکریت و جره‌چیدکا به زبان ختنی از این روش بهره برده است:

(۱۷ب.۶):

Skt. *ahaṃ dīpaṃkareṇa tathāgatena vyākṛto*: تنهاگته دینکره درباره من پیش‌بینی می‌کرد.

Kh. *ni muhu vyira sā*: درباره من پیش‌بینی نمی‌کرد.

افزودن عبارت یا کلمات توضیحی برای اشخاص، مکان‌ها و جز آن

مترجم و جره‌چیدکا می‌کوشد با افزودن اطلاعاتی که در متن سنسکریت منعکس نشده است از ابهام آن برای مخاطب ختنی بکاهد و عبارات کلی یا موجز در متن سنسکریت را با افزودن مشخصات یا جزئیاتی در ختنی به تفصیل ترجمه می‌کند. این افزوده‌ها شامل آگاهی درباره اشخاص، مکان‌ها، گویندگان و مخاطبان، جزئیات کارهای فرعی در روایت و همچنین واژه‌ها و عبارت‌های ستایش‌آمیزی است که مترجم ختنی نیازمند شرح دانسته است.

الف) مشخصات اشخاص، مکان‌ها و ...

(۲.۱):

Skt. *śrāvastyāṃ*:

در شراوستی

Kh. *śrāvastā kṣīrā*:

در شهر شراوستی

(۲.۱):

Skt. *jetavane*:

در باغ جتر (Jetṛ)

Kh. *jīvā rrispūrā bāśa*:

در باغ جتر ویسپور

(۲.۱):

Skt. *anāthapiṇḍadasyārāme*:

در دیر اناتهپینده

Kh. *anāthapiṇḍī hārū saṃkhyerma*:

در دیر اناتهپینده بازرگان

(۷.۴):

Skt. *subhūtir āha*:

سوبهوتی گفت

Kh. *āśi 'rī subhūtā tta hve*:

سوبهوتی راهب چنین گفت

(۲.۱۶):

Skt. *imaṃ sūtrāṃtam*:

این سوتره را

Kh. *tvā vajrrachedaka sūtrā*:

این سوتره وجره‌چهدکا را

ب) مشخصات گویندگان و مخاطبان

مترجم در جریان گفت‌وگوی بودا و سوبهوتی عبارت‌هایی در ترجمه ختنی افزوده‌است تا گوینده سخن مشخص شود. افزون‌براین، ضمیر سوم شخص مفرد پیوسته (-ī) در برخی موارد که تعداد آن اندک نیست به متن افزوده شده تا مخاطب سخن یعنی بودا یا سوبهوتی برای خواننده روشن باشد:

(۸.۴): Ø. س.

Kh. *gyasta ba 'ysī tta hve*:

سرور بودا به او چنین گفت:

Ø. (۱.۱۹): س.

Kh. *tī vā gyasta ba 'ysā āśi 'rī subhūta gūṣṭe u tta pastai:*

سرور بودا سوبهوتی راهب را بخواند و به او چنین فرمود:

(۳.۶):

Skt. *bhagavān āha:*

سرور گفت:

Kh. *gyasta ba 'ysī tta hve:*

سرور بودا چنین گفت:

(۳.۸):

Skt. *subhūtīr āha:*

سوبهوتی گفت:

Kh. *subhūtī tta hve:*

سوبهوتی به او چنین گفت:

ج) اشاره به برخی جزئیات برای بهبود جریان روایت

Ø. (۴.۱): س.

Kh. *kū khāysna kīrā yuḍā yuḍe:*

چون که کار خوراک را ساخته کرد

Ø. (۴.۱): س.

Kh. *kū scetā paryeta hamye pāttara cīvarā pajsīṭhi:*

چون که زمانی گذشت، کاسه و ردا را کناری نهاد

Ø. (۴.۱۳): س.

Kh. *khu aysā miḍāṇa gyasta ba 'ysa tte hvanai arthā bve:*

اگر که من، ای سرور بخشنده، ای بودا، معنای این سخن را دریافته باشم

د) کاربرد قید تأکید

(۴.۳):

Skt. *aparimāṇāṃś ca satvān:*

بی‌شمار هستندگان

Kh. *dādirā avamāta satva:*

بس بی‌شمار هستندگان

(۷.۸):

Skt. *saṃprakāśayed*:

بیان کند

Kh. *vistarna birāśīyā*:

گسترده بیان کند

(۱۴ الف. ۳):

Skt. *eva dharmaparyāyāḥ*:

چنین مجموعه‌ای از آموزه‌ها

Kh. *didira gaṃbhīrā dā*:

قانون بسیار ژرف

ه) کاربرد واژه‌های ستایش‌آمیز

(۶.۱):

Skt. *pradakṣiṇīkṛtvā*:

از راست به گرد (بودا) گشته و

Kh. *hvaraṃcaīñā tvaṃdanā tsuāṃdā*:

به‌گرامی داشت از راست رفتند

(۱۵ ج. ۳):

Skt. *caitya sa prthivīpradeśo bhaviṣyati*:

آن بخش زمین، یک چایتیه خواهد شد

Kh. *cittyā māñāṃdā tte diśa' pajsam tcerai*:

مانند یک چایتیه به آن جای باید ارج نهاد

(۲۴. ۱): س. Ø

Kh. *bū' spyau jsai pajsam yañi*:

با بوی (خوش و) گل‌ها به آن باید ارج بنهد

افزودن شرح و تفسیر

کاربرد شرح و تفسیر در ترجمه ابزار دیگری است که مترجم ختنی و جره‌چheidsکا به کار گرفته است. اما این افزوده‌های تفسیری نه بر پایه دیدگاه شخصی مترجم بلکه بر پایه سنت دیرینه شرح و گزارش آثار بودایی است. این افزوده‌ها که گاه از یک واژه تا شرح‌های طولانی را دربرمی‌گیرند، تنها برای رفع ابهام متن نبوده‌است بلکه نمایانگر کوشش مترجم در راه انتقال کامل و دقیق محتوای تعلیمی و ادله فلسفی متن در قالب متنی روشن و قابل فهم در راستای آموزش مخاطب ختنی است.

(۲. ۵):

Skt. *katham ... bodhisatvayānasamprasthitena sthātavyam*:

آن‌که در گردونه بوداسف راهی شده‌است، چگونه باید ایستادگی کند؟

Kh. *tta khu ... ba 'ysūñā-vūysaina baudhisatva-yāñā haṃsadaīna mara mahāyāñā viṣṭāñā*:

باری، یک جوینده بیداری که در گردونه بوداسف راهی شده است، چگونه باید اینجا، در گردونه بزرگ (مهایانه)، ایستادگی کند؟

:(۱.۴)

Skt. *bodhisatvena na vastupratīṣṭhitena dānaṃ dātavyam | na kvacitpratīṣṭhitena dānaṃ dātavyam*:

بوداسفی که وابسته چیزی است، نباید پیشکش دهد. نباید هنگامی که وابسته هرچه است، پیشکش دهد.

Kh. *ni baudhisatvana ātma-bhāvīnai vastā vīra pārāuttāna haurā haurāñā ku ṣṭa jā Prattikārā vīra pārāuttāna haurā haurāñā*:

بوداسفی که وابسته چیزی مادی است، نباید پیشکش دهد. هرکه وابسته پاداش است، نباید پیشکش دهد.^۱

:(۷.ب.۱۷)

Skt. *bhaviṣyasi tvaṃ māṇavānāgate 'dhvani śākyamunir nāma tathāgato 'rhan samyaksaṃbuddhas*:

تو ای مرد جوان به هنگام آینده با نام شکیه مونی، تنهاگته، ارهت و بیدار کامل خواهی شد.

Kh. *hama thu māṇavā ustamājsī bāḍā śākyamunā nāma gyasta ba 'ysā . ttana cu ttūśāttā ṣi ' ba 'ysūstā na ra vara haṭṭha na drrūjā*:

تو ای مرد جوان در فرجامین زمان با نام شکیه مونی، سرور بودا می شوی. زیرا که تهیگی همان بیداری است. و آن جا نه راستی هست نه دروغ.

:(۲.الف.۳۲)

Skt. *kaṭhaṃ ca saṃprakāśayed yathā na prakāśayet tenocyate saṃprakāśaye iti*:

و چگونه باید (این سوتره را) بیان کند؟ چنان که آن را فاش نسازد. از این رو، چنین گفته شده است: باید آن را بیان کند.

Kh. *tta tta haḍi birāśq 'ñā khu hā uysnaurāṇa buhumāñā ni bajaitti ādarā hā yanāri o garkhuṣṭāñā tta tta hvīdi birāśq 'ñā*:

اما باید چنان بیان شود که ارج بسیارش نزد هستندگان از میان نرود و آن را بزرگ و گرامی دارند. چنین گفته شده است: باید بیان شود.

(۱) برای آگاهی بیشتر نک: Degener, 1989, p. 351.

۳.۲. وفاداری به متن اصلی

از آنجا که سوتره‌ها کلام بودا محسوب می‌شدند، مترجمان ختنی رویکرد بسیار محافظه‌کارانه‌ای در ترجمه این متون داشتند، به گونه‌ای که ویژگی‌های سبکی و ظرایف معنایی متن سنسکریت در ترجمه نیز منعکس می‌شد. انحراف مترجمان از متن اصلی بیشتر در بخش روایی و غیراعتقادی بوده‌است که در این صورت متن به سلیقه مخاطب ختنی نزدیک‌تر می‌شد. مترجم وجره‌چکیدکا برخلاف مترجمان ختنی دیگر، رویکرد آزادانه‌تری در ترجمه این اثر حتی در ترجمه مسائل مهم اعتقادی به کار گرفته‌است. اگرچه این آزادی محدود به سنت تفسیری بودایی است.

در تحریر ختنی، به‌ویژه در بخش‌های میانی، بندهای بسیاری از متن سنسکریت کاملاً حذف شده‌است. همچنین برخی بندها مانند بند ۲۴، دگرگون شده‌است که معلوم نیست این وضعیت نابسامان متن مربوط به ترجمه است یا به دلیل خطا و اشتباهاتی در روند رونوشت‌برداری از دست‌نویس‌هاست. در این گونه موارد، اگر شکل اصلی متن همین بوده‌است، آن را باید تلخیصی فشرده به شمار آورد که فاصله بسیاری از ترجمه وفادار به متن دارد. از سویی دیگر، این احتمال را باید در نظر داشت که نسخه سنسکریت در اختیار مترجم ختنی متفاوت از نسخه سنسکریت در دسترس ما بوده‌است، که این امر نیز به نوبه خود ارزیابی دقیق وفاداری در ترجمه را دشوار می‌کند.

چنان‌که پیش از این گفته شد متن دارای افزوده‌های تفسیری بسیار است. اما به‌رغم این حذف‌ها و افزوده‌های مهم، بخش‌های باقی‌مانده متن کاملاً دارای ویژگی شناخته‌شده ترجمه‌های سوتره‌هاست از جمله درجه بالایی از انطباق معنایی، حفظ ترتیب واژگان و برگردان دقیق اصطلاحات فنی و کلیدی.

حذف

هنگام سخن گفتن درباره مسئله حذف در ترجمه، چنان‌که ذکر آن رفت، باید احتمال وجود نسخه‌ای متفاوت از متن سنسکریت را نزد مترجم ختنی در نظر داشت. از دیدگاه روش‌شناسی صحیح نیست که نبودن یک واژه یا عبارت در متن ترجمه را به حذف آگاهانه نسبت داد. زیرا آنچه که در نگاه نخست حذفی ارادی به نظر می‌آید، ممکن است تنها به دلیل تفاوت در روایت‌های مختلف باشد. بنابراین، باید تمرکز بر مواردی باشد که در متن سنسکریت وجود دارد اما در ترجمه ختنی نیامده‌است. برای نمونه در متن سنسکریت قید *hīdam* «به‌راستی» (هشت بار) و همچنین صفت فاعلی ناگذر *bhāṣyamāṇa* «(هنگامی که) گفته‌شود» (چهار بار) در متن سنسکریت به کار رفته است که در ترجمه ختنی برابری

ندارند. در موارد دیگر، حذف‌های اساسی‌تر، مانند حذف اشاره به نام گوینده یا مخاطب رخ داده‌است که می‌تواند جریان روایت را مختل نماید:

(۲.۷):

Skt. punar aparaṃ bhagavān āyusmaṃtaṃ subhūtim etad avocat:

وانگهی سرور به پیر سوبهوتی چنین گفت: خ. Ø

(۱.ب.۹):

Skt. tat kiṃ manyase subhūte:

چه می‌اندیشی سوبهوتی؟ خ. Ø

(۱.د.۹):

Skt. tat kasya hetoḥ:

از چه رو چنین است؟ خ. Ø

(۲.الف.۱۳):

Skt. bhagavān āyusmaṃtaṃ subhūtim etad avocat:

سرور به پیر سوبهوتی چنین گفت:

Kh. gyastā ba 'ysā tta hve:

سرور بودا چنین گفت:

اختصار برای پیشگیری از تکرار

با وجود اینکه تکرار یک ابزار بلاغی متداول در سوتره‌هاست که با اهداف آموزشی و همچنین به خاطر نقل شفاهی متن در میان گروه شنوندگان به کار می‌رود، گاهی در ترجمۀ ختنی و جره‌چheidsکا فشرده و حذف شده‌است. به‌ویژه هنگامی که مترجم ختنی این تکرارها را زاید و بی‌اهمیت دانسته‌است. یکی از ویژگی‌های سبکی سوتره‌ها، تکرار پرسش از سوی پاسخ‌گو پیش از گفتن پاسخ است. چنین تکرارهایی دست‌کم دوبار در ترجمۀ ختنی حذف شده‌است. همچنین در بند ۲۶ متن سنسکریت، در بخشی از گفت‌وگو، سوبهوتی نخست به پرسش بودا پاسخی نادرست می‌دهد و پس از اینکه بودا او را تصحیح می‌کند، سوبهوتی پاسخ درست را می‌گوید. اما در متن ختنی، سوبهوتی همان ابتدا پاسخ درست را بیان می‌کند. باید به این نکته اشاره کرد که این ایجازگویی موجب خللی در فهم متن نمی‌شود:

(۲.د.۱۴):

Skt. evam etat subhūte evam etat subhūte:

چنین است سوبهوتی! چنین است سوبهوتی!

Kh. tta tta subhūta:

چنین است سوبهوتی!

(۸.۵۱۴):

Skt. *na ... cittam utpādayitavyam*: نباید اندیشه‌ای پیرورد (چهار بار).

Kh. *ni ... aysmu upevāñā*: نباید اندیشه‌ای پیرورد (یک بار).

(۱۵.الف.۱):

Skt. *gaṅgānadīvālukopamān*: مانند دانه‌های شن در رودخانه گنگ (دو بار).

Kh. *gaṃgā nyāya gruicyau sye māñamā*: مانند شن با (همه) دانه‌هایش در رودخانه گنگ (یک بار).

۳. نتیجه‌گیری

بر پایه نمونه‌های یادشده در این مقاله می‌توان دریافت که مترجم ختنی و جره‌چهیدکا نه تنها دارای دانش خوبی از زبان سنسکریت است بلکه آگاهی ژرف و گسترده‌ای نیز از سنت تفسیر آثار بودایی و شروح نوشته‌شده بر و جره‌چهیدکا و آثار دیگر دارد و در ترجمه خویش، آنجا که افزودن این آگاهی‌های تفسیری به متن را برای فهم مخاطب ختنی سودمند دانسته، در این امر درنگ نکرده است. او با به‌کارگیری فنون ترجمه گوناگون کوشیده است تا اصطلاحات فنی و مهم آیین بودایی را با دقت و روشنی حداکثر به زبان ختنی انتقال دهد و در این راه تعادل مناسبی نیز میان واژه‌های بومی ختنی و وام‌واژه‌های هندی ایجاد نموده است. روی هم رفته، با وجود اینکه ظاهر ترجمه در قیاس با متن اصلی دارای تغییرات نسبتاً گسترده‌ای است، اما محتوای اصلی به دقت حفظ شده است. با در نظر گرفتن این امر که وفاداری به متن لزوماً به معنای ترجمه واژه به واژه نیست، این تغییرات نیز بیان‌کننده عدول از وفاداری به متن نیست، بلکه نشان‌دهنده تعهد مترجم به انتقال دقیق آموزه‌های بنیادین بودا و به عبارت دیگر وفاداری در انتقال پیام وی است تا متنی دارای ارزش تعلیمی در دسترس هم‌زبانان ختنی قرار دهد.

منابع

- رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۹۱)، مقدمات زبان سنسکریت، ج ۲، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
 طامه، مجید (۱۳۹۹)، «ترجمه و شیوه‌های ترجمه در تحریر ختنی جیوکه‌پوستکه»، نامه فرهنگستان (ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی)، ش ۱۲، ص ۳۵-۶۰.

- Degener, A. (1989), "Zur Übersetzungstechnik in der khotanischen Vajracchedikā", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 139, pp. 346-367.
- _____ (2024), "Translation Technique in Khotanese Buddhist Texts", *Siddham: Studies in Iranian Philology in Honour of Mauro Maggi*, Gerardo Barbera et al. (eds.), Wiesbaden, pp. 109-121.
- Emmerick, R. E. (1968), *The Book of Zambasta* (A Khotanese Poem of Buddhism), London, Oxford University Press.
- _____ (1982), *The Siddhasāra of Ravigupta, vol.2: The Tibetan Version with Facing English Translation*, Wiesbaden.
- _____ (1992), *A Guide to the Literature of Khotan*, 2nd edition thoroughly revised and enlarged, Tokyo, The International Institute for Buddhist Study.
- Maggi, M. (2009), "Khotanese Literature", in Ronald E. Emmerick and Maria Macuch (eds.), *The Literature of Pre-Islamic Iran* (Companion Volume 1 to A History of Persian Literature), London, pp. 330-417.
- Skjærvø, P. O. (2004), *This Most Excellent Shine of Gold, King of Kings of Sutras* (The Khotanese Suvarṇabhāṣottamasūtra), vol. 1, Harvard, Harvard University.
- Zambasta See Emmerick (1968)

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

- Rezai Baghbidi, Hassan (2012), *An Introduction to Sanskrit*, vol. 2, Tehran, Centre for the Great Islamic Encyclopaedia.
- Tame, M. (2021), 'Translation and Translation Techniques in Khotanese Version of Jivaka-Pustaka', *Iranian Languages and Dialects* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), no. 12, pp. 35-60.

ارسال: ۱۴۰۴/۲/۵

پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۹

10.22034/nf.2026.540579.1438

کویش‌شناسی فارسی کهن: نوشته‌های جنوبی

میلاد بیگدلو* (دانشجوی دکتری رشته مطالعات ترجمه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران)

چکیده: یکی از مهم‌ترین مسائل در حوزه متون کهن فارسی، شناسایی ویژگی‌های گونه‌ای یا گویشی و همچنین دسته‌بندی دقیق آنها و نیز تعیین حوزه(های) جغرافیایی این ویژگی‌هاست، امری که نه تنها برای درک تاریخ زبان فارسی ضروری است، بلکه در بازسازی مسیرهای گسترش و تعاملات فرهنگی-زبانی در ایران نقشی کلیدی دارد. هدف این مقاله تعیین هویت گونه‌ای/گویشی چند ویژگی زبانی در متون متقدمی است که در جنوب ایران تألیف شده‌است، یا، چنان‌که در روند بررسی روشن خواهد شد، به احتمال فراوان در این ناحیه نوشته شده‌است. برای دستیابی به این هدف، مستقیماً به دو متن کهن فارسی به خط عبری پرداخته‌ایم: گزارش حقوقی فارسی-یهودی از اهواز و ترجمه و تفسیر کتاب ارمیا. تحلیل حاضر با مقایسه چندین متن متقدم دیگر تکمیل شده تا جایگاه گونه‌ای/گویشی یک ساخت فعلی خاص و چند تحول آوایی مشخص شود. در این پژوهش، افزون بر شناسایی این ویژگی‌ها، کوشیده شده‌است که خوانش و استنباط برخی محققان پیشین از واژه‌ها و عبارات خاص نیز تصحیح شود. در پایان، به یک نکته روش‌شناختی مهم و غالباً مغفول اشاره می‌شود که می‌تواند مسیر پژوهش‌های آینده در گویش‌شناسی فارسی کهن را تحت تأثیر قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: گویش‌شناسی، فارسی-یهودی متقدم، فارسی نو متقدم، گویش‌های جنوبی، شیرازی قدیم، گویش قدیم کازرون.

* bigdeloo.milad@gmail.com

۱. مقدمه

بیشتر نوشته‌های فارسی سده‌های نخستین هجری نه نام مؤلف دارند و نه نشانی از محل تألیف، و تنها راه انتساب آنها به ناحیه‌ای معین بازشناسی آن دسته از ویژگی‌های زبانی است که دامنه جغرافیایی‌شان از پیش دانسته باشد. در ادامه، به ترتیب، نوشته‌های فارسی - یهودی متقدم، پیشینه گویش‌شناسی فارسی کهن و مواد بازمانده از زبان کهن ناحیه جنوب معرفی می‌شود.

فارسی - یهودی متقدم

یک دسته از نوشته‌های مهم فارسی قدیم متونی است که به خط عبری نوشته شده است. این نوشته‌ها را به اصطلاح «فارسی - یهودی متقدم»^۱ می‌نامند؛ متقدم بدین معنا که زبان این نوشته‌ها متعلق به پیش از حکومت ایلخانان مغول است و یهودی از آن روی که نویسندگان آنها یهودی بوده و خط عبری را برای نوشتن به کار می‌برده‌اند. این دسته از نوشته‌ها به واسطه ویژگی‌هایی در دو سطح املا و زبان از فارسی قدیم به خط فارسی - عربی متمایز می‌شود؛ همین امتیاز سبب می‌شود که از وضعیت فارسی پیش از مغول و در مناطق مختلف سرزمین گسترده فارسی زبان تصویری کامل‌تر به دست آید. البته زبان همه این نوشته‌های فارسی کهن به خط عبری یکدست و مشابه هم نیست؛ بلکه، فارسی - یهودی متقدم خود بر چندین گونه فارسی نو دلالت دارد که احتمالاً در بیشتر مناطق سرزمین فارسی زبان به کار می‌رفته است. این گونه‌ها را با توجه به برخی ناهمسانی‌ها در سطح آوا و صرف و واژگان و دستور و همچنین شماری از تفاوت‌های املائی می‌توان از هم باز شناخت. البته هیچ‌یک از این گونه‌ها را بازتاب تام و تمام زبان محلی نمی‌توان دانست. به تصریح شاکد (Shaked, 2009, p. 449) به نظر می‌رسد که قصد نویسندگان این متون ارائه یک نوع صورت ادبی از فارسی بوده است؛ اما با توجه به اینکه در آن دوران حکومت مرکزی استواری نبوده تا املا و دستوری واحد تجویز کند، چنین می‌توان انگاشت که هر یک از گونه‌های فارسی - یهودی متقدم دست‌کم از برخی جهات در تلفظ و دستور و واژگان به زبان محل زندگی نویسندگان این متون نزدیک بوده است.

1) Early Jud[aeo]-Persian

گویش‌شناسی فارسی کهن

چندگونگی زبانی در نوشته‌های فارسی - یهودی متقدم منجر به پیدایش شاخه گویش‌شناسی در مطالعات فارسی - یهودی شده است که نقطه آغاز آن را مقاله «گویش‌شناسی فارسی - یهودی» لازار (Lazard, 1968) می‌توان دانست. هنگامی که مواد در دسترس فارسی - یهودی متقدم اندک بود، لازار کوشید تا با سنجش این متون از نظر زبان و املا، تصویری از وضع گونه‌های فارسی - یهودی به دست دهد. (نیز نک: Lazard, 1987) سپس شاکد (Shaked, 2009) در بخش نخست یکی از مقالات خود کوشید تا با بررسی برخی ویژگی‌های املائی و چند ویژگی زبانی متون فارسی - یهودی متقدم آنها را به لحاظ جغرافیایی دسته‌بندی کند. او این متون را در ۵ دسته جغرافیایی جای داد: (۱) ناحیه خوزستان، (۲) مرکز فارس، (۳) ناحیه بخارا، (۴) ترکستان چین، (۵) افغانستان (نیز نک: Lazard, 2014). بعدها شاکد (Shaked, 2019) نوشته‌های فارسی - یهودی متقدم را از نظر گونه زبانی در چند دسته جغرافیایی جای داد و این بار دو گویش را نیز به دسته‌بندی خود افزود: گویش فارسی مربوط به غرب ایران که در بخش دوم تفسیر حزقیال به کار برده شده است و محلّ دقیق آن دانسته نیست، و گویش به‌کاررفته در ترجمه - تفسیری بر کتاب ارمیا که شاکد در بخش دوم مقاله اخیر منتخبی از آن را منتشر کرد (نک: بخش ۲.۳).

از سوی دیگر، متون فارسی سده‌های آغازین هجری قمری به‌خط فارسی - عربی را نیز لازار در اثری دیگر (Lazard, 1995, p. 13-30؛ لازار، ۱۳۸۴، ص ۱۷-۳۰) از نظر گویش‌شناختی بررسی کرده است. صادقی (۱۳۸۱) نیز با بررسی چند متن از مرکز ایران ویژگی گویشی آنها را استخراج و با توجه به همین ویژگی‌ها کوشیده است تا تعلق تعدادی از نوشته‌های مجهول‌المؤلف را به قلمرو گویش‌های مرکزی ثابت کند. رواقی در کتاب گونه‌شناسی (سبک‌شناسی) ادبیات قدیم و معاصر همین مسیر را، البته با تکیه حداکثری بر همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها در سطح واژگان، درباره نوشته‌های فارسی قدیم به‌خط فارسی - عربی پیش گرفته است.

بازمانده‌های زبان کهن ناحیه جنوب

از کهن‌ترین مواد زبانی بازمانده از جنوب غرب ایران به چند عبارت و جمله از دو سده نخست پس از اسلام (نک: نخعی، ۲۵۳۶ [۱۳۵۶]؛ صادقی، ۱۳۵۷، ص ۵۴ به بعد)، فارسی گویی عارفان نخستین (پورجوادی، ۱۳۸۰، ۱۳۸۲؛ Pourjavadi, 2007)، فارسیات ابونواس (مینوی، ۱۳۳۳؛ صادقی، ۱۳۵۷، ص ۸۲-۹۱)، لغات فارسی التخلیص فی اللغة ابوهلال عسکری (صادقی، ۱۳۶۶) و عبارات و

جملات زبان قدیم شیراز و کازرون (نک: بخش ۲.۳) می‌توان اشاره کرد. از همین ناحیه نوشته‌هایی نیز به فارسی - یهودی متقدم باقی مانده است که در ادامه بدان‌ها اشاره و درباره آنها بحث خواهیم کرد. به جز موارد مذکور، دو شرح بر کتاب حزقیال نبی نیز در دست است (نک: Shaked, 1982). درباره متون متعلق به جنوب شرق ایران، نک: بخش ۲.۳.

هدف این مقاله تعیین هویت گونه‌ای/گویشی چند ویژگی در متون متقدمی است که در جنوب ایران تألیف شده است، یا، چنان‌که معلوم خواهد شد، برمی‌آید که از این ناحیه بوده‌اند. برای این هدف، مستقیماً به دو متن به خط عبری، یکی «گزارش حقوقی اهواز» (نک: ۱.۳ همین مقاله) و دیگری ترجمه - تفسیر کتاب ارمیا (نک: ۲.۳ همین مقاله) می‌پردازیم و می‌کوشیم تا با بررسی چندین متن متقدم دیگر وضع گونه‌ای/گویشی آنها را تعیین کنیم. همچنین، خوانش و درک نادرست محققان از برخی واژه‌ها و عبارت‌های این متون را بررسی و تصحیح خواهیم کرد.

۲. پیشینه پژوهش

زبان فارسی قدیم ناحیه جنوب تاکنون موضوع چند نوشته بوده است. دادرس در رساله دکتری خود (۱۳۹۳) به منقولات بازمانده از زبان قدیم مردم خوزستان و سخنان تاریخی درباره زبان آنها پرداخته و کوشیده است تا نزدیکی‌های زبانی نوشته‌های قدیم متعلق به خوزستان را در گویش‌های امروزی این ناحیه شناسایی کند. پیش از او، نخعی (۲۵۳۶ [۱۳۵۶]) به بیشتر این منقولات تاریخی پرداخته و روایات تاریخی و شواهدی را در تأیید فارسی بودن زبان مردم خوزستان در اواخر دوره ساسانی و اوائل دوره اسلامی عرضه کرده بود. این شواهد زبانی متقدم را بعدتر صادقی (۱۳۵۷) و آذرنوش (۱۳۸۵) به شیوه‌ای جامع‌تر فراهم آوردند. نوروزی (۱۴۰۱) نیز کوشیده است تا برخی ساخت‌های فعلی نوشته‌های فارسی - یهودی متقدم ناحیه جنوب غرب را (ماده مجهول، ماده ماضی مجهول، پسوند متعدی ساز -en، ساخت التزامی، پیشوند فعلی -by) با ذکر شواهدی بررسی کند. درباره زبان قدیم شیراز و کازرون که از آنها عبارات و نوشته‌هایی از سده‌های نخستین پس از اسلام برجای مانده از میان پژوهش‌های به نسبت متعدد می‌توان به مقاله «گویش قدیم کازرون» صادقی (۱۳۸۳) و «شیرازی باستان» رضائی باغبیدی (۱۳۸۲) اشاره کرد.

درباره زبان فارسی در ناحیه جنوب غرب، لازار در بخش نخست یکی از مقالاتش (لازار ۱۳۸۴، ص ۱۷۳-۱۷۷) با بررسی کهن‌ترین نوشته‌های فارسی - یهودی برجای مانده از این ناحیه به برخی

ویژگی‌های زبانی آن اشاره کرده‌است. در حوزه واژگان، در قدیم‌ترین متون این ناحیه واژه‌هایی دیده می‌شود که از فارسی میانه بر جای مانده و در زبان نواحی دیگر یافت نمی‌شود. از جمله این واژه‌ها [abārī] 'b'ry «دیگر» > [abārīg] 'b'dyh «شگفتی» > [abdih] 'r- «سگال» > [uskār] 'tys «چیز» > [tis] است. از برجسته‌ترین ویژگی‌های آوایی در حوزه وندها حفظ h- پایانی پسوند اسم معنی‌ساز (از جمله [zindagānīh] zyndg'nyh «زندگانی» و [muxālīfīh] mw x'lfyh «مخالفت»)، n- (با t-) پسوند اسم مصدرساز (برای نمونه در [mwzyšn] 'āmōzišn «آموزش» و [z/ōyīšt] zwyšt «جویش»)، a- آغازی (برای نمونه در [abā] 'b «با» > [abāg] 'by «بی» > [abē])، واکه آغاز پسوند جمع‌ساز -īhā (از جمله در [drxtīhā] d(i)rxtyh و [sālīhā] s'lyh) و حفظ پیشوند منفی‌ساز a- در [abād(i)yawantar] 'b'dywntr «ناتوان‌تر» را می‌توان نام برد. مجهول میانی با پسوند -ih- (از جمله -īh- فارسی میانه) نیز که در دوره متقدم فارسی میانه فعال بوده، در این متون به کار رفته‌است، از جمله در [burihād] bwrh'd «بریده شود». از عناصر کهن دیگر این متون می‌توان به برجای ماندن حرف اضافه جهت‌نمای ō فارسی میانه به صورت کوتاه‌شده u و بیشتر a و نیز کاربرد نشانه اضافه در نقش موصولی اشاره کرد. این موارد، چنان‌که لازار اشاره کرده‌است، از ویژگی‌های کهن این دسته از متون است، درحالی‌که چند خصیصه از جمله اماله در مجاورت واکه کامی در وام‌واژه‌های عربی (مثلاً در [lēzim] lyzym «لازم» و [xilēf] klyp «خلاف»)، ضمیر اول‌شخص جمع به صورت (n) 'ym [ēmā(n)]، فعل ربطی با h- آغازی در [hum] hwm «آم» و [hē] hy «ای» و جز آن، صورت کوتاه‌شده ستاک bav- به صورت b- وجود صورت‌های [šāha/ed] š'hd «شاید» و [ziha/ed] zyhd «زید» (با h-) زبان متون جنوب‌غرب را از متون نواحی دیگر متمایز می‌کند. ویژگی‌های املائی متون فارسی-یهودی جنوب‌غرب نیز ذیل دسته سوم نوشته‌های فارسی-یهودی در نوشته اُرسی (Orsatti, 2019, p. 63-64) بر پایه دو متن گزارش حقوقی و سند قرائی برشمرده شده‌است.

۳. بحث

تمرکز ما بر دو متن فارسی-یهودی متقدم است: یکی گزارش حقوقی اهواز (۳-۱)، که محل و تاریخ کتابت آن معلوم است و معیاری برای سنجش دیگر نوشته‌ها به دست می‌دهد، و دیگر ترجمه-تفسیر ارمیا (۲۰۳) که محل تألیف آن ناشناخته است. در هر دو، نخست ضبط دست‌نوشته قرائت پیشین بازبینی و سپس ویژگی مورد نظر با توجه به شواهد متون دیگر و گویش‌های امروزی سنجیده می‌شود.

۱.۳. گزارش حقوقی اهواز

یکی از کهن‌ترین نوشته‌های فارسی - یهودی گزارش حقوقی یا به تعبیر خود متن «محضر»^۱ است که در سال ۱۰۲۱ میلادی/۴۱۱ قمری در اهواز (هرمشیر) نوشته شده است. نخستین بار مارگلیو (Margoliouth, 1899) متن محضر را به آمیزه‌ای از دو خط عبری و عربی - فارسی همراه با ترجمه انگلیسی و توضیحاتی منتشر کرد. سپس آسموسن (Asmussen, 1965) متن این سند حقوقی را دوباره چاپ کرد و با ارجاع به یادداشت‌های هنینگ (Henning, 1958, p. 79-81)؛ برای ترجمه فارسی متن نک: بیگدلو، ۱۴۰۲، ص ۱۴۲-۱۴۴) به برخی از ویژگی‌های زبانی متن و همچنین برخی سهوهای مارگلیو اشاره کرده است. یک سال بعد، مکنزی (MacKenzie, 1966) این متن را بر پایه تصحیح آسموسن بررسی و به انگلیسی برگرداند.^۲ مکنزی (MacKenzie, 1968, p. 249, fn. 1) در حاشیه مقاله‌ای دیگر درباره متون فارسی - یهودی کهن چند مورد دیگر از اشکالات کار آسموسن را یادآور شد. چند سال بعد شاکد (Shaked, 1971) نیز درباره متن مذکور یادداشت‌هایی در قالب مقاله منتشر کرد. ناتل خانلری (۱۳۴۹) در جلد دوم تاریخ زبان فارسی، در بخشی با نام «فارسی به خط‌های غیرعربی» این متن را بر پایه چاپ آسموسن حرف‌نگاری و بر پایه ترجمه انگلیسی مکنزی به فارسی ترجمه کرد.^۳ در سطر ۱۱-۱۲ متن گزارش حقوقی اهواز آمده است:

kw r'sy bwdwm hyst kw 'wš y'yn drh'³ 'yst'swm 'zyr ydstš'n 'wš 'yn dyn'r
prwktwm wstswm kh dyn'r yqw'my ysl't'ny.

که راضی بوده‌ام که عوض این ذرها که^۴ ستدم به زیر دستشان، عوض این دینار فروختم و ستدم یازده دینار
قوامی سلطانی.

موضوع مورد بحث در این سطر فعل r'sy bwdwm hyst «راضی بوده‌ستم» (راضی بوده‌ام) است. این ساخت، با پایانه شخصی در پایان فعل اصلی به جای همکرد، یک ساخت فعل مرکب نامعمول است. شاکد (Shaked, 1971, p. 182, fn. 24)، احتمالاً به سبب عدم آشنایی با این ساخت،

(۱) ترجمه انگلیسی گزارش حقوقی که در منتخب ادبیات فارسی - یهودی مورین (Moreen, 2000, p. 20) نقل شده همین ترجمه مکنزی است که سهواً به آسموسن نسبت داده شده است.

(۲) این بخش از تاریخ زبان فارسی، یک بار در نامه مینوی (ناتل خانلری، ۱۳۵۰) و بار دیگر در هفتاد سخن (ناتل خانلری، ۱۳۶۹، ج ۳) چاپ شده است.

(۳) اصل: dr'. تصحیح بر پایه اشاره مکنزی (MacKenzie, 1966, p. 69, fn. 1).

(۴) شاکد (Shaked, 1971, p. 181 & fn. 25) 'y را نشانه اضافه موصولی دانسته است (نگارنده از داور محترم ناشناس مجله سپاسگزار است که لزوم وجود موصول را در این موضع متن یادآور شدند).

r'šy bwdwm hyst را به r'šy bwdw shyst «راضی بود و سهست (= منصفانه می‌نمود)» تصحیح کرده‌است. این ساخت فعلی جز در متن ما چندین بار در نوشته‌های فارسی-یهودی متقدم به کار رفته‌است (نک: Paul, 2008, p. 192):

'b pryst'dnd hyst [āb ferestādand hest]

آب فرستاده‌اند (تفسیر حزقیال، ص ۱۷۱، سطر ۳۱):

s'lt'n kyrdwm bwd [su'āl-tān kerdum būd]

سؤالتان کرده بودم [= از شما سؤال کرده بودم] (نامه شماره ۷، سطر ۵):

w'qpm kyrdynd bwd [wāqif-um kerdend būd]

واقفم کرده بودند (نامه شماره ۷، سطر ۹):

mwlk gryptynd bwd [mulk giriftend būd]

ملک گرفته بودند (متون دستوری، برگه ۱۳پ، سطر ۱۰):

p'dyḳš'yh ny nmwdy bwd 'br m'n [pādixšāyīh nē namūdī būd abar mān]

پادشاهی ننموده بودی بر مان [= ما] (اشعیا، ص ۱، سطر ۱۱).

به نظر پاول (Paul, 2008, p. 192-193)^۱، این ساخت مرحله میانی جابه‌جایی پایانه شخصی از جایگاه آغاز جمله (فارسی میانه) به پایان جمله (در فارسی نو) است:

*-um su'āl kerd būd.

فارسی میانه



(*) su'āl kerd-um (/ -am) būd.

فارسی میانه و فارسی-یهودی متقدم



su'āl karda būdam.

فارسی نو متقدم

لنیووهاتس در رساله خود (Lenepveu-Hotz, 2012, p. 79-82) ۱۴ شاهد از ساخت مورد نظر را در پیکره کنونی فارسی-یهودی متقدم گرد آورده‌است. در این شواهد، فعل در مواردی ساده و در مواردی مرکب است و گاه ادوات فعلی و پیشوند فعلی «همی» و «ب» نیز گرفته‌است.

حال نکته ناگفته این است که این ساخت فعلی در گویش شوشتری باقی مانده‌است؛ برای نمونه: raft-om a «رفته‌ام» (حال کامل) و raft-om bīd «رفته بودم» (گذشته کامل) (نک: صادقی، ۱۳۸۰، ص ۲۹). همین شیوه ساخت فعل در گویش بختیاری نیز باز مانده‌است. ساخت حال کامل در این گویش بدین گونه است که نخست صفت مفعولی ساده (از نظر تاریخی)، سپس

(۱) اشاراتی نیز در پژوهش‌های فارسی (نک: نوروزی، ۱۳۹۱، ص ۵۲-۵۵ و غلامحسین‌زاده و نوروزی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۸-۱۷۱) درباره این ساخت فعلی آمده‌است که در حقیقت بازگفت سخن پاول است.

شناسه و در پایان گونه پیوسته سوم شخص مفرد زمان حال از فعل «بودن» یعنی e- یا (پس از واکه) -ye آورده می‌شود.

صرف فعل aweδen «آمدن» در حال کامل (طاهری، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱)

شخص	مفرد	جمع
اول	aweδ-om e	aweδ-īm e
دوم	awe-δī ye	aweδ-īn e
سوم	aweδ-∅ e	aweδ-en e

ساخت گذشته کامل در گویش بختیاری نیز شبیه به فارسی - یهودی متقدم است: نخست صفت مفعولی ساده، سپس شناسه و در پایان صورت سوم شخص مفرد زمان گذشته از فعل «بودن» یعنی bī؛ برای نمونه، صیغه اول شخص و دوم شخص فعل vasten «افتادن» در زمان گذشته کامل به ترتیب vast-om bī و vast-ī bī است (طاهری، ۱۳۸۵، ص ۱۰۲). همین ساخت در گویش بهبهانی ظاهراً فقط در افعال متعدی باقی مانده است (نک: گرامی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۳) با این تفاوت که صفت مفعولی به کاررفته در آن با e- پایانی است؛ برای نمونه، xeride-m bi «خریده بودم».

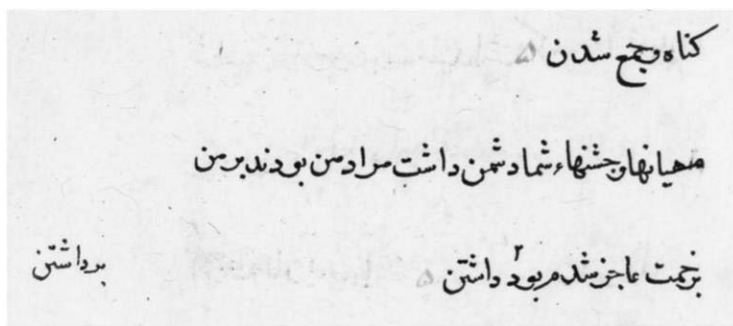
دانستن این امر ممکن است در حوزه گویش‌شناسی نوشته‌های فارسی-یهودی مهم باشد. گزارش حقوقی به تصریح در اهواز نوشته شده است. نمونه‌های ساخت فعلی در گزارش حقوقی اکنون در شوشتری و بختیاری بازمانده است، و این بدان معناست که ساخت ما از ویژگی‌های فارسی جنوب غرب ایران است. به نظر نگارنده بیشتر نامه‌های فارسی-یهودی متقدم (ازجمله نامه شماره ۳، نک: Paul, 2021) متعلق به ناحیه خوزستان است. ویژگی‌های متون موسوم به متون دستوری (نک: Khan, 2000) نیز به ویژگی‌های جنوب غرب نزدیک است، ازجمله، صورت kmwtr «کبوتر» (قس. کموتر^۱ در گویش محلی شوشتر: «تو کموتر بچه دعوی پی شاهین گنی»؛ نیز نک: اشعار محلی خوزستان، ۱۳۴۹، ص ۸۴، مصرع ۸؛ ص ۸۹، مصرع ۴). این ساخت فعلی در تفسیر حزقیال نیز به کار رفته است. این تفسیر به دو گویش نوشته شده است. بخش نخست آن (ص ۱۶۹-۱ و ۲۲۱-۲۲۶) به گویش شمال شرق و زبان بخش دیگر (ص ۱۷۰-۲۲۰) به نظر گیندین (Gindin, 2003, §5)

(۱) «کموتر» در گویش بختیاری نیز به کار می‌رود (صادقی، ۱۳۹۸، ص ۳۰).

به زبان اسناد خوزستان نزدیک است و به گمان شاکد (Shaked, 2019, p. 547) به گویشی غربی است. اما لازار (Lazard, 2014, p. 92) بر آن است که محلّ گویش بخش دوم تفسیر حزقیال شمال غرب است. پی بردن به اینکه ساخت فعلی ما احتمالاً از ویژگی‌های جنوب غرب است، ما را به پذیرفتن نظر گیندین متمایل می‌کند. نتیجه دیگر آن است که به احتمال قوی شواهد ساختار فعلی مورد بحث در بخش نخست تفسیر حزقیال (که چنان‌که پیش‌تر آمد به گویش شمال شرق است) باید از نمونه‌های تأثیر گویش بخش دوم بر بخش نخست برشمرده. همچنین، شناسایی بازمانده این ساخت در گویش‌های امروزی تأییدی بر نظر لِنِپُووِهاُتس (Lenepveu-Hotz, 2012, p. 79-82) است که براساس بررسی شواهد این ساختار در بخش‌های تألیفی و ترجمه‌ای فارسی - یهودی متقدّم حدس زده بود که این ساختار حاصل ترجمه قرضی ساخت عبری نیست.

یکی از دست‌نوشته‌های فارسی کتابخانه ملّی پاریس با شماره بازیابی ۴، ترجمه چند سفر عهد عتیق را دربر دارد. این دست‌نوشته (۱۶۰۶ م) از روی دست‌نویسی قدیم‌تر کتابت شده که در اصل به خطّ عبری بوده است و از جمله ترجمه‌های کتاب مقدّس است که بیشتر آنها در جنوب غرب ایران پدید آمده است (نک: Richard, 1980, p. 294-295). در بخش ترجمه سفر یوشع این ترجمه آمده است:

مهیانه‌ها و جشنه‌ها شما دشمن داشت مراد من (؟)؛ بودند بر من به زحمت؛ عاجز شدم بود داشتن (سفر اشعیا ۱: ۱۴، دست‌نوشته شماره ۴، ص ۳)



چنان‌که پیداست، «عاجز شدم بود» مشابه ساخت فعلی مورد بحث است؛ ولی رونویسنده در حاشیه «برداشتن» را در اصلاح ضبط «بود داشتن» افزوده‌است. احتمالاً در متن نه عبارت «عاجز شدم بود» و نه اصلاح آن به «[عاجز شدم] برداشتن» درست است. با توجه به برگردان همین عبارت به گونهٔ *ʔz šwdm bwr d' štn* در ترجمهٔ فارسی سفر اشعیا به خط عبری محفوظ در کتابخانهٔ ملی پاریس و برگردان آن به صورت «از برداشتن» در ترجمهٔ آن به فارسی بخارایی (نک: Paper, 1975, p. 151) ضبط درست این عبارت به احتمال زیاد «عاجز شدم* برداشتن [= به برداشتن]» بوده‌است.

بنابراین، از بررسی متون فارسی-یهودی پس از مغول برای یافتن این ساخت فعلی دست‌خالی باز می‌گردیم و چنین می‌نماید که اثری از کاربرد ساخت فعلی مورد نظر ما در ادوار بعد (پس از مغول) یافت نمی‌شود. احتمال دارد که این ساخت سرنوشتی مشابه حرف‌افزافهٔ *a/o* (از *ō* فارسی میانه) (نک: Lazard, 2009) داشته بوده باشد؛ بدین‌گونه که نویسندگان دوره‌های پس از فارسی-یهودی متقدم این ساخت را گفتاری دانسته و در نوشتار به کار نبرده‌اند.

در بخشی از سطر سیزدهم گزارش حقوقی (نک: Asmussen, 1965) آمده‌است:

به جامه سزید [= مناسب بود] مال گرفتن. *p' š' m' syzyd qnyn stsn*

مکنزی (MacKenzie, 1966) *stsn* را صورتی گویشی و در اصل از *stanistan* دانسته‌است. اما پاول (Paul, 2013) در دستور زبان فارسی-یهودی متقدم در نقل همین بخش از جملهٔ سیزدهم، *stsn* را بدون توضیح به صورت آشنای *stdn* بدل کرده‌است:

p' c' m' syzyd qnyn stdn (p. 140).

سپس، حییم (Haim, 2012 [2016], p. 113) نیز در حاشیهٔ چاپ یک نامهٔ فارسی-یهودی متقدم در نقل همین بخش از گزارش اهواز در درستی *stsn* تردید کرده و *stdn* را به متن افزوده‌است. حال یک قرینهٔ مهم در تبدیل *st-(ni)-* به *-ss-* و درستی *stsn* این است که در گویش شوشتری — اما نه فقط در این گویش — که بازماندهٔ زبان گزارش حقوقی ماست، علامت مصدر در فعل‌های لازم، و در مواردی متعددی، «اِسَن» (از *est-an*) است: دَوَسَن «دوسدن» (لازم)؛ بُرَسَن «بریدن» (صادقی، ۱۳۸۰، ص ۳۱). همچنین در لغت محلی شوشتر^۱ (۱۴۰۰، ص ۳۰۲-۳۰۳) احتمالاً از

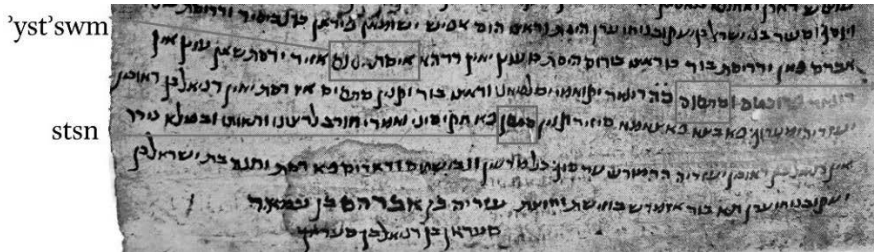
(۱) تلفظ آن به [ss] یا [s] در سراسر خوزستان البته به نظر یکسان نبوده‌است؛ قس. «اُسُونُم» (با [s]) در یک بیت از اشعار محلی خوزستان با قدمت حدود یک سده: «اِس زلف تو مُو حنا اُسُونُم / دُونی آچه وَخَتِ اَوَحَمِیَت» (اشعار محلی خوزستان، ۱۳۴۹، ص ۹۷، مصراع ۱).

اوایل دوره قاجار چنین آمده‌است: «ستادن: به کسر اول بر وزن فتادن؛ به معنی ایستادن باشد، و به معنی چیزی گرفتن هم هست و آن را اسدن نیز گویند و به معنی اولی واسادن هم آمده‌است.» با توجه به مورد اخیر بیش از پیش معلوم می‌شود که ضبط stsn صحیح است و تبدیل آن به stdn نابه‌جاست و همچنین نویسه -s- به احتمال زیاد نماینده [ss] است و نه صورت کاهش‌یافته [s]^۱. اینکه کلمه دندان در شعر ابونواس، که مادرش اهوازی بوده، به صورت دثان آمده راهنمایی است به این نکته که خوشه همخوانی (-nd) در زبان اهالی اهواز در آن دوران به (-nn) بدل شده بوده‌است (صادقی، ۱۳۹۲، ص ۲۲، پایان پانویشت ۱) و نه -n- این خود نشانه‌ای است بر اینکه -st- نیز به -ss- همگون شده بوده‌است.

بارتلمه (Bartholomae 1926, P. 186-193) به تبدیل -st- به -s- به‌ویژه در لری و گویش‌های استان فارس پرداخته‌است. این نکته را باید افزود که بیشتر موارد در بحث بارتلمه نه نمونه‌های حذف t بلکه از نمونه‌های همگونی آن با s پیش از خود (یعنی -st- به -ss-) است. این که -t- ی -st- در جایگاه میانی از جمله در durustī (برخلاف durus) نیفتاده، بارتلمه (ibid, p. 188) را بر آن داشته که احتمال دهد حذف t در جایگاه میانی روی نمی‌داده‌است، اما بعدها پدیده افتادگی تعمیم یافته چنان‌که در جایگاه میانی نیز t مضمول حذف شده‌است. نمونه‌های متن گزارش حقوقی (برای نمونه، stswm) نشان می‌دهد که t یا به عبارت بهتر همگونی آن با s پیشین حتی در جایگاه میانی از روزگاران قدیم آغاز شده بوده‌است. شواهد دیگر از نوشته‌های کهن فارسی برای st < s(s) در جایگاه میانی: پرسنده [= پرسنده] (تقلیسی ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۲۷۱)، دسونجن و دسونج [= دستورنجن] (سورآبادی، ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۶۶۷، بدل؛ ج ۲، ص ۱۰۲۳)، خنده‌اسای [= خنده‌استانی، خندستانی] (سورآبادی، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۲۹۳۹، شماره ۱۵، ضبط دست‌نوشت هن)^۲.

(۱) در برخی موارد در نوشته‌های متأخر فارسی-یهودی، برای نشان دادن تشدید، همخوان مشدد دوبار نوشته شده‌است؛ برای نمونه، מלמל (t' mm) «تام» (Lesie, 1969, p. 23).

(۲) نمونه‌های دیگری از کاربرد س/س به‌جای ست معمول در نوشته‌های کهن فارسی در مقاله حاجی‌سیدآقایی (۱۳۹۱، ص ۳۴-۳۶) نقل شده‌است. آمدن س/س به‌جای ست معمول در متون لزوماً نماینده «حذف صامت t پس از s» (همان، ص ۳۴) نیست؛ بلکه احتمال باید داد که تلفظ در پس این املا، با توجه به قدمت این متون، در بیشتر موارد [ss] بوده باشد. برای نمونه‌های حذف t- در -st- در اشعار، نک: راستی‌پور (۱۴۰۳). ضمن اینکه در نامه‌ای از ملاکای مالزی به تاریخ ۹۲۵ هجری نیز راست به صورت راس نوشته شده‌است (Peacock, 2018, p. 86). st < s(s) در زبان گفتاری معاصر نیز رایج است. برای افتادگی -t- از -st- آغازی، نک: قائم‌مقامی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۷.



تصویر ۲ موارد تبدیل st به ss در گزارش حقوقی اهواز

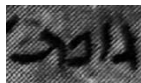
(برای ضبط نشان‌دار شده، نک: ادامه) | Bodleian Library ©

در سطر ۱۲ این متن آمده‌است:

prwktwm wstswm kh' dyn' r yqw' my ysl't' ny wr' sy bwd wqynyn stsvm ...

فروختم و ستسم [= ستدم] ۲۵ دینارِ قوامی سلطانی (طلا). و راضی بود و مال ستدیم ...

این فعل را مارگلیوٹ (Margoliouth, 1899, p. 672-673) به گونهٔ סטסימ / «ستسیم» خوانده و به صورت satsim (p. 675) آوانویسی کرده‌است (نیز نک: Paul, 2013, p. 160; Asmussen, 1965, p. 52). اما نگارنده خوانش دیگری را پیشنهاد می‌کند. در خطِ عبری حرف y و w به‌ترتیب به صورت ' و ۱ نوشته می‌شود، از این‌رو، به سبب شباهت دو نویسهٔ مذکور، تشخیص آنها از یکدیگر در مواردی دشوار است. به تصریح مارگلیوٹ (Margoliouth, 1899, p. 674) بازشناختن این دو حرف در این دست‌نوشتهٔ دشوار بوده‌است. نگارنده همهٔ موارد کاربرد ' و ۱ را در دست‌نوشته بررسی کرده‌است. برای نمونه، نگاه کنید به موارد پیش‌رو:



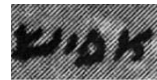
gwpt



ydw'n



hwrmsyr



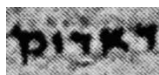
pyš

اکنون به املاي فعل موردنظر بازمی‌گردیم:

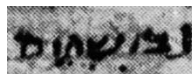


این نکته در بحث گویش

با سنجش املاي ' و ۱ در همه موارد در دست‌نوشته و سپس نظر به املاي فعل مورد بحث به دست می‌آید که آن را باید به گونه $\text{stswm } \text{𐎶𐎵𐎶𐎵}$ [s(i)tassum] خواند؛ این بدین معنا است که برای فاعل اول شخص جمع در این جمله شناسه -wm [-um] به کار رفته که در اصل در این متن شناسه اول شخص مفرد است. در دو فعل دیگر در همین صیغه شناسه -ym [-ēm] به کار رفته است:



d'dym



nbyštym

شناسی در زمانی نوشته‌های فارسی-یهودی متقدم از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا، در میان نوشته‌هایی که تاکنون منتشر شده، این ویژگی تنها در نامه دندان‌اولیق ۲ (نوشته پایان سده هشتم میلادی در شرق) به کار رفته است؛ نک: شناسه -wm برای فعلی با نهاد مادر نامه اخیر: m' gwspond 'yptwm 'z dyhg'n (Du2.9, ed. Zhang, 2022-2023).

ما گوسفند یافتیم از دهقان.

کاربرد -um برای اول شخص جمع در فارسی میانه زردشتی و فارسی میانه مانوی سابقه دارد (Sundermann, 1989, p. 149) و در برخی نوشته‌های فارسی کهن به خط فارسی - عربی نیز دیده می‌شود (نک: صادقی و حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۹۰، ص ۲۰؛ Sadeghi, 2015, P. 242-243). بنابراین، چنین می‌نماید که کاربرد -wm در نوشته‌های فارسی-یهودی متقدم احتمالاً به یک ناحیه جغرافیایی محدود منحصر نبوده است، بلکه از ویژگی‌هایی است که بر تقدم متن دلالت دارد.

۲.۳. ترجمه-تفسیر ارمیا

از دیگر متن‌های فارسی-یهودی متقدم قطعه‌ای از ترجمه-تفسیری بر کتاب ارمیا است. در این قطعه، نخست آیه‌ای از کتاب ارمیا به عبری نقل شده و پس از هر آیه، برگردان آن به فارسی به خط عبری به دست داده شده است. از ویژگی‌های جالب این دست‌نوشته که افزون بر متن عبری، تحریر فارسی-یهودی به صورت مشکول است. بخشی از این تفسیر به تصحیح شاکد (Shaked, 2019)

همراه با یادداشت‌هایی منتشر شده است. شاید محلّ تألیف آن را جایی در غرب ایران و تاریخ تألیف آن را نیز با توجه به ویژگی‌های خطّی و زبانی در سدهٔ دهم میلادی می‌داند.
در بخشی از این ترجمه-تفسیر آمده است:

בי שיד אכון פא צא ימן כי פא שילו بود כי בי שאדנידם נאם ימן אן צא פא פיש ובי ויניד אן
יכירדם פדיש אץ פיש יודיה ירם ימן.

bi šēd **ēkūn** pā jā iman kī pa šilō būd ki bi šādnīdam nām iman ān jā pā pēš
wbī wīnēd ān ikirdam padēš aẓ pēš iwadēh iram iman (A6: 7-13).^۱

شاکد (shaked, 2019) واژهٔ אכון (kwn) را براساس اشکال آن در دست‌نوشته^۲، به‌گونهٔ **ēkūn** آوانویسی کرده و آن را ادات درخواست^۳ دانسته است. امّا نظر او نادرست است. برابر این آیه (ارمیا ۷: ۱۲) در ترجمهٔ رسمی شاه جیمز چنین است:

But go ye now unto my place which was in Shiloh, where I set my name at the first, and see what I did to it for the wickedness of my people [Israel].

kwn در ترجمه-تفسیر ارمیا برابر אכון در متن اصل عبری و now در ترجمهٔ رسمی شاه جیمز است. بنابراین، معلوم می‌شود که kwn در این متن صورتی از قید اکنون فارسی است. شاکد همچنین گمان کرده است که این واژه در متون دیگر فارسی کهن به کار نرفته است؛ با بررسی بیشتر معلوم می‌شود که یک صورت نزدیک به kwn در نوشته‌های قدیم فارسی اکن است که در ترجمهٔ قرآن قدس (۱۳۶۴، ص ۳۰، ۱۳۱، ۱۴۷) چند بار در برابر الآن و یک بار برابر واژهٔ عربی آنفاً نهاده شده است:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ

نیست توبه پذیرفتن ایشان را که می‌کنند گستی‌ها، تا ازمان حاضر آید به یکی زیشان مرگی، گهد: من توبه کردم اکن. (نساء: ۱۸).

(۱) ترجمهٔ متن: بشید [= بشوید، بروید] אכון به جای من که به شِلُو بود، که بشاندم نام من [= نام خود] (را) آن‌جا به پیش [= به نخست] و ببینید آن [= آنچه که] کردم بدان از پیش [= از بهر] بدی رم [= قوم] من.

(۲) אכון. شاکد در جای دیگر همین شکل را در ضبط **אכ** با e کوتاه (A2:2) نشان داده است. این نیز ممکن است که شکل حرف نخست حاصل خطای رونویسی بوده باشد (قس. כושכלנא در A11:5 که شاکد درنیافته و بی‌گمان تصحیف *כושכלנא و برابر کشکینه است) و صورت درست آن **אכ** (که چندین بار از جمله در A3:1 نوشته شده) و بنابراین تلفظ آن a (یعنی **ākūn**) بوده باشد. نگارنده ترجیح می‌دهد که ضبط دست‌نوشته را درست انگارد، ولی واژهٔ نخست آن را e کوتاه (به احتمال قوی) یا ē (به احتمال ضعیف) بداند. ضمن اینکه حرف **כ** در نوشته‌های فارسی-یهودی متقدّم هم نمایندهٔ o و u کوتاه و هم املای **ō** و **ū** بلند است. بنابر این مسئله و با توجه به صورت اکن (نک: ادامه) این حرف ممکن است نمایندهٔ u کوتاه یا **ū** بلند باشد. در ادامه، بر این اساس، آوانوشت واژهٔ موردنظر به‌گونهٔ **ēkūn** خواهد آمد.

3) particle of request

الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ
ای اکن نافرمان شدی از پیش و بودی از توهی کناران؟ (یونس: ۹۱).
قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ
گفت زن عزیز: اکن درست شد حق من (یوسف: ۵۱).

فیلیپونه (Filippone, 2011, p. 218)، پیش‌تر در بررسی قرآن قدس اکن را یک صورت تک‌آیند دانسته بود. اما به‌جز ēkūn در ترجمه-تفسیر ارمیا و اکن قرآن قدس، صورت مشابه دیگری نیز به‌صورت اکن هست که صاحب فرهنگ آندراج ذیل کنون به آن اشاره کرده‌است: «گاهی نون را حذف کنند و الف بر کنون بیفزایند و اکون [در متن: اکنون] گویند و در خوارزم بسیار شایع است» (محمّد پادشاه، ۱۸۹۲، ج ۲، ص ۱۱۳۵). یک صورت مشابه دیگر (با یک -w- بیشتر پس از الف آغازی) wkwn (Gindin, 2014, p. 210) در بخش جنوب‌غربی تفسیر حزقیال است. یک انحراف دیگر صورت ēkūn از صورت معمول اکنون — جز نبود -n- میانی — در واژه آغازی است که به‌جای a با ē آغاز می‌شود. جالب است که این تلفظ یک نمونه دیگر دارد و آن ykwnn [eknūn] است که در بخش نخست تفسیر حزقیال به گویش شمال‌شرق (نک: Paul, 2013, p. 61, §60.i) به کار رفته‌است. از املاي (۱) در اکن قرآن قدس پیدا نیست که واژه کوتاه پس از آن e یا a است. ممکن است به قرینه اکنون فارسی، a یا با توجه به صورت به‌کاررفته در تفسیر حزقیال e باشد. چنان‌که پیداست، همخوان n نخستین (شاید به‌سبب وجود n دیگر؟) حذف شده‌است (برای نمونه‌های حذف n، نک: صادقی، ۱۳۸۳، الف، ص ۵-۷).^۱ ū بلند در اکن چنان‌که فیلیپونه (Filippone, 2011, p. 218) اشاره کرده، احتمالاً، ضعیف شده‌است.

به تصریح لازار (Lazard, 1995, p. 185-188؛ لازار، ۱۳۸۴، ص ۱۶۱-۱۶۵) زبان قرآن قدس شباهت‌هایی با گونه خوزستانی فارسی-یهودی متقدم دارد. به نظر او فارسی گفتاری در دوره تکوین به دو گویش بزرگ منقسم بوده و یکی از این دو در ناحیه شمال‌شرقی و دیگری در جنوب جای داشته‌است. زبان گفتاری دوم، که در خصائص به فارسی میانه نزدیک‌تر بوده‌است، پیش‌تر در نظر محققان فقط به قسمت غربی جنوب محدود بود و پس از پیدایی قرآن قدس معلوم شد که حوزه گسترش آن به جنوب‌غرب محدود نمی‌شده بلکه تا جنوب‌شرق کشیده شده‌است.

(۱) فتوری (Fattori & Michetti, 2024, §2.2) که kwn را فارسی-یهودی را از مقاله شاکد نقل کرده‌است، این صورت را حاصل همگونی می‌داند. ekkūn را معرّف تلفظ اکن، و بنا بر این نظر، kwn را معرّف تلفظ اکن می‌داند.

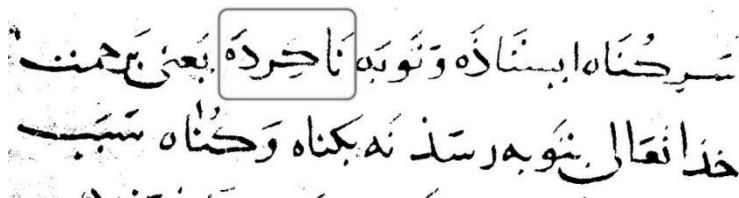
چنان‌که دیدیم، هم پدیدهٔ تحوّل a- به e- (ترجمه-تفسیر ارمیا از غرب و بخش نخست تفسیر حزقیال از شمال‌شرق) و هم n- میانی (ترجمه-تفسیر ارمیا، قرآن قدس، زبان خوارزم) در بخش‌هایی از شرق و غرب و همچنین در شمال و جنوب دیده می‌شود. بنابراین یافتهٔ بررسی ما، با تصحیح نظر شاکد و روشن ساختن کارکرد اصلی ēkūn و نیز با ردیابی صورت‌های مشابه آن در متن‌های مناطق گوناگون، این است که این صورت و نیز تحوّل a- به e- و حذف n- میانی در این واژه در بحث گویش‌شناسی فارسی کهن نمایانگر تعلّق یک متن به منطقه‌ای خاص نمی‌تواند باشد.

۴. گویش‌شناسی فارسی کهن و ضرورت آن

یکی از ضرورت‌ها در زمینهٔ گویش‌شناسی فارسی کهن توجّه به این نکته است که فارسی-یهودی متقدّم، چنان‌که گفته شد، خود گونه یا گویشی خاص نیست، بلکه نوشته‌های آن، چنان‌که در این مقاله دیده می‌شود، چند گونه یا گویش گوناگون را می‌نماید. بنابراین، برای پژوهش در حوزهٔ زبان و گونه/گویش‌های کهن فارسی و رسیدن به نتایج دقیق و درست لازم است که پژوهشگران نوشته‌های فارسی-یهودی متقدّم و نیز پژوهشگران حوزهٔ متون کهن فارسی به خطّ فارسی-عربی به ویژگی‌های زبانی دستهٔ دیگر توجّه داشته باشند، لازمه‌ای که به‌نظر تاکنون در پژوهش‌ها چنان‌که باید توجه نشده‌است. برای نمونه، عیدگاه (۱۴۰۱، ص ۴۲۲) تلفّظ کرد را در حالت فعلی در متون کهن نیافته‌است^۱، درحالی‌که همین تلفّظ چندین شاهد در نوشته‌های فارسی-یهودی متقدّم دارد. در پژوهش‌های گویش‌شناختی در حوزهٔ فارسی-یهودی متقدّم، در بحث از تلفّظ ستاک گذشتهٔ فعل کردن، به همین تلفّظ kird اشاره کرده‌اند، اما نکته این است که آن را (گذشته از ذکر kird در فارسی میانهٔ مانوی) خاصّ نوشته‌های خوزستان دانسته‌اند (نک: Lazard, 2014, §2؛ Shaked, 2019, p. 548)؛ درحالی‌که همین تلفّظ در ترجمه و شرح شهاب‌الآخبار، فراهم‌آمده در مرکز ایران پیش از ۵۶۷ ق، نیز نمایانده شده‌است^۲:

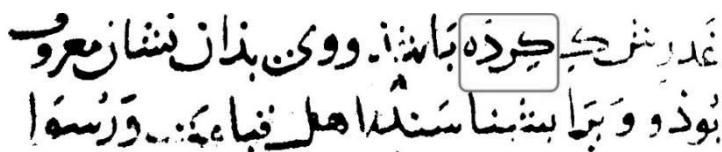
۱) شاهدهی که عیدگاه برای این تلفّظ در حالت غیرفعلی از مولانا آورده، به‌سبب عدم تقيّد مولانا به بایست و نابایست‌های شعری معلوم نیست که نمایندهٔ تلفّظ واقعی باشد و شاهد دیگر او از حدیقه‌الحقیقهٔ سنائی قطعی نیست (نک: کمالی ۱۴۰۱ [۱۴۰۲]، ص ۱۰۸، پانویث ۳۵).

۲) اشکال نمایندهٔ این تلفّظ، چنان‌که بسیاری از شکل‌های دیگر دست‌نویست این کتاب، در تصحیح دانش‌پژوه (ترجمه و شرح شهاب‌الآخبار ۱۳۴۹) نقل نشده‌است.



تصویر ۳ ترجمه شهاب‌الآخبار ۵۶۷ق، فریم ۲۸ر

(برابر ترجمه و شرح شهاب‌الآخبار ۱۳۴۹، ص ۲۶، سخن ۱۵۲) © دانشگاه تهران



تصویر ۴ ترجمه شهاب‌الآخبار ۵۶۷ق، فریم ۳۰پ

(برابر ترجمه و شرح شهاب‌الآخبار ۱۳۴۹، ص ۲۸، سخن ۱۶۹) © دانشگاه تهران

بنابراین، معلوم می‌شود که اولاً تلفظ kird در حالت فعلی در نوشته‌های کهن شاهد دارد، همچنین این تلفظ خاص خوزستان و جنوب نبوده، بلکه (از آنجاکه در ترجمه-تفسیر ارمیا و ترجمه و شرح شهاب‌الآخبار^۱ به کار رفته است) در مناطقی از غرب و مرکز ایران نیز رواج داشته است. این نتیجه در اصل نشان می‌دهد که i/er (از اصل r) در kird را از گویش‌مرزهای^۲ جنوب در برابر شمال نمی‌توان محسوب کرد، بلکه این تلفظ از خصائص غرب و زبان‌ها و گویش‌های غربی است (نک: Korn, 2016, p. 409-410).

۵. نتیجه

آنچه در این مقاله مطرح شد گام‌هایی در روشن ساختن برخی ویژگی‌های گویشی/گونه‌ای در متون کهن فارسی پرداخته در جنوب، به‌ویژه آن دسته از متون کهن به خط عبری، است. در بخش نخست کوشیده شد تا تعلق یک ساخت فعلی نامعمول و نیز تحوّل آوایی st به s(s) در این نوشته‌ها به زبان جنوب ایران مشخص شود. ضمناً، با تصحیح خوانش یک موضع متن موسوم به گزارش حقوقی

(۱) و نیز به تکرار در قرآن مترجم شماره ۱۷۷۱ (معروف به تفسیر شفقشی) و ۷۷ آستان قدس.

اهواز، به کاربرد -wm برای اول‌شخص جمع دریافتیم که جز در این متن، شواهد آن در میان نوشته‌های کهن به خط عبری فقط در نامه دندان‌اویلیق دیده می‌شود. تا پیدا شدن شواهد دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که این ویژگی احتمالاً متعلق به لایه کهن‌تر این دسته از نوشته‌ها است. در بخش دیگر، با تصحیح درک شاکد از واژه kwn' در ترجمه-تفسیر ارمیا، آشکار شد که آن را صورتی از اکنون باید شمرد، که برخلاف گفته محققان غربی، نمونه‌هایی از صورت‌های مشابه آن در نوشته‌های کهن دیگر، از مناطق مختلف، در دست است و احتمال گویشی بودن این صورت و دو تحول آوایی مرتبط با آن مردود می‌نماید.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵)، چالش میان فارسی و عربی (سده‌های نخست) تهران، نی.
- اشعار محلی خوزستان (۱۳۴۹)، به کوشش محمدباقر نیرومند، اهواز، کتابفروشی صافی.
- بیگدلو، میلاد (۱۴۰۲)، «نوشتگان (۳)»، آینه پژوهش، س ۳۴، ش ۴ (پیاپی ۲۰۲)، ص ۱۳۹-۱۴۸.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۰)، «فارسی‌گویی عارفان نخستین (فصلی از تاریخ زبان فارسی)»، نشر دانش، ش ۱۰۲، ص ۴-۱۴.
- _____ (۱۳۸۲)، «فارسی‌گویی عارفان نخستین (فصلی از تاریخ زبان فارسی (۲))»، نشر دانش، ش ۱۰۷، ص ۸-۱۶.
- ترجمه و شرح شهاب‌الأنخبار (۱۳۴۹)، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ترجمة شهاب‌الأنخبار (۵۶۷ق، نسخه خطی)، رونوشته ۵۶۷ هجری، میکروفیلم شماره ۳۱۷۴، کتابخانه مرکزی تهران.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد (۱۳۵۰)، قانون ادب، تصحیح غلامرضا طاهر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- حاجی‌سیدآقای، اکرم‌السادات (۱۳۹۱)، «پژوهشی در شیوه تصحیح تفسیر نسفی»، آینه میراث، ضمیمه شماره ۲۸.
- دادرش، سید مهدی (۱۳۹۳)، رساله دکتری، «بررسی پایگاه ادبی و گویشی فارسی دری در خوزستان»، به راهنمایی عباسعلی وفایی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- راستی‌پور، مسعود (۱۴۰۳)، «فرهنگ‌های فارسی (بیتی از منجیک و نکته‌ای در ضرورت‌های شعری)»، کانال تلگرامی «قلم‌انداز»، ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۳، [https://t.me/QalamAndaz/63].

- رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۸۲)، «شیرازی باستان»، گویش‌شناسی، س ۱، ش ۱، ص ۳۲-۴۰.
- رواقی، علی (بی‌تا)، گونه‌شناسی (سبک‌شناسی) ادبیات فارسی قدیم و معاصر، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۳۸)، ترجمه و قصه‌های قرآن از روی نسخه موقوفه به تربت شیخ جام مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، تصحیح یحیی مهدوی و مهدی بیانی، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران.
- سورآبادی، عتیق بن محمد (۱۳۸۱)، تفسیر سورآبادی (تفسیرالتفاسیر)، ج ۵، تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران.
- _____ (۱۳۶۶)، «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری»، مجله زبان‌شناسی، س ۴، ش ۱-۲ (پیاپی ۷-۸)، ص ۲۶-۵۷.
- _____ (۱۳۸۰)، نگاهی به گویش‌نامه‌های ایرانی (مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها)، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۱)، «گویش‌شناسی ایران براساس متون فارسی (گویش‌های مرکزی)»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۷، ش ۱، ص ۲-۸.
- _____ (۱۳۸۳ الف)، «دو تحول آوایی در زبان فارسی (حذف و اضافه شدن صامت «ن» بعد از مصوت‌های بلند)»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۹، ش ۲، ص ۱-۹.
- _____ (۱۳۸۳ ب)، «گویش قدیم کازرون»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۹، ش ۱، ص ۱-۴۱.
- _____ (۱۳۹۲)، «تشدید در زبان فارسی»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه فرهنگستان)، ش ۵-۶، ص ۳-۴۳.
- _____ (۱۳۹۸)، «گویش بختیاری مسجد سلیمان از زبان لری در دهه چهل»، زبان و کتیبه، س ۳، ش ۳، ص ۱۳-۴۹.
- صادقی، علی‌اشرف و اکرم‌السادات حاجی‌سیدآقایی (۱۳۹۰)، «بعضی شکل‌های ناشناخته شناسه‌ها در فارسی قدیم»، دستور (ویژه‌نامه فرهنگستان)، ش ۷، ص ۳-۵۷.
- طاهری، اسفندیار (۱۳۸۵)، «فعل در گویش بختیاری»، گویش‌شناسی، ش ۵، ص ۸۶-۱۰۸.
- عیدگاه، وحید (۱۴۰۱)، تلفظ در شعر کهن فارسی (بهره‌گیری از شعر در شناخت تلفظ‌های دیرین)، ویراست دوم، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری سخن.
- غلامحسین‌زاده، غلامحسین و حامد نوروزی (۱۳۹۵)، «برخی عناصر گویشی در ساخت افعال متون دوره تکوین»، زبان‌پژوهی، س ۸، ش ۱۸، ص ۱۵۳-۱۸۶.

قائم‌مقامی، سید احمد رضا (۱۳۹۴)، «نقد فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامۀ نامۀ فرهنگستان)، ش ۱۰، ص ۱۴۷-۱۸۱.

قرآن قدس (کهن‌ترین برگردان قرآن به فارسی) (۱۳۶۴)، پژوهش علی رواقی، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.

کمالی، مهدی (۱۴۰۱ [۱۴۰۲])، «بررسی کتاب تلفظ در شعر کهن فارسی (ویراست دوم)»، گزارش میراث، ش ۹۸-۹۹، ص ۹۸-۱۱۴.

گرامی، شهرام (۱۳۸۵)، «توصیف دستگاه فعلی در گویش بهبهانی»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، س ۲۳، ش ۱ (پیاپی ۴۶)، ص ۱۰۸-۱۲۶.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمۀ مهستی بحرینی، تهران، هرمس.
 لغت محلی شوستر (از مؤلفی ناشناخته در سده سیزدهم هجری) (۱۴۰۰)، تصحیح مهدی کدخدای طراح، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری سخن.

محمد پادشاه (۱۸۹۲)، فرهنگ آندراج، ج ۲، لکهنو، منشی نول کشور.
 مینوی، مجتبی (۱۳۳۳)، «یکی از فارسیات ابونواس»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱، ش ۳، ص ۶۲-۷۷.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۹)، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
 _____ (۱۳۵۰)، «فارسی به خط عبری»، نامۀ مینوی (مجموعه سی و هشت گفتار در ادب و فرهنگ ایرانی به پاس پنجاه سال تحقیقات و مطالعات مجتبی مینوی)، زیر نظر حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران، چاپخانه کاویان، ص ۱۳۲-۱۴۷.

_____ (۱۳۶۹)، هفتاد سخن، ج ۳ از گوشه و کنار ادبیات فارسی، تهران، توس.
 نخعی، حسین (۱۳۵۶)، «زبان مردم خوزستان در اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی (متضمن بحثی درباره زبان فارسی و چگونگی گسترش آن در ایران)»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی [دانشگاه جندی‌شاپور]، س ۱، ش ۱، ص ۱-۱۶.

نوروزی، حامد (۱۳۹۱)، «تحول ساخت کُنایی در فارسی نو»، دستور (ویژه‌نامۀ نامۀ فرهنگستان)، ش ۸، ص ۱۰-۶۱.

_____ (۱۴۰۱)، «برخی ساخت‌های فعلی دوره میانه در متون گونه فارسی جنوب غربی (بحثی در معرفی یک گونه از زبان فارسی)»، زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، س ۷، ش ۱ (پیاپی ۱۳)، ص ۷۷-۱۰۰.
 Asmussen, J. P. (1965), "Judaeo-Persica II", *Acta Orientalia*, vol. 29, no. 1-2, pp. 49-61.

- Bartholomae, Ch. (1926), "Iranisches", *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, no. 4, pp. 173-193.
- Fattori, M. & F. Michetti, (2024), "On Some Cognates of Avestan *hakaṭ*", *Indogermanische Forschungen*, vol. 129, no. 1, pp. 213-240.
- Filippone, E. (2011), "The Language of the *Qur'ān-e Quds* and Its Sistanic Dialectal Background", *The Persian Language in History*, M. Maggi & P. Orsatti (eds.), Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert Verlag, pp. 179-236.
- Gindin, T. E. (2003), "The Tafsīr of Ezekiel: Four Copyists or Four Authors?", *Persian Origins — Early Judeo-Persian and the Emergence of New Persian* (Collected Papers of the Symposium Göttingen 1999), L. Paul (ed.), Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, pp. 15-31.
- _____ (2014), *The Early Judeo-Persian Tafsirs of Ezekiel (Grammar)*, Vienna, Österreichische Akademie der Wissenschaften.
- Haim, O. (2012 [2016]), "An Early Judeo-Persian Letter Sent from Ghazna to Bāmiyān (Ms. Heb. 4°8333.29)", *Bulletin of the Asia Institute*, no. 26, pp. 103-119.
- Henning, W. B. (1958), "Mitteliranisch", *Handbuch der Orientalistik (Iranistik; Linguistik)*, Leiden-Köln, E.J. Brill, pp. 20-130.
- Khan, G. (2000), *Early Karaite Grammatical Texts*, Atlanta, Scholars Press.
- Korn, A. (2016), "A Partial Tree of Central Iranian: A New Look at Iranian Subphyla", *Indogermanische Forschungen*, vol. 121, no. 1, pp. 401-434.
- Lazard, G. (1968), "La dialectologie du judéo-persan", *Studies in Bibliography and Booklore*, vol. 8, pp. 77-98.
- _____ (1987), "Le judéo-persan ancien entre le pehlevi et le persan", *Transition Periods in Iranian History, Actes du Symposium de Fribourg-en-Brigau (22-24 Mai 1985)*, P. Gignoux (ed.), Leuven, Association pour l'avancement des Études Irlandaises, pp. 167-176.
- _____ (1995), *La Formation de la Langue persane*, Leuven Belgium, Peeters.
- _____ (2009), "Qu'est devenue la préposition *ō*?", *Zarathushtra entre l'Inde et l'Iran: Études indo-iraniennes et indo-européennes offertes à Jean Kellens à l'occasion de son 65e anniversaire*, E. Pirart & X. Tremblay (eds.), Wiesbaden, Reichert Verlag, pp. 169-176.
- _____ (2014), "La dialectologie du persan préclassique à la lumière des nouvelles données judéo-persanes", *Studia Iranica*, vol. 43, no. 1, pp. 83-97.
- Lenepveu-Hotz, A. (2012, thèse de doctorat), "Étude diachronique du système verbal persan (X^e-XVI^e siècles): d'un équilibre à l'autre?", dirigé par Ph. Huyse, École pratique des hautes études.
- Lesie, D. (1969), *The Judeo-Persian Colophons to the Pentateuch of the K'aifeng Jews*, Leiden, E.J. Brill.
- MacKenzie, D. N. (1966), "Ad Judaeo-Persica II Hafniensia", *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 98, no. 1, p. 69.
- _____ (1968), "An Early Jewish-Persian Argument", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 31, no. 2, pp. 249-269.

- Margoliouth, D. S. (1899), "A Jewish-Persian Law Report", *The Jewish Quarterly Review*, vol. 11, no. 4, pp. 671-675.
- Moreen, V. B. (2000), *In Queen Esther's Garden* (An Anthology of Judeo-Persian Literature), New Haven, Yale University Press.
- Orsatti, P. (2019), "Persian Language in Arabic Script: The Formation of the Orthographic Standard and the Different Graphic Traditions of Iran in the First Centuries of the Islamic Era", *Creating Standards* (Interactions with Arabic Script in 12 Manuscript Cultures), D. Bondarev, A. Gori & L. Souag (eds.), Berlin & Boston, De Gruyter, pp. 39-72.
- Paper, H. H. (1975), "Isaiah in Judeo-Persian (Chapters 1 and 2)", *Monumentum H.S. Nyberg*, vol. II, Leiden / Téhéran-Liège, E.J. Brill (diffusion) / Bibliothèque Pahlavi (edition), pp. 145-162.
- Paul, L. (2008), "Remarks on the Evolution of the New Persian System of Past Tenses", *Irano-Judaica VI* (Studies relating to Jewish Contacts with Persian Culture Throughout the Ages), S. Shaked & A. Netzer (eds.), Jerusalem, The Ben-Zvi Institute for the Study of Jewish Communities in the East, pp. 185-195.
- _____ (2013), *A Grammar of Early Judaeo-Persian*, Wiesbaden, Reichert Verlag.
- _____ (2021), "The Early Judeo-Persian Letter L3 from the Cairo Genizah (Cambridge University Library T-S 18J3.16)", *Journal of Jewish Languages*, no. 9, pp. 77-99.
- Peacock, A.C.S. (2018), "Notes on Some Persian Documents from Early Modern Southern Asia", *Sejarah*, vol. 27, no. 1, pp. 81-97.
- Pourjavadi, N. (2007), "The Use of Persian as a Religious Language in the Early Centuries of Islam", *Religious Texts in Iranian Languages* (Symposium Held in Copenhagen May 2002), F. Vahman & C. V. Pedersen (eds.), København, Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskab, pp. 237-246.
- Richard, F. (1980), "Les manuscrits persans rapportés par les frères Vecchietti et conservés aujourd'hui à la Bibliothèque nationale", *Studia Iranica*, vol. 9, no. 2, pp. 291-300.
- Sadeghi, A.A. (2015), "Rare Forms of Personal Endings in Some Classical Persian Texts", *From Ašl to Zā'id* (Essays in Honour of Éva M. Jeremiás), I. Szántó (ed.), Piliscsaba, Avicenna Institute of Middle Eastern Studies, pp. 239-247.
- Shaked, S. (1971), "Judaeo-Persian Notes", *Israel Oriental Studies*, no. 1, pp. 178-182.
- _____ (1982), "Two Judaeo-Iranian Contributions: 1. Iranian Functions in the Book of Esther; 2. Fragments of Two Karaite Commentaries on Daniel in Judaeo-Persian", *Irano-Judaica* (Studies Relating to Jewish Contacts with Persian Culture Throughout the Ages), S. Shaked (ed.), Jerusalem, The Ben-Zvi Institute, pp. 292-322.
- _____ (2009), "Classification of Linguistic Features in Early Judeo-Persian Texts". *Exegisti monumenta* (Festschrift in Honour of Nicholas Sims-Williams), W. Sundermann, A. Hintze, & F. de Blois (eds.), Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, pp. 449-462.

- _____ (2019), "A Fragment of the Book of Jeremiah in Early Judaeo-Persian", *Irano-Judaica VII* (Studies Relating to Jewish Contacts with Persian Culture Throughout the Ages), J. Rubanovich & G. Herman (eds.), Jerusalem, Ben-Zvi Institute for the Study of Jewish Communities in the East, pp. 545-577.
- Sundermann, W. (1989), "Mittelpersisch", *Compendium Linguarum Iranicarum*, R. Schmitt (ed.), Wiesbaden, Reichert Verlag, pp. 138-164.
- Zhang, Zh (2022-2023), "Two Judaeo-Persian Letters from Eighth-Century Khotan", *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, no. 31, pp. 105-134.

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

- Azarnoush, Azartash (2006), *The Challenge Between Persian and Arabic* (The Early Centuries), Tehran, Ney.
- Bigdeloo, Milad (2023), "Neveshtegan (3)", *Ayene-ye Pazhuhesh*, vol. 34, no. 4 (Serial No. 202), pp. 139-148.
- Dadras, Seyyed Mahdi (2014, doctoral dissertation), "A Study of the Literary and Dialectal Status of Dari Persian in Khuzestan", under the supervision of Abbas-ali Vafaei, Allameh Tabataba'i University.
- Gerami, Shahram (2006), "Description of the Verbal System in the Behbahani Dialect", *Journal of Social and Human Sciences of Shiraz University*, vol. 23, no. 1 (Serial No. 46), pp. 108-126.
- Haji-Seyyed-Aqaei, Akramossadat (2012), "A Study on the Method of Editing *Tafsir-e Nasaft*", *Ayene-ye Mirath*, Supplement No. 28.
- Idgah, Vahid (2022), *Pronunciation in Classical Persian Poetry* (Using Poetry for the Understanding of Ancient Pronunciations), 2nd ed., Tehran, Dr. Mahmud Afshar Publications in cooperation with Sokhan.
- Kamali, Mahdi (2022 [2023]), "A Review of the Book *Pronunciation in Classical Persian Poetry* (2nd edition)", *Gozarash-e Mirath*, no. 98-99, pp. 98-114.
- Lazard, Gilbert (2005), *The Formation of the Persian Language*, trans. Mahasti Bahreyni, Tehran, Hermes.
- Local Poems of Khuzestan* (1970), Mohammad Baqer Niroomand (ed.), Ahvaz, Safi Bookstore.
- Local Vocabulary of Shushtar* (From an Anonymous Author of the Thirteenth Century AH) (2021), Mehdi Kadkhoday-Tarrahi (ed.), Tehran, Dr. Mahmud Afshar Publications in cooperation with Sokhan.
- Minovi, Mojtaba (1954), "One of Abu Nuwas's Farsiyyat", *Faculty of Literature and Human Sciences of the University of Tehran*, vol. 1, no. 3, pp. 62-77.
- Mohammad Padshah (1892), *Farhang-e Anandraj*, vol. 2, Lucknow, Munshi Nawal Kishore.
- Nakhaei, Hossein (1977), "The Language of the People of Khuzestan in the Late Sasanian and Early Islamic Periods (Including a Discussion of the Persian Language and the Manner of Its Expansion in Iran)", *Journal of the Faculty of Literature and Human Sciences* [Jondishapur University], vol. 1, no. 1, pp. 1-16.

- Natel-Khanlari, Parviz (1970), *History of the Persian Language*, Tehran, Bonyad-e Farhang-e Iran.
- _____ (1971), "Persian in Hebrew Script", *Nameh-ye Minovi* (Collection of Thirty-Eight Essays on Iranian Literature and Culture in Honor of Fifty Years of Research by Mojtaba Minovi, Habib Yaqmaei and Iraj Afshar (eds.)), Tehran, Kaviyan Press, pp. 132–147.
- _____ (1990), *Haftad Sokhan*, vol. 3: From Corners of Persian Literature, Tehran, Tus.
- Norouzi, Hamed (2012), "The Development of the Ergative Construction in New Persian", *Grammar* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), no. 8, pp. 10–61.
- _____ (2022), "Some Middle-Period Verbal Structures in Texts of the South-western Variety of Persian (A Discussion Introducing a Variety of Persian Language)", *Persian Language and Iranian Dialects*, vol. 7, no. 1 (Serial No. 13), pp. 77–100.
- Pourjavadi, Nasrollah (2001), "The Earliest Sufis Speaking Persian (A Chapter from the History of the Persian Language)", *Nashr-e Danesh*, no. 102, pp. 4–14.
- _____ (2003), "The Earliest Sufis Speaking Persian (A Chapter from the History of the Persian Language (2))", *Nashr-e Danesh*, no. 107, pp. 8–16.
- Qaem-maqami, Seyyed Ahmad-Reza (2015), "A Review of the *Etymological Dictionary of the Persian Language*", *Farhang-nevisi* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), no. 10, pp. 147–181.
- Qolamhosseinzadeh, Qolamhossein and Hamed Norouzi (2016), "Some Dialectal Elements in the Formation of Verbs in The Texts of the Formation Period", *Zaban-pazhuhi*, vol. 8, no. 18, pp. 153–186.
- Qur'an-e Qods* (The Earliest Persian Translation of the Qur'an) (1985), Ali Ravaghi (ed.), Tehran, Shahid Mohammad Ravaqi Cultural Institute.
- Rastipour, Masoud (2024), "*Farhangha-ye Farsi* (A Verse by Munjik and a Note on Poetic License)", Telegram channel "Qalam-Andaz", 4 May 2024, [<https://t.me/QalamAndaz/63>].
- Ravaqi, Ali (n.d.), *Typology (Stylistics) of Ancient and Contemporary Persian Literature*, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.
- Rezai Baghbidi, Hassan (2003), "Old Širāzi", *Dialectology*, vol. 1, no. 1, pp. 32–40.
- Sadeqi, Ali-Ashraf (1978), *The Formation of the Persian Language*, Tehran, Iranian Free University.
- _____ (1987), "Persian Words in Abu Hilal Askari's *al-Talkhis*", *Iranian Journal of Linguistic*, vol. 4, no. 1–2 (Serial no. 7–8), pp. 26–57.
- _____ (2001), *A Look at Iranian Dialect Glossaries (A Collection of Reviews and Studies)*, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature in cooperation with Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- _____ (2002), "Iranian Dialectology Based on Persian Texts (Central Dialects)", *Iranian Journal of Linguistics*, vol. 17, no. 1, pp. 2–8.

- _____ (2004a), "Two Phonetic Changes in Persian Language (Deletion and Addition of the Consonant 'n' after Long Vowels)", *Iranian Journal of Linguistics*, vol. 19, no. 2, pp. 1-9.
- _____ (2004b), "The Old Dialect of Kazerun", *Iranian Journal of Linguistics*, vol. 19, no. 1, pp. 1-41.
- _____ (2013), "Gemination in Persian", *Farhang-nevisi* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), no. 5-6, pp. 3-43.
- _____ (2019), "The Bakhtiari Dialect of Masjed Soleyman of the Lori Language in the 1960s", *Zaban va Katibeh*, vol. 3, no. 3, pp. 13-49.
- Sadeqi, Ali Ashraf and Akramossadat Haji-Seyyed-Aqaei (2011), "Some Unknown Forms of Personal Endings in Early Persian", *Dastur* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), no. 7, pp. 3-57.
- Surabadi, Abubakr Atiq (1959), *Translation and Stories of the Qur'an Based on the Endowed Manuscript at Torbat-e Sheikh Jam Based on the Tafsir of Abubakr Atiq Neyshaburi*, Yahya Mahdavi and Mahdi Bayani (eds.), vol. 2, Tehran, University of Tehran.
- Surabadi, Atiq ibn Mohammad (2002), *Tafsir-e Surabadi (Tafsir al-Tafāsir)*, Ali Akbar Sa'idi Sirjani (ed.), Tehran, Farhang-e Nashr-e No.
- Taheri, Esfandiyar (2006), "Verb in Bakhtiari Dialect", *Dialectology*, no. 5, pp. 86-108.
- Tarjome-ye Shahab al-Akhbar* (1181, manuscript), copied in 567 AH, Microfilm No. 3174, Central Library of Tehran University.
- Tiflisi, Abolfazl Hubaish ibn Ebrahim ibn Mohammad (1971), *Qanun Adab*, Qolamreza Taher (ed.), Tehran, Bonyad-e Farhang-e Iran.
- Translation and Commentary of Shahab al-Akhbar* (1970), Mohammad Taqi Daneshpazhuh (ed.), Tehran, University of Tehran Press.

ارسال: ۱۴۰۴/۴/۲۸

پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۲۹

doi 10.22034/nf.2026.534996.1428

دبارة پندواره و مفهوم آ نهاد متون فارسی زردشتی

یلدا شکوهی* (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: مجموعه روایات فارسی زردشتی مندرج در روایات داراب هر مزدیار، مشهورترین اثر فارسی زردشتی به نظم و نثر، شامل آداب و رسوم دینی زردشتیان ایران و هند و همچنین روایات اخلاقی، تاریخی و افسانه‌ای است. در این مقاله به‌طور اخص سه واژه یا اصطلاح آغار، زادمرگ و استوان در روایت‌های مجزا بررسی شده و سعی بر آن بوده‌است که قرائت و معنی این لغات با نگاهی به کارکردشان در متون پهلوی به دست آید. در این میان برای درک درست مفهوم روایات، لغات و اصطلاحات دشوار هر روایت نیز بررسی و شرح شده‌است. همچنین به بررسی معانی و تلفظ لغات مذکور در فرهنگ‌های فارسی و پژوهش‌های دیگر با استناد به شواهدی از متون فارسی زردشتی پرداخته شده‌است. در این پژوهش با توجه به مستندات که در مقاله بدان اشاره شده‌است درمی‌یابیم که آغار در روایت فارسی همان آگار پهلوی است که تحول آوایی یافته و در روایت باید به آغار تصحیح قیاسی شود. درباره اصطلاح زادمرگ با توجه به شواهدی از متون فارسی زردشتی مشخص می‌شود که محل نگهداری متوفی پیش از حمل به دخمه بوده‌است. درباره واژه سوم نیز با توجه به اطلاعات ریشه‌شناختی و شواهدی از آن در متون منظوم فارسی زردشتی در محل قافیه، برخلاف آنچه که تاکنون در فرهنگ‌های فارسی ضبط شده‌است، تلفظ آستوان/ آستوان صحیح به نظر می‌رسد. پژوهش حاضر براساس چهار نسخه روایات داراب هر مزدیار انجام شده‌است: نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه خطی کتابخانه ملی فرانسه در پاریس و نسخه خطی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و همچنین نسخه چاپ سنگی اونوالا.

کلیدواژه‌ها: فارسی زردشتی، روایات داراب هر مزدیار، آغار، آغار، زادمرگ، زاد و مرگ، استوان.

۱. مقدمه

پس از ورود اسلام به ایران، جامعه دینی زردشتی دستخوش دگرگونی‌های گسترده‌ای شد. جمعیت کثیری از زردشتیان، حدود قرن چهارم قمری (۱۰م) به هند مهاجرت کردند و جمعیت پارسیان را تشکیل دادند. پارسیان هند برای آگاهی از جدیدترین فتواهای موبدان و آیین‌های دینی، نمایندگان خود را طی قرن‌های نهم تا یازدهم هجری قمری به سرزمین مادری گسیل می‌کردند. در این دوران برای حفظ سنت‌های کهن، نسخه‌های کمیاب و نایاب رونویسی و پرسش و پاسخ میان مؤمنان و پیشوایان دینی مکتوب شدند. این روایات شامل روایات انفرادی و مجموعه روایات به زبان فارسی است. مجموعه روایات ذیل نام گردآورنده روایات مشهور است، مانند روایات داراب هرمزدیار (برای آگاهی بیشتر نک: آموزگار، ۱۳۸۶، ص ۹۵-۱۲۰؛ Modi, 1922, p. 4-5)

روایات داراب هرمزدیار کامل‌ترین مجموعه روایات فارسی زردشتی با طبقه‌بندی موضوعی است که در ۱۰۴۹ یزدگردی (۱۰۹۳ق) به همت داراب هرمزدیار تدوین شد. این مجموعه مشهورترین اثر فارسی زردشتی به نظم و نثر است که در آن روایاتی درباره آداب و رسوم دینی زردشتیان ساکن در ایران و هند و همچنین بسیاری از روایات اخلاقی، تاریخی و افسانه‌ای گرد آمده‌است. متن روایات داراب هرمزدیار به فارسی، اوستایی، به‌ندرت به زبان و خط پهلوی و بخش‌هایی نیز به پازند نوشته شده‌است. متون اوستایی مندرج در روایات در برخی موارد که شمار آن نیز اندک نیست به خط فارسی کتابت شده‌است. نثر روایات گاهی روان و ساده و نزدیک به فارسی قرن‌های متأخر (۹-۱۱ق) و گاه نثری پیچیده و دارای لغات و ترکیبات کهن است و در مواردی نیز متأثر از نحو زبان پهلوی است. در این مقاله به‌طور اخص به چند واژه در روایت‌های مجزا اشاره شده‌است و سعی شده که قرائت صحیح این لغات و معانی آن به دست آید. در این میان برای درک درست مفهوم روایت‌ها به شرح لغات و عبارات‌های دشوار نیز پرداخته شده‌است. پژوهش حاضر براساس چهار نسخه روایات داراب هرمزدیار انجام شده‌است. روایاتی که در مقاله آمده پس از تصحیح و بدون نسخه بدل ذکر شده‌است، اما جایی که به بحث مربوط بوده به قرائت تمام نسخه‌ها اشاره شده و در صورت امکان به نسخه مجلس (نسخه اساس) و چاپ سنگی نسخه اونوالا ارجاع شده‌است. چهار نسخه به ترتیب اهمیت عبارت است از نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی (مورخ ۱۰۴۹ یزدگردی/۱۰۹۳ق)، نسخه کتابخانه ملی فرانسه در پاریس (مورخ ۱۱۰۰ یزدگردی/۱۱۴۵ق)، نسخه کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (قرن ۱۲ق) و نسخه چاپ سنگی اونوالا (۱۹۲۲م).

۲. آغاز یا آغار؟

برخی روایات مندرج در کتاب داراب به چگونگی آلودگی آب، زمین و انسان پرداخته‌است. در روایتی به نقل از کامه بهره درباره آلودگی جامه در تماس با جسد چنین آمده‌است:

اگر کسی باشد که او را بکشته باشند به داد یا بیداد یا او را زهر داده باشند که مرده باشد یا جادوی گران بر وی جادوی کرده باشند تا بمیرد یا سگی دریده، آنجا که دست می‌برند اگر جامه ایشان نسا^۱ [ی] برهنه رسد، جامه آغاز/ آغار باشد (نسخه مجلس، ۸۲پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۲۰).

پایان روایت در نسخه مجلس و کتابخانه ملی به صورت جامه آغاز باشد و در نسخه پاریس و چاپ سنگی اونوالا جامه آغار باشد ضبط شده‌است.

درباره موضوع آداب تطهیر و پرهیز از آلودگی با جسد روایت دیگری به نقل از کاوس کامان با اندکی اختلاف چنین آمده‌است:

اگر کسی باشد که او را بگذشته باشد به داد یا بیداد و یا او را زهر داده باشند که بمیرد یا جادوان جادوی کرده باشند که بمیرد یا سگ دریده باشد، آنجا که دست می‌برند اگر جامه ایشان به نسای برهنه رسد، جامه اکار/اگار باشد (نسخه مجلس، ۸۲ر؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۱۹).

در روایت مذکور مشاهده می‌شود که در عبارت پایانی به جای آغاز یا آغار در هر چهار نسخه واژه اکار/اگار ثبت شده‌است. شواهد اکار/اگار و کاربرد این لغت در روایات دیگر چنین است:

روایت کامه بهره: اگر کسی در خانه یزشن^۲ ساختن باشد و کسی در آن خانه بمیرد و نیز به آتش رنج رسد، وگر آتش بیرون چنان توان برد که از نسا سه گام دور باشد، بیاورد ... و خورش ساخته^۳ که در آن خانه باشد همه اکار/اگار باشد (نسخه مجلس، ۸۳پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۲۱).

روایت کاوس کامان و کامه بهره: پرسش اینکه نسا می‌برد چون دست یا اندام و یا جامه تن به نسای برهنه باز افتد یا به چربش^۴ آلوده شود، دادستان^۵ چون؟ پاسخ اینکه اگر جامه آلوده شود و به نسای برهنه باز افتد، جامه اکار/اگار باشد (نسخه مجلس، ۷۶پ، ۷۷ر؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۰۹، ۱۱۰).

(۱) قس فارسی میانه زردشتی: nasā «جسد، مردار» (MacKenzie, 1971, p. 58).

(۲) منظور اجرای مراسم آیینی نیایش و نماز است؛ قس فارسی میانه زردشتی: yazišn «پرستش» (ibid, p. 97).

(۳) ساختن: «پختن، طبخ کردن، تهیه کردن» (دهخدا، ۱۳۷۷).

(۴) قس فارسی میانه زردشتی: čarbišn «چربی، روغن» (ibid, p. 21).

(۵) قس فارسی میانه زردشتی: dādestān «داد، داوری، قانون» (ibid, p. 23).

روایت کامه بهره و روایت کاوس کامان: اگر در خانه‌ای یزشن ساخته باشند و کسی گذشته شود، نخست کار این کنند: با نای^۱ آتش بپرهیزند ... و اگر چنان بتواند برد که سه گام^۲ و سه پی^۳ از نسا دور باشد، نباید برد. و اگر چنان نتواند برد، نباید گذاشت تا سرد شود؛ چه، اگر سه گام از نسا دور بود، هنوز تنافوری^۴ گناه باشد. و اگر چنان برد که هیچ‌گونه^۵ تبش^۶ به نسا رسد، مرگزان^۷ بود. خورشن که در آن خانه ساخته باشند، همه اکار/اگار شود یعنی نتوان خورد، چون نان و دیگ پخته و گوشت بریان پخته (نک: نسخه مجلس، ۸۳ پ، ۸۴ ر؛ چاپ سنگی اونولا، ج ۱، ص ۱۲۱).

در ادامه به بررسی ضبط «آغاز» و «آغار» در روایت کامه بهره با توجه به اصول تصحیح متن پرداخته می‌شود. ضبط «آغاز» را، که در دو نسخه روایات داراب هرمزدیار یعنی نسخه مجلس (قدیم‌ترین و کامل‌ترین نسخه) و نسخه کتابخانه ملی آمده‌است، به دلایل زیر نمی‌توان پذیرفت: ۱. با توجه به اصل ضبط دشوارتر برتر است ضبط آغاز با اینکه در کهن‌ترین نسخه روایات آمده‌است، نسبت به آغار ضبط ساده‌است؛ ۲. دوم اینکه در روایت‌های مشابه با همین روایت و یا تکرار روایت از راویان دیگر که پیش از این ذکر شد، به جای آغاز و آغار واژه اکار ضبط شده‌است، با این قیاس می‌توان حدس زد که حرف چهارم کلمه می‌بایست «ر» باشد نه «ز»؛ ۳. ضبط آغاز معنای درست و روشنی از عبارت به دست نمی‌دهد. با این توصیف درمی‌یابیم که ضبط آغاز در دو نسخه مجلس و کتابخانه ملی تصحیف است.

واژه آغار در فرهنگ‌های فارسی مانند جهانگیری، آندراج، نفیسی و فرهنگ جامع زبان فارسی به معنی «نم کشیده، خیسیده؛ رطوبت؛ برانگیخته، تحریک شده؛ آمیخته، سرشته» آمده‌است. اما با توجه به بافت روایت کامه بهره واژه آغار در معانی فوق نیز برای دستیابی به مفهوم درست عبارت راهگشا نیست.

حال احتمالات دیگر یعنی ضبط اکار/اگار در روایات دیگر با همین موضوع بررسی می‌شود. نخست باید اشاره شود که در چهار نسخه روایات داراب حرف کاف و گاف، کاف نوشته شده‌است.

(۱) قس فارسی میانه زردشتی: nāy «تیر، دیرک، چوب» (MacKenzie, 1971, p. 58)

(۲) فارسی میانه زردشتی: gām «گام» (واحد طول برابر سه فوت) (ibid, p. 35).

(۳) قس فارسی میانه زردشتی: pāy «پا» (واحد طول ۱۲ اینچ) (ibid, p. 66).

(۴) قس فارسی میانه زردشتی: tanāpuhl «نام درجه‌ای از گناه» (ibid, p. 81)، اوستایی: tanu.pərəθa- (Bartholomae, 1904, col. 636).

(۵) کاربرد هیچ با فعل مثبت. برای ویژگی‌های زبانی روایات داراب هرمزدیار (نک: شکوهی و آموزگار، ۱۳۹۸، ص ۹۱-۱۱۲).

(۶) تبش «گرما، حرارت» (دهخدا، ۱۳۷۷).

(۷) فارسی میانه زردشتی: marg-arzān «مرگزبان، شایسته مرگ» (MacKenzie, 1971, p. 54).

املای واژه اخیر در فارسی میانه زردشتی **سوسل** است که هم agār «ناکاره، ناتوان؛ بی‌مصرف، عاطل» (MacKenzie, 1971, p. 6؛ فس فارسی میانه مانوی [agārīh] 'g'ryh «از کار افتادگی، عدم فعالیت، ناتوانی»، نک: Durkin-Meisterernst, 2004, p. 29) و هم a-kār «بی‌فایده، ناکار، بلااستفاده» (نک: Williams, 1990, p. 280) آوانویسی شده‌است. با استناد به کاربرد اکار/اگار و آغار، در بافتی مشابه در روایات مذکور، به نظر می‌رسد که واژه آغار صورت دیگری از واژه اکار/اگار در روایت کامه بهره به معنی «بی‌مصرف، بلااستفاده» است. نکته‌ای که لازم است اشاره شود اینکه چگونه مصوت کوتاه در آغاز واژه به مصوت بلند بدل شده‌است. در این باره دو نکته را باید در نظر داشت: در نسخه‌های خطی فارسی «آ» و «ا» به جای یگدیگر کتابت شده‌است و دوم اینکه چنین برمی‌آید که کاتب یا کاتبان این نسخ با لغت «آغار» آشنا نبودند و در املای واژه دست برده‌اند، به همین سبب در نسخه مجلس و کتابخانه ملی به صورت آغاز و در نسخه پاریس و چاپ سنگی آغار ضبط شده‌است. از این رو، واژه آغار با فتحه به صورت آغار تصحیح قیاسی می‌شود که در واقع صورت دیگری از اگار (agār) پهلوی است. به نظر می‌رسد واژه فارسی میانه زردشتی agār هنگام تألیف روایت فارسی با g تلفظ می‌شده‌است نه با k و با تحول گ (انسدادی، نرم‌کامی، واکدار) میان دو مصوت به غ (انسدادی - سایشی، نرم‌کامی، واکدار) بدل شده‌است. درباره این تحول در زبان فارسی می‌توان به شگال به شغال؛ چگندر به چغندر؛ آگور به آغور؛ آگندن به آغندن اشاره کرد. در نهایت عبارت را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد: اگر جامۀ فردی به تن برهنه جسد برخورد کند، آن جامه بی‌مصرف و بلااستفاده خواهد بود.

۳. زادمرگ

در مجموعه روایات فارسی زردشتی مندرج در روایات داراب هرمزدیار، برخی روایات به آداب و آیین مراسم تشییع متوفی از لحظه مرگ تا قرار گرفتن در دخمه پرداخته‌است. در سه روایت از این مجموعه که هر سه از کاوس ماهیار است چهار بار اصطلاح زادمرگ به کار رفته‌است. این سه روایت چنین است:

پرسش آنکه آتش که در دخمه می‌سوزانند که سه شبان‌روز و روز چهارم صدل^۱(۴) آهن بیاورند و همیشه علاحدہ بیاورند و در برابر آتش بسوزانند که در گنبد دخمه سرد شود و بعد از آن برداشته بر در خانه مرگمند^۲ آورند و با آتش زادم‌رگ هر دو سرد کرده، آتش دیگر در برابر آن آتش‌ها باشد، بردارند و به پیش آن آدران^۳ برند (نک: نسخه مجلس، ۵۴پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۷۱).

دیگر معلوم شد که چون روح از کالبد بیرون می‌رود، پت باید گفتن^۴ و بعد از آن درساعت نسا را برداشتن به زادم‌رگ برند و به کش^۵ کنند و به دادگاه^۶ برند. غرض گفتند^۷ که نسا در شب مرد به خانه می‌گذارند تا صبح؛ اگر واقع است عقوبت بسیار است (نک: نسخه مجلس، ۹۳پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۳۹).

(۱) کتاب نسخه مجلس در حاشیه نسخه (۵۴ پ) کنار واژه صدل، آدوشت نوشته است. آدوشت وسیله‌ای مانند مجمر است که آتش در آن حمل می‌شده است و جایگاهی ثابت برای آتش نیست (Dhabhar, 1932, p. 58, n. 5). قس فارسی میانه زردشتی: ādišt «جایگاه آتش» (MacKenzie, 1971, p. 5). «آدشت، آتشگاه» (میرفخرایی، ۱۳۹۰، ص ۵۲۳). دابار (1932, p. 58, n.4) صورت پازند واژه صدل را رَسِدَ [saθali] برابر صندل نوشته و با واژه عربی سطل قیاس کرده است. او توضیح واژه به منزله آدوشت را در نسخه روایات داراب هر مزدیار محفوظ در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری (F.S.M.)، صحیح دانسته است. در فرهنگ‌های فارسی به واژه صدل که دابار معادل صندل آورده، اشاره نشده، اما صندل در فرهنگ‌های فارسی نام گیاه یا چوبی خوشبو و معطر آمده است (نک: دهخدا، ۱۳۷۷). با توجه به صورت پازند احتمالاً i در پایان واژه نشانه کسره اضافه است، یعنی در عبارت فوق صدل آهن ترکیب وصفی است و اگر بپذیریم صدل همان صندل است صفت آن نمی‌تواند واژه آهن باشد، از این‌رو به نظر می‌رسد صدل تصحیف سئل باشد. اگر املای واژه پازند صحیح باشد، احتمالاً املای صامت θ «ث» و مصوت دوم در واژه پازند تلفظ گویشی واژه مذکور بوده است. از این‌رو با استناد به صورت پازند به نظر صورت درست عبارت سَتَل (= سطل) آهن معادل مجمر آتش است (برای آگاهی بیشتر درباره صامت θ «ث»، نک: صادقی، ۱۳۹۴، ص ۳-۴۴).

(۲) قس فارسی میانه زردشتی: margōmand «فانی» (MacKenzie, 1970, p. 54). در عبارت مذکور خانه مرگمند، اشاره به خانه‌ای است که یکی از اهالی آن فوت کرده و در آن مرگ اتفاق افتاده است.

(۳) قس فارسی میانه زردشتی: ātaxš ī ādarōg «آدروگ، ساده‌ترین نوع آتش زردشتیان» (ibid, p. 5). آتش آدران آتش عبادتگاه‌های کوچک است و در هندوستان آن را آگیاری می‌گویند (عقیفی، ۱۳۸۳، ص ۴۰۸).

(۴) از عبارت چنین برمی‌آید که پت گفتن (توبه کردن) از سوی فرد در گذشته است. با استناد به روایات مندرج در کتاب داراب، در دین زردشتی، به روزانه توبه کردن سفارش شده است. اگر کسی زمان حیات و هنگام مرگ توبه نکرده باشد به جای او باید توبه کرد.

(۵) قس فارسی میانه زردشتی: kiš «خط، شیار» (Mackenzie, 1971, p. 51)، کیش به کسر اول خطی را گویند که به جهت بطلان بر نوشته بکشند، آن را کِش به کسر اول و فتح ثانی نیز گویند (جهانگیری، ۱۳۵۱: ج ۲، ۱۳۸۶؛ برهان قاطع، ۱۳۴۲). یادآور می‌شود که کتابت روایات فارسی در کتاب داراب مشکوک نیست، اما دابار (1932, p. 155) تلفظ واژه را به فتح اول کش (kash) نوشته است.

(۶) دادگاه واژه دری زردشتی برای «دخمه و برج خاموشان» است (بهار، ۱۳۷۶، ص ۴۸۶؛ نیز نک: سروشیان، ۱۳۳۵، ص ۷۴)، قس فارسی میانه زردشتی: dādgāh «جای وقفی، آتشکده؛ دخمه» (MacKenzie 1971, p. 23) (daxmag).

(۷) از معانی غرض «قصید شخصی به زبان دیگران یا دشمنانگی؛ ضد نصیحت و خیرخواهی» است (دهخدا، ۱۳۷۷). غرض گفتن در عبارت مذکور به معنی از روی دشمنی گفتن است.

پرسش اینکه نسا در خانه به کش می‌کنند و گاهان^۱ و نسا سالار بدان خانه می‌رود و بسیار ناپسندیده می‌نماید. باید که گوشه‌ای حصار کنند و دو سه گنبد بسازند و نسا در آنجا به کش کنند و بعد از آن، کش را به قاعده معمول شویند. و مثل است که زادمِ رگ باید ساخت و گنبد و حومه جهت نسا می‌باید و علاحد به اندر آن حصار گنبد دیگر بسازند که آتش سوزان باشد و سوراخ در آن گنبد باشد که روشنایی باشد و سه شب و روز آتش بسوزاند، بعد از آن، روز چهارم برچینند و آتش دیگر حاضر نمایند که آتش زادمِ رگ سرد شود (نک: نسخه مجلس، ۹۳ پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰).

بنابر روایت نخست، آتشی که سه شبانه‌روز در دخمه شعله‌ور است، در روز چهارم با مجمر اسطی آهنی جداگانه حمل می‌شود و پس از آنکه در دخمه سرد شد به خانه‌ای که فردی در آن درگذشته می‌برند و سپس به همراه آتش زادمِ رگ که هر دو سرد شده است به آتش آدران منتقل می‌کنند. بنابر روایت دوم، پس از آنکه مرگ بر کسی مستولی شد و روح از بدن جدا شد، توصیه می‌شود بی‌درنگ جسد را به زادمِ رگ ببرند و دور آن خط بکشند و سپس به دادگاه حمل کنند. این دو روایت که بسیار مبهم و مختصر بیان شده است به آدابی اشاره می‌کند که پس از درگذشت فرد باید انجام شود، و در آن مضمون اصطلاح زادمِ رگ معلوم نیست. اما روایت سوم کامل‌تر بیان شده است. در آغاز روایت، خط کشیدن دور جسد و آمدن نسا سالار و آوردن گاهان به خانه ناپسند دانسته شده است، از این‌رو توصیه شده گوشه‌ای که احتمالاً منظور بخشی از خانه است را حصار کنند و متوفی را در آن محل محصور قرار دهند و پیرامون فرد متوفی خط بکشند و داخل همان حصار گنبدی برای فرد درگذشته و گنبدی برای آتش مهیا کنند. در ادامه روایت به لزوم ساخت زادمِ رگ اشاره شده است، بدین معنی که دو یا چند گنبد برای متوفی و آتش در همان مکان محصور مهیا شود. اما در روایتی دیگر از نریمان هوشنگ با موضوع مشابه روایت‌های بالا بدون ذکر اصطلاح زادمِ رگ، بر لزوم داشتن مکانی دیگر بیرون از خانه برای پیشگیری از آلوده شدن آب و آتش و بازماندگان تأکید شده است:

و دیگر هوشنگ را میار^۲ بدانند که از نریمان هوشنگ پرسیدم و گفت که خانه‌ای مردم و دیران شود^۳، بیرون نمی‌کنند و هر ساخته خوردنی که در آن خانه باشد همه اکار/اگار باشد و به خوردن بهدینان نشاید. وگر آب

(۱) تخت یا تابوت برای حمل فرد متوفی. در روایت دیگری این واژه پنج بار با املاهای گهن ضبط شده است (نک: نسخه مجلس، ۹۷ ر). در گویش یزد و کرمان: gehen «تخته آهنی که مرده را روی آن گذارند و حمل کنند» (سروشیان، ۱۳۳۵، ص ۱۴۴)؛ قس gehân «تخت آهنی، تابوت» (Modi, 1937, p. 284). مودی این واژه را با املاهای gekân نیز آورده که به نظر می‌رسد سهو در حروف‌نگاری بوده است (ibid, p. 51).

(۲) برای تلفظ همزه و ع در روایات داراب هر مزدیار (نک: شکوهی و آموزگار، ۱۳۹۸، ص ۹۳-۹۵). نگارنده هنگام تألیف مقاله حاضر همین روایت را در بخش دیگری که مربوط به نامه هاست، یافت که در آن نیز واژه معیار بدون نگارش «ع» به صورت میار آمده است (نک: نسخه مجلس، ۴۷۸ ر).

(۳) و دیران شود: فوت کند، بمیرد، قس فارسی میانه زردشتی: widardan: wider «گذشتن، عبور کردن، مردن» (MacKenzie, 1971, p. 90).

در آنجا ببرند تنافوری گناه باشد وگر آتش ببرند همچنین، وگر مرد سه گام و چار [پی] اندر شود، تنافوری گناه باشد. مقصود آن است که کدخدای هوشنگ خبر بسیار کرد. و اما این فریضه تر است که دو خانه را عمارت کند، یکی از بهر زن دیگر از بهر مردگان، کسی و دیران خواهد شدن در آن گنبد برند و در کش کنند و تا زمانی که برخوانند گرفتن و دیگر سگ دید کردن و پرهیختن. البته البته این بکند وگر نه فردا به انجمن مهر داور و سروش و رشن بازخواست روان آن اشو باشد (نک: نسخه مجلس، ۹۳پ؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۳۹).

بنابر باور زردشتیان، دیو نسوش پس از جدایی روح از بدن و چیره شدن مرگ به جسد وارد می شود، به همین سبب جسد ناپاک و نزدیک کردن آب و آتش و مردم به آن از حد معین دینی درجه ای از گناه محسوب می شود. بنابر روایت نریمان هوشنگ اگر در خانه ای فردی بمیرد و جسد در خانه بماند، هر چه که در خانه باشد آلوده و بی مصرف خواهد شد و شایسته نیست که بهدینان از آن مصرف کنند و همچنین بردن آب و آتش در خانه و نزدیک شدن به جسد کمتر از سه گام و چهار پی گناه محسوب می شود. به همین دلیل بر بهدینان واجب است دو خانه عمارت کنند یکی برای زن و فرزند و یکی هم برای مردگان و در صورت درگذشت فردی از اعضای خانه، در خانه دوم بخشی از آداب تشییع پیش از بردن جسد به دخمه یعنی در کش کردن و گنبد ساختن و آتش روشن کردن برای متوفی انجام شود. از روایت های اخیر چنین برمی آید که زادمرگ همان مکان محصور است که در آن گنبدهایی برای فرد درگذشته و آتش برپا می شود.

دابار (1932, p. 155) پیش از روایت های کاوس ماهیار و نریمان هوشنگ عنوان «نساخانه یا زادمرگ موقت برای اجساد بر پا شود» نوشته است.^۱ او در بخشی از روایت نریمان هوشنگ یعنی جایی که به لزوم ساختن عمارتی جدا برای درگذشتگان و اجرای آداب تشییع پیش از بردن

(۱) نگارنده به دستنویس روایات هرمزیار فرامرز دسترسی نداشت. اما لازم به توضیح است که داراب پسر هرمزیار پسر فرامرز پسر کامدین پسر کیتیاد از نوادگان ناگن رام (Nāgan Ram) بود. خانواده داراب پیش از او به گردآوری روایات اهتمام داشتند. برای نمونه، برزو کامدین عموی داراب مجموعه ای از روایات را گرد آورد که به نام روایات برزو کامدین معروف است. پدر و پدربزرگ داراب نیز از گردآورندگان معروف روایات زردشتی هستند. او به مجموعه روایات پدرش، هرمزیار، روایات دیگری نیز افزود تا آنجا که به همت او مهم ترین و کامل ترین روایات زردشتی با نام روایات داراب هر مزدیار گردآوری شد (Modi, 1922, p. 55-56) دابار روایات هرمزیار فرامرز را به انگلیسی ترجمه و همراه با یادداشت هایی سودمند منتشر کرد. روایت های کاوس ماهیار و نریمان هوشنگ که ذکر آن رفت در هر چهار نسخه کتاب داراب بدون سرنویس است. چنین به نظر می رسد که دابار هنگام ترجمه روایات هرمزیار و ارجاع این روایات به چاپ سنگی نسخه اونوالا این سرنویس را بنابر موضوع روایت ها افزوده است.

جسد به دخمه است، در پانویس آن را 'zād-I marg نام برده که چنین به نظر می‌رسد به سبب کاربرد این اصطلاح در روایت کاوس ماهیار بوده است. او در ادامه (نک: Dhabhar, 1932, p.155) در روایت کاوس ماهیار زادمرگ را با احتمال جای مرگ یا جاگه^۲ مرگ، مکانی که متوفی در آن گذاشته می‌شود، معادلِ نساخانه دانسته است (نک: Dhabhar, 1932, p. 155, n. 4, 5). در واقع دریافت دابار از زادمرگ براساس محل کاربرد ترکیب در بافت روایات مذکور بوده است. بدین مفهوم که به لحاظ لغوی زادمرگ (اسم مرکب) از زاد (مصدر مرخم) به معنی «زادن، زاده، زاییده» و مرگ (اسم) «وفات، درگذشت» (نک: دهخدا) معنای روشنی از این ترکیب که دابار به عنوان جای مرگ یعنی نساخانه یا جای موقت برای جسد گفته است به دست نمی‌دهد. همچنین چگونه جزء نخست ترکیب یعنی زاد به معنی جای می‌تواند به کار رود.

در متون پهلوی از زادمرگ شاهی به دست نیامد، اما ساختی شبیه به زادمرگ در متون پارتی به صورت zādmurd «بازپیدایی، تناسخ» به کار رفته که از پارتی به فارسی میانه مانوی به صورت zād murd راه یافته است (نک: Durkin-Meisterernst, 2004, p. 379) که به بحث ما کمکی نمی‌کند. اما به این ترکیب در فرهنگ بهدینان (نک: سروشیان، ۱۳۳۵، ص ۶۱) ذیل واژه پَرسش (parseš) اشاره شده که به صورت زاد و مرگ نوشته شده است:

پَرسش بنایی دارای دو قسمت جداگانه که امروز جسد مردگان را در آن غسل دهند و سایر تشریفات دینی که قبل از به خاک سپردن رسم است انجام دهند. چون این بنا را زاد و مرگ نیز می‌خوانند شاید بتوان گفت که سابقاً هم برای نوزادان و هم مردگان به کار می‌رفته است و محلی برای ثبت و ضبط نام آنان بوده است.

با استناد به روایت‌هایی که ذکر شد دریافتیم که زادمرگ مکانی برای قرار دادن فرد درگذشته در آن پیش از انتقال به دخمه بوده است و چنین به نظر می‌رسد که در روزگار تألیف این روایات، پس از آنکه کسی فوت می‌کرد، زادمرگ را در خانه و یا در عمارت دیگری متعلق به اهالی همان خانه برپا می‌کردند. تاریخ این روایات معلوم نیست اما با توجه به اینکه آگاهی زردشتیان ایران در آن دوران از طریق نخستین فرستاده به ایران یعنی نریمان هوشنگ بوده و در مکتوبی به تاریخ ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸/م ۸۸۴ق) این رخداد منعکس شده است (نک: Modi, 1922, p. 4)، نشان می‌دهد که رسم قرار دادن جسد در مکانی محصور دور از آب و آتش و همچنین اهالی خانه پیش از حمل به دخمه به پیش از قرن نهم قمری بازمی‌گردد.

(۱) معلوم نیست دابار نشانه کسره را بر چه اساس در ترکیب آورده است.

(۲) جاگه = جایگاه/ جایگاه.

از این رو، توصیف سروشیان از زاد و مرگ سندیت ندارد. مودی (Modi, 1937, p. 137) نیز درباره این اصطلاح که به صورت مرگ زاد^۱ آورده است، می گوید که ظاهراً در ایران قدیم هر روستا و هر خیابانی از شهرهای بزرگ یک مرگ زاد یعنی مرده خانه داشته که مردم درگذشتگان خود را از خانه، پیش از حمل به برج خاموشی، برای انجام مراسم و تشریفات تشییع به این مکان می بردند. از اصطلاح زادمرگ (اسم مرکب) و یا زاد و مرگ (ترکیب عطفی) نمی توان به معنی دقیق و درستی رسید. نمونه هایی از این گونه ترکیب ها در زبان فارسی که جزء نخست ترکیب زاد (مصدر مرخم زادن) است می توان به زاد و بوم (ترکیب عطفی)، زادبوم (اسم مرکب) «مولد، وطن، سرزمین مادری» یا زاد و رود «اولاد، فرزندان»، زاد و برگ «توشه زندگی» اشاره کرد (نک: دهخدا).

درباره زادمرگ با توجه به مضمون روایت ها و بافتی که در آن به کار رفته است احتمال دگرگونی متن مطرح می شود. شاید بتوان گفت بخش نخست ترکیب «جای» است و ترکیب به صورت جای مرگ (ترکیب اضافی) و یا جای مرگ (اسم مرکب) به معنی جای کسی که مرگ بر او مستولی شده یعنی جای متوفی بوده است. بدین معنی که این احتمال می رود که در نسخه متقدم^۲ این ساخت به خط پهلوی و سده ۱۰۰۰ jāy marg بوده و به سبب رونویسی های مکرر به کسره لاد zādmarg دگرگون شده و کاربرد یافته و پس از آن در روایت های فارسی به صورت زادمرگ منعکس شده است. البته باید اذعان کرد که این فرضیه است، اما با توجه به اینکه این اصطلاح در متون دینی فارسی میانه زردشتی و زند به کار نرفته است، به همین سبب احتمال بدخوانی و دگرگونی متن بیشتر خواهد بود.^۴

۴. استوان

این واژه در فرهنگ های فارسی مانند نفیسی و برهان قاطع با تلفظ اُستوان بدون ذکر شاهد به معنی

1) margzād

2) urtext

۳) قس فارسی میانه مانوی: jāy «جا، مکان» صورت متأخر gyāg (Durkin-Miesterernst, 2004, P. 197).

۴) از موارد دگرگونی متن در روایات فارسی می توان به نگارش واژه ایوینگهن (کمرند دینی زردشتیان) (قس اوستایی aiwyānḥana- Bartholomae, 1904, col. 98)، پهلوی: ēbyānghan (MacKenzie, 1971, p. 30) در متن سوگندنامه اشاره کرد که در نسخه

مجلس اعتقاد کهن و در نسخه پاریس و ملی ایقباد کهن و در چاپ سنگی اونوالا ایقباد کهن نوشته شده است (نک: نسخه مجلس، ۲۷؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱؛ ص ۵۱).

برقرار و محکم و استوار و مستحکم و قابل اعتقاد^۱ و شایسته اعتبار، امین و معتمد آمده و در فرهنگ جهانگیری (۱۳۵۱، ج ۱، ص ۱۲۶۴) بدون ذکر تلفظ آن به معنی «محکم و مضبوط؛ معتمد و امین؛ باورآمده، باور داشتن، استوار داشتن» همراه با بیتی از زرتشت بهرام ضبط شده است: پذیرفتیم و بر دین استوانیم - به جز پیغمبر پاکش نخوانیم.

استوان در متن‌های فارسی میانه زردشتی 𐭠𐭮𐭲𐭠𐭮𐭲𐭠𐭮𐭲 (𐭠𐭮𐭲𐭠𐭮𐭲) نوشته و āstawān(ih) (نک: آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۷، راشدمحصل، ۱۳۹۰، ص ۳۴۶، p. 12; MacKenzie, 1971, p. 32; Nyberg, 1974, vol. 2, p. 32) و همچنین astawān(ih) آوانویسی شده (نک: میرفخرایی، ۱۳۹۰، ص ۵۲۹؛ Williams, 1990, p. 284) و به معنی «مؤمن، معتقد، معترف، خستو» (صفت)؛ «اعتراف، اقرار» (اسم) آمده است، قس فارسی میانه مانوی، stw'n(yh) 'stw'n(yy) [āstawān(ih)] «مؤمن، معتقد» (صفت)؛ «باور، ایمان» (اسم) (Durkin-Meisterernst, 2004, p. 56).

تا کنون تنها شاهی که از استوان در دست بوده است بیتی سروده زرتشت بهرام است که پیش‌تر به آن اشاره شد. شواهد دیگری از این واژه در متن‌های فارسی زردشتی به دست آمد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

معنی اشیم و هو^۲ به مختصر نوشته است^۳: ... و هشتم آن کو گوید که آن سه چیز گرفته است: هومت^۴ و هوخت^۵ و هورشت^۶ و آن سه بگذاشته است: دشت^۷، دش هوخت، دش هورشت. چه بود در دین هومت و هوخت و هورشت و چه بود دشت و دش هوخت و دش هورشت؟ هومت نیت نیکو بود که

(۱) ظاهراً سهو در نوشتار، اعتقاد به جای اعتماد در فرهنگ نفیسی.

(۲) اشیم و هو/ اشم و هو: یکی از چهار دعای مهم زردشتیان است و در نسک سوم اوستای ساسانی یعنی یغ نسک قرار دارد. یغ نسک در سه روایت مندرج در کتاب داراب هرمزدیار یعنی کامه بهره، نریمان هوشنگ و دستور برزوجی، چهارمین نسک ذکر شده است (نک: نسخه خطی پاریس ۱۴۳-۱۴۵پ). اشم و هو در فصل ۲۷ بند ۱۴ بخش یسنا قرار دارد. دعای اشم و هو عبارت است از:

ašēm vohū vahištēm astī uštā astī uštā ahmāi hīiat ašāi vahištāi ašēm

در کتاب روایات داراب هرمزدیار چهار تفسیر از دعای اشم و هو از چهار روایت نقل شده است. نام راویان سه روایت نخست ذکر نشده، ما روایت چهارم از صد در بندهش است و بنابر زند آن تفسیر شده است. لغت استوان تنها در همین تفسیر از دعای اشیم و هو/ اشم و هو که در متن ذکر شد، آمده است.

(۳) برگ‌های آغازین نسخه مجلس افتادگی دارد. این روایت براساس سه نسخه دیگر بررسی شده است.

(۴) قس فارسی میانه زردشتی: humat «اندیشه نیک» (MacKenzie, 1971, p. 44).

(۵) قس فارسی میانه زردشتی: hūxt «گفتار نیک» (ibid, p. 45).

(۶) قس فارسی میانه زردشتی: hawršt «کردار نیک» (ibidem).

(۷) قس فارسی میانه زردشتی: dušmat «اندیشه بد» (ibid, p. 29).

بر دین به مازدیسنان استوان باشند و هوخث گفتار نیکو بود و جادنگویی^۱ کنند اشوان را ... دش هومت^۲ ابله تران به دین بود که بر دین بهی نگروید... (نک: نسخه پاریس، برگ ۱۴۹؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۱۹-۲۲).

از روایت کامه بهره: پرسش آنکه برادری است و چیزی از کسی می باید ستد وگر گواهان که دارد جمله برادران وی اند، دادستان چون؟ پاسخ آنکه اگر آن خواسته که دارد جز بهر آن برادران اند و استوان باشند، گواهی ایشان نباید پذیرفت (نسخه مجلس، ۲۹؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۵۵).

رسیدن اردای ویراف به بارگاه ایزد تعالی: و مردم را به گوی که نه آنگاه که مال و نعمت بسیار باشد و نه آنگاه که در محنت و رنج باشند، پشت بر دین به نه کنند و پیوسته اعتقاد و نیت راست دارند ... و دل در دین اورمزد به افزونی و پیغمبری زراتشت سفتتمان استوان و بی گمان دارند (اردای ویراف نامه، ص ۶۴-۶۵).

از روایت شاپور بروچی: بهدینان را این چند فریضه است که چون بالغ شوند یعنی چهارده ساله و سه ماه را، آنگاه این همه فریضه باشد که بنویسم. بعد از چهارده سال کستی بستن اگر نه بنده دروند است ... اندر دین پیداست که هر کسی که این پنج کار را استوان و استوار دارد آن کسی را خاصه بنده ای از بندگان یزدان دانست و روان او البته به بهشت رسد. یکی آنکه در دل بی شک و بی گمان داند که پاك دین زراتشت اسفتتمان آورده است، درین دین هیچ شك و شبهه و گمان نیست و در دل هیچ شك نیارد و استوان باشد. ... پنجم آنکه هر چیزی که خورد با واج خورد و بهر شادی و بهر کار دم به دم شکر و سپاس یزدان کند. کسی که این پنج چیز استوار دارد البته به بهشت رسد و اورمزد آن کس را دوست خود دارد و کسی که این هر چیز نداند آن کسی دروند و دوزخی و مرگ ارزان باشد (چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۲).

آفرین گهنبار جاشنی می نویسم ... بر دین پاك استوان، هم به پیغمبری زراتشت ابی شبهه و بی گمان به تمام بر ثواب ... (چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۴۱۷).

دابار (1932, p. 19, 52) در روایت معنی اشیم وهو واژه استوان را به معنی استوار، ثابت قدم، پابرجا^۳ در دین نوشته است و در روایت بعدی از کامه بهره باز به همان معنی با این تفاوت که عبارت

(۱) قس فارسی میانه زردشتی: jādag-gōwīh «حمایت، دفاع»، پازند: jādangōi (تفضلی، ۱۳۴۸، ص ۱۲۵). فصل ۲۲ صد در نثر (نک: Dhahbar, 1909, p. 20) در این باره می گوید که جادنگویی کردن مانند آن است که کسی عبادت یزدان کند و پیوسته برای موبدان، دستوران و ارزانیان (احتمالاً منظور شایستگان است، قس فارسی میانه زردشتی: arzānīg «شایسته» (MacKenzie, 1971, p. 11)) جادنگویی کند، زیرا در زند هادخت آمده است کسی که جادنگویی کند و برای ایشان (= موبدان، دستوران و ارزانیان) از مردم چیزی بگیرد و به آنان بدهد، مانند آن است که از مال خویشان داده است، و میتوان این را به حساب او نویسد و برای آن کس که چیزی داده بود نیز گرفته (ثواب) به شمار آورند. در فرهنگ آندراج و برهان قاطع آمده است: جادنگو را کسی گویند که هر چه را پارسیان زردشتی نذر آتش خانه، هیربدان و موبدان و دستوران کرده باشند، بگیرد و به مصرفش رساند.

(۲) فارسی میانه زردشتی: duš-humat «اندیشه بد» (MacKenzie, 1971, p. 28f.).

در دین را داخل کمانک افزوده است. اما در روایت شاپور بروچی در عبارتی که استوان و استوار با هم ذکر شده است، به ترتیب به معنی ایمان داشتن؛ پایدار و ثابت قدم بودن آورده است و پایان روایت یعنی این پنج چیر استوار دارد را به معنی ایمان و باور داشتن نوشته است (نک: Dhabhar, 1932, p. 284-285). چنین برمی آید که دابار دو واژه استوان و استوار را به لحاظ معنایی به گونه ای مترادف دانسته و ایمان به دین داشتن را همان پایدار و ثابت قدم بودن در دین توصیف می کند. در پنج روایتی که در بالا ذکر شد، به جز روایت کامه بهره، استوان با واژه دین همراه است و به نظر نگارنده همان معنایی استنباط می شود که در متون فارسی میانه زردشتی آمده یعنی به دین به مازدیسنان یا دین اورمزد و یا دین پاک، خستو، معترف و یا مؤمن باشد. در روایت کامه بهره نیز مسئله ای حقوقی مطرح شده و درباره چگونگی پذیرش شهادت افرادی است که با مدعی برادرند. زمانی شهادت آنها پذیرفته می شود که برادران مدعی از آن مال که مدعی می خواهد بازپس گیرد، سهم نباشند و همچنین [به دین به] مؤمن و معترف باشند.

حال به برخی شواهد دیگر از واژه استوار در روایت‌ها اشاره می شود. در روایت شاپور بروچی که پیش تر ذکر شد، واژه استوار به معنی ثابت قدم، پای برجای، و محکم به کار رفته است. در دو روایت ذیل واژه استوار در موضوعی حقوقی ذکر شده است:

از روایت کاوس کامان: پرسش آنکه کسی را چیزی از کسی باید ستد و گواه برادران او باشند که پیشمال^۱ است و این برادر[ان] با خواسته او نه بهر ستد، گواهی ایشان به کار آید یا نه؟ پاسخ آنکه اگر از ایشان ناستواری پیدا نیامده است گواهی ایشان برکار باید گرفتن (نسخه مجلس، ۲۹ر).

از روایت کاوس کامان^۲: پرسش آنکه بهدینی چیزی از بهدینی ببايد ستدن و پیش داور بهدین شوند و گواهان جددین^۳ دارد، گواهی استوار باشد یا نه؟ پاسخ آنکه هم دادستان^۴ ایران^۵ را شاید^۶ (نسخه مجلس، ۲۹ر؛ چاپ سنگی اونولا، ج ۱، ص ۵۵).

(۱) پیشمال: قس فارسی میانه زردشتی: pēšēmāl «مدعی» (MacKenzie, 1971, p. 68).

(۲) این روایت در نسخه مجلس روایت کامه بهره است و در نسخه پاریس و ملی و چاپ سنگی نسخه اونولا از کاوس کامان ضبط شده است.

(۳) jud-dēn منظور کسی که بهدین نیست و از دین دیگری است.

(۴) قس فارسی میانه زردشتی: ham-dādestān «موافق، هم‌داستان» (ibid, p.40).

(۵) ایران در این عبارت منظور بهدین یعنی کسی که مؤمن به دین زردشتی است. قس فارسی میانه زردشتی: Ērān «ایران شهر، سرزمین آریاها» (ibid, p.30).

(۶) قس فارسی میانه زردشتی: šāyēd «امکان پذیر است، ممکن است» (ibid, p.79). به نظر می رسد منظور از عبارت مذکور این است که تنها شهادت بهدین امکان پذیر است.

روایت نخست از نظر موضوع مشابه روایت کامه بهره (نک: بالا) اما با اختلاف‌هایی در کاربرد برخی لغات از جمله ناستواری به جای استوان است. استواری در فرهنگ‌های فارسی به معنی محکمی، قرصی، پیوستگی، ثبات، اطمینان، اعتبار و... ذکر شده است (نک: دهخدا). این ترکیب در هر چهار نسخه روایات داراب ناستواری ضبط شده است. در روایت مذکور عبارت اگر از ایشان ناستواری پیدا نیامده است در مفهوم اینکه اگر از آنان بی‌ثباتی دیده نشده است یعنی به گونه‌ای اگر افرادی قابل اعتمادند، استنباط می‌شود (قس فارسی میانه زردشتی: *ōstwār* «معمد، قابل اطمینان؛ محکم، ثابت قدم»، *ōstwārīh* «اعتماد» (تفضلی، ۱۳۴۸، ص ۶۴)، *awestwār* «محکم، پابرجا، استوار؛ قابل اطمینان، معتمد» (MacKenzie, 1971, p.14)). واژه استوار در روایت دوم در بافتی متفاوت آمده است. پرسشی که در روایت کاوس کامان مطرح شده اینکه آیا گواهی و شهادت غیربهدین استوار است. در روایت مذکور پرسش از استوار بودن شهادت غیربهدین به مفهوم اینکه شهادت کسی که بهدین نیست آیا متقن و محکم و قابل اعتماد است؟

به واژه استوان باز می‌گردیم و به تفسیرهایی که تاکنون درباره آن نوشته شده است. استاد نوربگ (1971, vol. 2, p. 32) واژه فارسی میانه زردشتی *āstawān* «مؤمن، معترف (به دین)» (**ā-stav->*) را در فارسی اُستوان (*ustuvān*) به معنی «محکم، قابل اعتماد» دانسته است. استاد پورداد (۱۳۳۱، ص ۳۶۴-۳۶۷) دو واژه استوان و استوار را یکی دانسته^۱ و مرکب از *ast* «استخوان» و پسوند *wān* و *wār* دو گونه یک پسوند و به معنی محکم و پایدار و با دوام نوشته است. ساخت واژه استوار مرکب است از پیشوند *ava-* ریشه *stā-* «برپا کردن، استوار کردن، ایستادن» و پسوند *-wār*. این پسوند اغلب به اسم و گاهی به صفت می‌پیوندد و صفت و قید می‌سازد. مانند سوگوار، دیوانه‌وار، طوطی‌وار (نک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ص ۳۳۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۵). اما ساخت واژه استوان شامل پیشوند *ā-* ریشه *-stāv* و پسوند *-āna* است. پسوند *-āna* سازنده صفت فاعلی ناگذر (*middle*) با ماده مضارع است و به فارسی به صورت -ان رسیده است (نک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ص ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۳۴؛ برای پسوند -ان در فارسی، نک: طباطبایی، ۱۳۹۵، ص ۸۱). با این توصیف نظر پورداد با توجه به ساخت دو واژه مذکور صحیح به نظر نمی‌رسد. دکتر حسن دوست (۱۳۹۳، ج ۱، م ۳۵۸) نیز این لغت را اُستوان مدخل کرده و معنی آن را از فرهنگ نفیسی (نک: بالا) نقل و همچنین به معنی «مؤمن و معتقد» آورده

(۱) چنان‌که در برخی فرهنگ‌های فارسی مانند رشیدی و جهانگیری این دو واژه کنار هم و در یک مدخل تعریف شده‌اند.

و به‌عنوان شاهد به بیتی از بهرام پژدو^۱ که پیش از این ذکر شد به نقل از جهانگیری استناد کرده‌است. تلفظ استوان در متون منثور روایات فارسی معلوم نیست، اما در بیت زرتشت بهرام پژدو، استوان در محل قافیه تلفظ آستوانیم/ آستوانیم را نشان می‌دهد. چنین برمی‌آید که حسن‌دوست به پیروی از نوبرگ آن را اُستوان مدخل کرده‌است، اما برخلاف نوبرگ آن را از ایرانی باستان -ava-stavāna* دانسته‌است. در اوستا و همچنین در سنسکریت شاهدی از کاربرد ریشه -stav با پیشوند -ava در دست نداریم (نک: Bartholomae, 1904, col. 1593-1595; Mayrhofer, 1996, vol. 2, p. 757f). حال اگر به فرض بپذیریم که ریشه -stav «ستودن» با پیشوند -ava به کار رفته‌است، به لحاظ آوایی āstawān منتج نمی‌شود. چنان‌که قائم‌مقامی آورده‌است (نک: یادداشت‌های تلگرامی) در اوستا āstaote مشتق از ریشه -stav و پیشوند ā در صرف ناگذر (middle) به معنی «مقرّ شدن، اقرار کردن» است (نیز نک: Bartholomae, 1904, col. 1594). به عقیده او واژه فارسی میانه زردشتی āstawān > ایرانی باستان -ā-stavāna* (صفت فاعلی ناگذر) در فارسی باید به صورت آستوان و یا با یک حذف میانی آستوان ظاهر شود.

با توجه به نمونه‌هایی که از دو واژه استوان و استوار در روایت‌های فارسی زردشتی ذکر شد و همچنین با استناد به ساخت و پیشینه معنایی آنها در متون فارسی میانه زردشتی، مشخص است که استوان و استوار دو لغت با دو معنای مجزا هستند. واژه استوان فقط در متون فارسی زردشتی به کار رفته‌است. خلط معنی دو واژه مذکور احتمالاً به سبب هم‌پوشانی معنای دو واژه بوده‌است یعنی استوار و ثابت قدم بودن به نوعی مؤمن و معتقد بودن به دین دریافت شده‌است.^۲

در فرهنگ‌های فارسی تلفظ اُستوان با ضمه روی حرف اول و سوم معلوم نیست براساس کدام سند و شاهد نوشته شده، زیرا در فرهنگ‌هایی مانند برهان قاطع و نفیسی و رشیدی و معین شاهدی ذکر نشده‌است و در فرهنگ جهانگیری و نظام شاهد همان بیت زرتشت بهرام پژدوست که تلفظ اُستوان/ آستوان را در محل قافیه نشان می‌دهد. این واژه در لغت‌نامه دهخدا نیز به همین شکل مدخل شده‌است. افزون بر بیت زرتشت بهرام پژدو دو شاهد دیگر از متون منظوم فارسی زردشتی در محل

(۱) بیت اخیر در فرهنگ جهانگیری سروده زرتشت بهرام ذکر شده و حسن‌دوست با ارجاع به جهانگیری به‌سهر آن را از بهرام پژدو (پدر زرتشت بهرام) آورده‌است.

(۲) قس مکزی (MacKenzie, 1971, p. 61) برابر فارسی واژه فارسی میانه زردشتی ōstīgān «محکم، قوی، قابل اعتماد، مطمئن» (>-ava-stā*) را با تردید اُستوان (ustuwān) نوشته‌است.

قافیه به دست آمد که تلفظ آستوان/ آستوان را نشان می‌دهد. یکی در کتاب اردای ویراف (Kargar, 1902, p. 33) که در بخشی از منظومه با سرنویس «گفتار اندر آوردن سروش و اردیبهشت اردا را به این جهان» استوان با روان قافیه شده است:

بُدی هر روز دین به روان تر - برو بر خلق عالم استوان تر (زرتشت بهرام پڑدو، ص ۳۵)

و همچنین در متنی منظوم مندرج در روایات داراب در روایتی از بهمن پونجیه درباره بستن کستی (کمر بند دینی زردشتیان) چنین آمده است:

به دین اورمزد و داد زرتشت همیشه بی گمان می باش و هم پشت
یقین و بی گمان و استوان باش شبان روز اندر آن کار [ت] روان باش
ابا حق جان و دل پیوسته می دار به بند دین میان را بسته می دار

(نک: نسخه پاریس، ۱۵۲؛ چاپ سنگی اونوالا، ج ۱، ص ۲۵)

نکته دیگری که باید بدان اشاره شود درباره بلند و یا کوتاه بودن مصوت آغازی استوان است. در زبان فارسی میانه زردشتی نویسه *md* بنا به مورد *ā* یا *a* آوانویسی می‌شود. پیش تر در همین مقاله اشاره شد که این واژه در متون فارسی میانه زردشتی هم با پیشوند *ā* و هم *a* به صورت *astawān* و *astawān* آوانویسی شده است. با استناد به شواهدی که از واژه استوان در متون فارسی زردشتی ذکر شد - و موارد بسیار دیگر - حتی یک مورد املای استوان درج نشده است. این احتمال را باید در نظر داشت که در برخی موارد واژه *ā* ایرانی باستان در دوره میانه به *a* تحول یافته است، برای این مورد می‌توان به فارسی باستان *ā-xšnav* < فارسی میانه زردشتی *ašnav*- (نیز: *āšnav*) «شنیدن» و همچنین *azbāy*- «خواندن، طلبیدن» (> ایرانی آغازین: **ā-jvaya*، قس اوستایی: *ā-zbaya*) اشاره کرد (Rezai Baghbidi, 2017, p. 31; Bartholomae, 1904, col.1667; Schmitt, p. 287; MacKenzie, 1971, p. 13, 16). با این توصیف شاید بتوان گفت تلفظ این واژه در فارسی میانه زردشتی *astawān* بوده و در نتیجه در متون فارسی زردشتی به صورت استوان/ آستوان منعکس شده است.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، زبان فرهنگ اسطوره (مجموعه مقالات)، تهران، معین، ص ۹۷-۱۲۰.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۸۶)، کتاب پنجم دینکرد، تهران، معین.
- آندراج، محمدپادشاه (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.
- انجوشیرازی، میر جمال‌الدین حسین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ج ۱ و ۲، به کوشش رحیم عفیفی. مشهد، دانشگاه مشهد.
- برهان خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر.
- برهان قاطع نک: برهان خلف تبریزی.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگه.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۳۱)، هر مزدنامه، تهران، انجمن ایران‌شناسی.
- تفضلی، احمد (۱۳۴۸)، واژه‌نامه مینوی خرد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جهانگیری نک: انجوشیرازی
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ج ۱، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۹۰)، وزیدگی‌های زادسپرم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- روایات داراب هرمزدیار (۱۹۲۲)، به کوشش اونوالا، ج ۱، بمبئی، British India press.
- _____، (نسخه خطی)، ج ۱ ش ۱۳۷۴۲، ۲۷۲ برگ، ج ۲ ش ۱۳۷۴۱ از ۲۷۲ تا ۵۵۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- _____، (نسخه خطی)، دو شماره بازیابی ۱/۱۷۸۱۶ و ۱۹۱، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- _____، (نسخه خطی)، supplement person 46، ۴۴۴ برگ، کتابخانه ملی فرانسه.
- سروشیان، جمشید (۱۳۳۵)، فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- شکوهی، یلدا و ژاله آموزگار (۱۳۹۹)، «بررسی ویژگی‌های زبانی متن روایات داراب هرمزدیار»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (ویژه‌نامه‌نامه فرهنگستان)، دوره جدید، ش ۱۲ اسفند، ص ۹۱-۱۱۲.
- صادقی، علی‌اشرف (سرپرست، ۱۳۹۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

_____ (۱۳۹۴)، «صامت θ «ث» در زبان فارسی و پهلوی»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامهٔ نامۀ فرهنگستان)، ش ۹، ص ۳-۳۶.

طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.

عفیفی، رحیم (۱۳۸۳)، اساطیر و فرهنگ ایران، تهران، توس.

قائم‌مقامی، احمدرضا، یادداشت‌های تلگرافی، «استوان».

میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۰)، روایت پهلوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ناظم‌الاطباء نفیسی، علی‌اکبر (۱۳۴۳)، فرهنگ نفیسی، تهران، خیام.

Arda Viraf Nameh (The Original Pahlavi Text, With an Introduction, Notes, Gujarati Translation, and Persian Version of Zartosht Behram in Verse) (1902), by Jamaspji Jamasp Asa, Bombay, The Education Societys Press, 1902.

Bartholomae, C. (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, K.J. Trübner.

Dhabhar, B. N. (1909), *Saddar Nasr and Saddar Bundehehsh*, Bombay, The Trustees of the Parsee.

_____ (1932), *The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz and Others*, Bombay, Cama Oriental Institute.

Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Dictionary of Manichaean Texts), Turnhout, Breplos.

Kargar, Dariush (2009), *Ardāy-Vīrāf Nāma* (Iranian Conception of the Other World), Uppsala, Uppsala Universitet.

MacKenzie, D.N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.

Mayrhofer, M. (1996), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, vol. 2, Heidelberg, Carl Winter.

Modi, J. J. (1922), *Dārāb Hormazdyār's Rivāyat*, E.M.R. Unvala, 2 vols, Bombay, British India press.

_____ (1937), *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*, 2nd ed., Bombay, Behranji Mansion.

Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, Wiesbaden, Ottoharrassowitz.

Rezai Baghbidi, H. (2017), *Middle Persian Historical Phonology*, Osaka, Osaka University.

Schmitt, R. (2014), *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden, Reichert Verlag.

Williams, A.V. (1990), *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, Copenhagen, Bianco Lunos Bogtrykkeri.

اردای ویراف‌نامه نک: Kargar, Dariush

زرتشت بهرام پژدو نک: *Arda Viraf Nameh*

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

- Abolqasemi, Mohsen (1996), *Historical Grammar of the Persian Language*, Tehran, Samt.
- Afifi, Rahim (2004), *Mythology and Culture of Iran*, Tehran, Tus.
- Amouzgar, Jaleh (2007), "Zoroastrian Literature in Persian Language", *Zaban Frhang Osture* (Collection of Articles), Tehran, Mo'in, pp. 97-120.
- Amouzgar, Jaleh and Ahmad Tafazzoli (2007), *Le cinquième livre du Dēnkard*, Tehran, Mo'in.
- Anandraj, Mohammmd-Padeshah (1957), *Anandraj Dictionary*, Mohammad Dabirsiaqi (ed.), Tehran, Khayyam.
- Anjou- Shirazi, Mir Jamal-eddin Hossein (1972), *Jahangiri Dictionary*, vols. 1, 2, Rahim Afifi (ed.), Mashhad, University of Mashhad.
- Bahar, Mehrdad (1997), *A Study in Iranian Mythology*, Tehran, Agah.
- Borhān Khalaf Tabrizi, Mohammad-Hossein (1997), *Borhān-e Qāte*, Mohammad Mo'in (ed.), Tehran, Amir Kabir.
- Borhān-e Qāte* see Borhān Khalaf Tabrizi.
- Dārāb Hormozdyar's Rivāyāt* (1922), Unwala (ed.), vol. 1, Bombay, Biritish India Press.
- ____ (Manuscript), vol. 1 no.13742, 272 pages, vol. 2, no. 13741, from 272 to 553, Library of the Islamic Consultative Assembly.
- ____ (Manuscript), with two retrieval numbers 1/17816 and 191, National Library of the Islamic Republic of Iran.
- ____ (Manuscript), Supplement Person 46, 444 pages, National Library of French.
- Dehkhoda, Ali Akbar (1998), *Loqat-name*, Tehran, University of Tehran.
- Jahangiri see Anjou-Shirazi.
- Hassandoust, Mohammad (2014), *An Etymological Dictionary of the Persian Language*, vol. 1, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.
- Mirfakhraei, Mahshid (2011), *Pahlavi Rivāyat*, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Pour-davoud, Ebrahim (1953), *Hormazd-nameh*, Tehran, Anjoman-e Iranshenasi.
- Nafisi, Ali-Akbar (1964), *Nafisi Dictionary*, Tehran, Khayyam.
- Qaem-Maqami, Ahmad-Reza, Telegram Notes «استوان».
- Rashed-Mohssel, Mohammad-Taqi (2011), *Wizīdagīhā ī Zādisparam*, Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Sadeqi, Ali-Ashraf (supervisor, 2013), *Comprehensive Dictionary of Persian Language*, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.
- ____ (2015), "The Consonant /θ/ in Middle and Modern Persian", *Lexicography* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), no. 9, May, pp. 3-36.
- Shokoohi, Yalda and Jaleh Amouzgar (2021), "The Investigation of Linguistic Features in the Text of Dārāb Hormazdyār's Rivāyāt", *Iranian Languages and Dialects* (Special Issue of *Nameh-ye Farhangestan*), New edition, no. 12, March, pp. 91-112.

- Sroshian, Jamshid (1956), *Behdinān Dictionary*, Manouchehr Sotoudeh (ed.), Tehran, Farhang-e Iran-Zamin.
- Tabatabaei, Alaeddin (2016), *Descriptive Dictionary of Persian Grammar*, Tehran, Farhang-e Mo'aser.
- Tafazzoli, Ahmad (1969), *The Glossary of Mīnū-ye Kherad*, Tehran, Bonyad-e Farhang-e Iran.

ارسال: ۱۴۰۴/۹/۱۲

پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۶

doi 10.22034/nf.2026.563111.1490

نظام تخصیص جنس دستوری در گویش ایلامی

محمد مهدی اسماعیلی* (دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران)

چکیده: در این مقاله کوشیده شده است تا براساس دیدگاه کوربت^۱ (2005c) توصیفی کامل از نظام تخصیص جنس دستوری گویش ایلامی ارائه گردد. این بررسی که نتیجه پژوهش میدانی نگارنده است، نشان می‌دهد که ارتباط فراگیر و یک‌به‌یکی میان مشخصه جنس دستوری و جنس زیست‌شناختی وجود ندارد و براساس معیار معنایی، به جز چند استثنا، مانند اسم‌های خویشاوندی و اسم برخی جانوران اهلی، نمی‌توان جنس دستوری همه اسم‌ها را تعیین کرد. همچنین براساس معیار صوری واج‌شناختی، جنس دستوری فقط سه دسته از اسم‌ها از صورت آنها آشکار است؛ به این ترتیب که اسم‌هایی که به واکه /a/ ختم می‌شوند، مذکرنده ولی اسم‌هایی که به واکه /e/ یا پسوند بی‌تکیه /-ə/ ختم می‌شوند، مؤنث محسوب می‌گردند. پسوند بی‌تکیه /-ə/ مهم‌ترین و پربسامدترین نشانگر مؤنث‌ساز است به طوری که در نظام مطابقه صفت، ضمیر و فعل نیز ظاهر می‌شود. بنابراین، می‌توان نظام تخصیص جنس ایلامی را بیشتر صوری دانست تا معنایی؛ گرچه در بقیه موارد معیار مشخص و دقیقی نیز وجود ندارد. نکته دیگر ارتباط مقوله جنس با مقوله شمار است. به این معنا که صورت مفرد و جمع اسم‌های مؤنث دو گروهی که دارای نشانگر صوری اند، کاملاً یکسان است. به عبارت دیگر، مقوله شمار در این گروه از اسم‌ها نمود آشکار ندارد. صورت جمع اسم‌های مذکر دارای نشانگر صوری، با تبدیل واکه پایانی /a/ به /e/ شکل می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: تخصیص جنس دستوری، جنس زیست‌شناختی، معیارهای معنایی و صوری، نشانگر صوری، گویش ایلامی.

* esmaaili@gmail.com

1) Corbett

۱. مقدمه

احتمالاً بسیاری از آشنایان با زبان‌های هندواروپایی تمایز جنس مذکر و مؤنث را منعکس‌کننده و مرتبط با جنس در مفهوم زیست‌شناختی خود در جهان بیرون می‌دانند. در این طرز تلقی، همه موجودات نر دارای جنس دستوری مذکر، موجودات ماده دارای جنس دستوری مؤنث، و بقیه موارد، مانند اسم اشیاء و پدیده‌ها، دارای جنس خنثی هستند. برای رفع چنین تصوراتی است که گاه به جای جنس دستوری^۱ از اصطلاح طبقه اسمی^۲ استفاده می‌شود؛ گرچه اصطلاح انگلیسی رایج gender نیز، از نظر ریشه‌شناسی، از واژه لاتین genus به معنای «گونه، نوع» مشتق شده است و ربطی با مفهوم جنس زیست‌شناختی یا طبیعی ندارد (Corbett, 2007, p. 241).

گرچه جنس دستوری در همه زبان‌های دنیا مشاهده نمی‌شود اما با وجود این، با نگاهی به مطالعات آماری مشخصه نادری هم نیست. طبق تحقیق کوربت (Corbett, 2005a, p. 127) که حاصل بررسی ۲۵۶ زبان از خانواده‌های زبانی مختلف جهان است، در ۱۱۲ زبان جنس دستوری مشاهده می‌شود. رایج‌ترین نظام‌های جنس دستوری یا طبقه اسمی معمولاً دوشقی یا سه‌شقی‌اند. در نمونه کوربت (ibidem)، ۵۰ زبان دو جنس، ۲۶ زبان سه جنس، و ۱۲ زبان چهار جنس دارند. نظام‌های بیشتر از پنج جنس (۲۴ نمونه) در اقلیت‌اند.

کوربت (Corbett, 2005b, p. 130) زبان‌های دارای جنس را به دو دسته جنسیت‌بنیاد^۳ (مبتنی بر جنس زیست‌شناختی) و غیرجنسیت‌بنیاد^۴ تقسیم کرده است. او نشان داده است که گرچه نظام‌های جنسیت‌بنیاد رایج‌تر از نظام‌های غیرجنسیت‌بنیادند، اما جهانی نیستند. طبق آمار او، از میان ۱۱۲ زبان دارای جنس دستوری، ۸۴ زبان یعنی سه‌چهارم آنها مبتنی بر جنسیت بودند. در گروه دوم یعنی ۲۸ زبانی که چنین وضعیتی نداشتند، همگی نظام جنس دستوری خود را براساس نوعی جاننداری بنا کرده‌اند. برای نمونه در برخی زبان‌های خانواده آگونکی^۵، دو جنس دستوری وجود دارد: اسم‌های جاندار (شامل انسان‌ها و حیوانات نر و ماده) و اسم‌های بی‌جان.

با آنکه مطابقه مهم‌ترین ملاک برای تشخیص وجود جنس دستوری محسوب می‌شود، ولی مسئله دیگر نحوه تخصیص جنس‌های متفاوت به اسم‌ها در این زبان‌ها است. به عبارت دیگر، سؤال

1) grammatical gender

2) noun class

3) sex-based

4) non-sex-based

5) Algonquian

این است که متکلمان این گونه زبان‌ها چگونه جنس اسم‌ها را تشخیص می‌دهند تا بتوانند با استفاده از آن، مطابقه را به‌درستی رعایت کنند. کوربت (Corbett, 2005c, p. 134) این مفهوم را «نظام تخصیص جنس دستوری»^۱ نامیده‌است. از دیدگاه او تخصیص به دو گونه اطلاعات اساسی در مورد اسم وابسته است: معنای اسم و صورت اسم. در نظام‌های معنایی، معنای یک کلمه برای تشخیص جنس دستوری آن کفایت می‌کند. نمونه چنین زبانی، زبان کاتادا^۲ از زبان‌های دراویدی هند است که در آن همه اسم‌های دال بر موجودات نرینه و مادینه (شامل انسان‌ها، الهه‌ها و دیوان و موجودات آسمانی نر و ماده) به ترتیب مذکر و مؤنث شمرده می‌شوند ولی بقیه اسم‌ها شامل اسم‌های دال بر کودکان و حیوانات همگی خنثی هستند. نظام‌های تخصیص جنس صوری خود به دو دسته واجی و صرفی (ساخت‌واژی) تقسیم می‌شوند. ایتالیایی زبانی با نظام تخصیص جنس واجی است که در آن تقریباً همه اسم‌های مختوم به -o مذکرند و همه اسم‌های مختوم به -a مؤنث. در نظام تخصیص جنس صرفی، مانند زبان روسی، هریک از اسم‌ها دارای تصریف خاصی هستند و در یکی از طبقات تصریفی قرار می‌گیرند (ibidem). برای نمونه، اسم «خانه» در زبان تاملیل خنثی، در زبان روسی مذکر، و در زبان فرانسوی مؤنث است، زیرا هریک از این زبان‌ها از نظام تخصیص جنس متفاوتی استفاده می‌کند: تاملیل از نظام معنایی، روسی از نظام صرفی و فرانسوی از نظام واجی. البته در کل باید این نکته را در نظر داشت که تمام نظام‌های تخصیص جنس دستوری معنایی‌اند، زیرا برای هر نظام تخصیص همیشه یک هسته معنایی وجود دارد (Corbett, 1991, p. 3).

جنس دستوری از جمله مشخصه‌های تصریفی اسم در زبان‌های ایرانی باستان بوده که در تحوّل به زبان‌های ایرانی میانه غربی و همچنین فارسی نو از بین رفته‌است، اما کماکان در تعدادی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو مشاهده می‌شود؛ گرچه نحوه نمود آن در این زبان‌ها متفاوت است. باربرا (Barbera, 2001, p. 5) گویش‌های ایرانی دارای جنس دستوری را از غرب به شرق این‌گونه برشمرده‌است: زازا، کردی (گویش‌های شمالی و مرکزی)، گورانی، گویش‌های تاتی جنوبی، گویش‌های مرکزی، سمنانی، سنگسری، پشتو، اورموری (گویش کانیکورام)، یدغه، مونجی، زیرگروه سُغنی -روشنی از مجموعه زبان‌های پامیر و یزغلامی.

1) gender assignment system

2) Kannada

جنس دستوری در ایبانه‌ای مقوله‌ای است فراگیر که علاوه بر اسم، به دلیل نقش مهمی که مطابقه در این گویش دارد، در ضمیر، صفت و فعل هم بازتاب می‌یابد. در این گویش بیشتر عناصر گروه اسمی و همچنین بند از لحاظ جنس دستوری با هسته اسمی مطابقه می‌کنند (اسماعیلی، ۱۴۰۲). در این مقاله سعی بر آن است تا نظام تخصیص جنس دستوری در این گویش طبق دیدگاه کوربت (Corbett, 2005c) مشخص و بررسی شود. به بیانی دیگر، پرسش مقاله حاضر این است که جنس دستوری در ایبانه‌ای آیا براساس معیارهای معنایی به اسم‌ها تخصیص می‌یابد یا برپایه معیارهای صوری یا حیثاً هر دو.

۲. پیشینه پژوهش

در تحقیقات پیشین، یارشاطر (Yarshater, 1983, 1985) و لُکو (Lecoq, 1974, 2002) تنها اشاراتی به نظام مطابقه در گویش ایبانه‌ای و مهم‌ترین نشانگر آن یعنی پسوند -a کرده‌اند. اسماعیلی (۱۴۰۲) نیز نقش جنس دستوری را در نظام مطابقه ایبانه‌ای با بیان جزئیات بسیار بیشتری بررسی کرده‌است. در این گویش بیشتر وابسته‌های گروه اسمی، مانند عدد «یک»، نشانگر معرفه، صفت اشاره، صفت وصفی، عدد ترتیبی و برخی صفات مبهم، از لحاظ جنس دستوری با هسته اسمی خود مطابقه می‌کنند. در سطح بند و اجزای سازنده بند نیز فعل لازم با فاعل (فقط در صیغه سوم شخص مفرد ماضی)، فعل متعدی با مفعول (فقط در ساخت‌های ماضی) و مسند مختوم به واکه /a/ با مسندالیه مطابقه می‌کند (اسماعیلی، ۱۴۰۲). اما تا کنون توصیف دقیقی از وضعیت تخصیص جنس دستوری در ایبانه‌ای انجام نگرفته‌است و مقاله حاضر نخستین تحقیق در این باره است.

گویش جوشقانی از دیگر گویش‌های مرکزی است که مقوله جنس آن توصیف شده‌است. رضایی و رضویان (۱۳۹۵) تخصیص جنس در جوشقانی را براساس معیارهایی معنایی مانند جنسیت زیستی، بزرگی و کوچکی، همراهی مفهومی، جنسیت افسانه‌ای، گسترش جنسیت و نیز عوامل صوری چون آوای خاص در انتهای اسم می‌دانند.

۳. نظام تخصیص جنس صوری در گویش ابیانه

در ابیانه‌ای، فقط در سه مورد برپایه واج پایانی اسم، می‌توان جنس آن را تشخیص داد. اسم‌هایی که واج پایانی‌شان واکه /a/ است، مذکرند ولی اسم‌های مختوم به واکه /e/ یا مختوم به واکه/پسونده بی تکیه /-a/ غالباً مؤنث‌اند. درباره جنس دستوری اسم‌های مختوم به همخوان‌ها یا دیگر واکه‌ها نمی‌توان قاعده‌ای فراگیر ارائه داد. یادآوری می‌شود که تکیه اسم پایانی است ولی اسم‌های مختوم به /-a/ تنها استثنای این قاعده‌اند که همواره بی تکیه هستند.

۳.۱. اسم‌های مختوم به واکه /a/

اسم‌های مختوم به واکه /a/، به جز نه استثنا، همگی مذکرند. این واکه همیشه تکیه‌دار است و قرینه بی تکیه آن وجود ندارد. فهرست زیر نمونه‌ای از این اسم‌های مذکر است:

pyra	پسر	هندوانه	hajjuna	آینه	ohina
rəχuna	رودخانه	خربزه	harbeza	آستین	osa
səfra	سفره	آه	jassa	پنجره	barindza
syra	سوره	هاون	jenna	کله	kalla
tapundza	تپانچه	سگ	kuja	گله	gala
yra	گوه	کاسه	kosa	قلعه	galʔa
χotera	خاطره	لقمه	lökma	گرمابه	garmova
χezena	خزینه	مرد	mera	قافله	gofela

استثنا نه اسم **uma** «عمه»، **χola** «خاله»، **ʃəɾəgəvva** «چراغ‌قوه»، **gəvva** «قوه/باتری»، **nufəba** «نوشابه»، **halikaʃta** «گوجه‌سبز»، **gəlydza** «آلبالو»، **gəvɔdza** «گوجه» و **zərɾa** «ذرت» مؤنث‌اند. دو واژه عمه و خاله چون مصداقشان انسان مادینه است، برای همین مؤنث محسوب می‌شوند. در واژه مرکب چراغ‌قوه، چون هسته معنایی آن یعنی چراغ مؤنث است، این ترکیب نیز مؤنث است. ظاهراً، واژه نوشابه چون در شمول معنایی واژه مؤنث **ʃɛ** «شیشه/بطری»

قرار دارد، مؤنث است. واژه /a/ در پایان اسم‌های این گروه گاهی جزئی از پایه است و گاه از دید تاریخی پسوندی اشتقاقی بوده که به پایه اسمی وصل شده است، مانند چند نمونه زیر:

اسم فاقد پسوند اشتقاقی	اسم دارای پسوند اشتقاقی
bōra < warrag بره	bōna < bun درخت
kaja < kadag خانه	kōrda < kārt کارد
vaza < wazaʔ وزغ	saveja < sabad سبد
soja < sājaʔ سایه	lacala < laqad لگد
tala < talag تله	tagara < tayar تغار

۳.۲. اسم‌های مختوم به واژه /e/

اسم‌های مختوم به واژه /e/، به جز شش استثنا، همگی مؤنث‌اند. این واژه همیشه تکیه‌دار است و قرینه بی تکیه آن وجود ندارد. فهرست زیر نمونه‌ای از این اسم‌های مؤنث است:

zane زن (انسان)	dore داس	dədədʒe مردمک
dote دختر (انسان)	bobe بافه غلات	sole تخته سنگ
mamedʒe مادر بزرگ	vefstare گوساله ماده	gəndale گندله
ʃfedʒe پستان	lose سگ ماده	dʒydʒe جوجه
jode زن برادر شوهر	vikne نیشگون	həmunə انبانه
kore تار عنکبوت	kyryte جمجمه	kyle کوچه
syne تغار خمیر	pesse لیفه تنبان	mərindʒe گنجشک
gudʒelle زگیل	pele دستکش کار	galmedʒe مارمولک

استثنا شش اسم babe «بابا»، dade «برادر»، ʃfe «چیز»، te «تیغ/خار»، kaje «بازی» و aləvdʒe «آلو (آتش)» مذکرند. دو واژه بابا و برادر چون مصداقشان انسان نرینه است، مذکر محسوب می‌شوند. واژه /e/ در پایان اسم‌های این گروه گاه جزئی از پایه است و گاه به لحاظ تاریخی پسوندی اشتقاقی بوده که به پایه اسمی وصل شده است، مانند:

اسم دارای پسوند اشتقاقی			اسم فاقد پسوند اشتقاقی				
maqʃke	<	maqʃk	مشک	ʃiʃe	<	ʃiʃaq	شیشه/بطری
kame	<	kam	آلک	mazge	<	mazgit	مسجد
dəʃte	<	taʃt	تشت	dəʃve	<	*duʃpīl	دشپیل

۳.۳. اسم‌های مختوم به واکه بی تکیه /a/

اسم‌هایی که واج پایانی آنها واکه بی تکیه /a/ است، به‌جز سه استثنا، مؤنث‌اند. این واکه که درواقع باید آن را یک پسوند تصریفی دانست، پرکاربردترین نشانگر مؤنث‌ساز است که افزون‌بر اسم، برای نمایاندن مطابقه، در صفت، ضمیر و فعل (به‌عنوان شناسه سوم شخص مفرد فعل ماضی) هم به کار می‌رود. اسم‌های نمونه زیر همه مؤنث‌اند:

dət-a	دختر (فرزند)	kell-a	کلید	maqʃ-a	مگس
mə-ja	مادر	ker-a	تنور	nəfin-a	نفرین
χasry-ja	مادرشوهر	ər-a	آسیاب	naɣl-a	نخل محرم
karg-a	مُغ	gəl-a	گل	ʃav-a	شب
maly-ja	گره	əɣər-a	آخور	ajnak-a	عینک
bəz-a	بُز	sər-a	استخر	gavg-a	کبک
gəzgun-a	دیگ	kəʃi-ja	کدو	ɣalm-a	سوسمار
bəl-a	بیل	sall-a	سطل	barɣ-a	برق (صاعقه)
sard-a	نردبان	dəʃt-a	دشت	asl-a	اشک
darəɣz-a	ترازو	kaliʃ-a	انگشت	dassər-a	دستاس
χərdʒin-a	خورجین	nang-a	فحش	karri-ja	سیلی
tav-a	تب	tamun-a	تنبان	pak-a	پله

در ابیانه‌ای فقط واکه پایانی دو اسم pa «پی» و ka «خانه»^۱ به علت یک‌هجابی بودن تکیه دارند. به عبارت دیگر، به جز دو اسم مذکور، واکه a- پایانی همواره بی تکیه است و هیچ اسمی به واکه تکیه‌دار /a/ ختم نمی‌شود.^۲

گفته شد که اسم‌های مختوم به واکه بی تکیه /a/ مؤنث‌اند. این قاعده سه استثنای مهم دارد: یک) واژه منحصر به فرد pija «پدر» که اسمی مذکر است.

دو) اسم‌های معنی مختوم به پسوند /-ija/ مذکرند. این اسم‌های معنی در واقع معادل آن دسته از اسم‌های معنی فارسی‌اند که با پسوند /-i/ ساخته می‌شوند، ولی در ابیانه‌ای با افزودن پسوند بی تکیه /-a/ به پایان‌شان، به شکل /-ija/ درآمده‌اند، مانند:

زندگی	nərəhat-ija	ناراحتی	rifəsbej-ija	ریش سفیدی
فضولی	χəfəl-ija	خوشحالی	χəf-ija	خوشی
حسودی	roft-ija	راستی	panfjar-ija	پنچری
zendeg-ija				
fyzyl-ija				
hasyd-ija				

تفاوت معنایی حاصل از پیوستن این وند به پایه اشتقاق را در این مثال‌ها می‌توان دید: salmun-ija «سلمانی (آرایشگری کردن)»، قس salmun-i «سلمانی (آرایشگر)»؛ garm-ija «گرمی (طبع/مزاج گرم)»، قس garm-i «گرمی (غذای دارای طبع گرم)». این اسم‌های معنی به سبب آنکه در مطابقت فعلی مانند اسم‌های مذکر رفتار می‌کنند یا معمولاً با عدد «یک» مذکر همراه‌اند، مذکر دانسته می‌شوند. برای نمونه در جملات ۱ و ۲، دو اسم «رعیتی» و «درو» دارای دو مطابقت فعلی متفاوت‌اند. چون برای اسم «رعیتی» (مختوم به پسوند /-ija/) فعل به صورت مذکر یا همان صورت پیش فرض آمده‌است، اسم مذکر محسوب می‌شود. ولی برای اسم «درو» (مختوم به پسوند /-a/) فعل به صورت مؤنث آمده‌است، به همین دلیل این اسم مؤنث محسوب می‌شود:

1. raʔjatija f=e-ka رعیتی می‌کرد.
2. dərūna f=e-kard-a درو می‌کرد.

(۱) واژه ka حالت مضافی اسم مذکر kaja «خانه» است.

(۲) طبق برآورد نگارنده، دوازده واژه دیگر به واکه تکیه‌دار /a/ ختم می‌شوند که همگی حرف اضافه (مانند ba «به»، از)، ضمیر (ta «تو» دوم شخص مفرد)، عدد (ja «یک»، sa «سه»)، یا فعل‌اند (da «بده»).

در دو جمله زیر هر دو اسم معنی گرفتاری و دزدی با عددِ e «یک» مذکر به کار رفته‌اند. البته در جمله دوم مطابقه فعلی نیز رخ داده‌است:

3. az e gereftorija dōron. من یک گرفتاری دارم.

4. ba kyfā dar=mi e dōzzija bavda. در کوچه‌مان، یک دزدی شده.

سه) چند جاینام فهرست زیر با اینکه به واکه یا پسوند /-a/ ختم می‌شوند، مذکرند:

gōmm-a	قُم	bizōvō-ja	ابوزیدآباد	sah-a	سُه
nadanz-a	نطنز	xeltevō-ja	خالدآباد	nefalg-a	نَسَلج
jazz-a	یزد	mahvō-ja	مهاباد	pal-a	پَل (نام محله)
bō-ja	باد(رود)	barz-a	بَرز	darg-a	طَرُق

این پسوند در دیگر جاینام‌ها، مانند kōfun «کاشان»، esbōhun «اصفهان» مشاهده نمی‌شود. مذکر دانستن این جاینام‌ها به این دلیل است که در جمله، چه نهاد باشند چه مفعول صریح، مطابقه فعلی با آنها مانند اسم‌های مذکر (صورت پیش‌فرض) است:

5. gōmma ba kōfun vydzyfstar bō-ja. قم از کاشان کوچک‌تر بوده.

6. jō ha jazza=d ba-di-ja? تا حالا یزد را دیده‌ای؟

نشانه‌گر /-a/ در موارد زیر حذف می‌شود:

الف) پیش از نشانه‌گر نکره e «-ی» (معادل یایِ نکره فارسی):

7. ef pi=jē farmanda xunevōda=j nagenne. هیچ پدری شرمنده خانواده‌اش نشود.

8. ef maly=jē ba razō xōdō rō myf negere. هیچ گربه‌ای برای رضای خدا موش نمی‌گیرد.

ب) در برخی ترکیبات عطفی پیش از حرف عطف «و»، مانند:

pija	پدر	>	pi-jō-mōja	پدرومادر
mōja	مادر	>	mō-jō-pija	مادروپدر
bōl-a	بیل	>	bōl-ō-kōlang	بیل‌وکلنگ
dōt-a	دختر	>	dōt-ō-pyr	دختروپسر
vavr-a	برف	>	vavr-ō-vōrun	برف‌وباران

ج) در ترکیبات اضافی که به واژه مرکب تبدیل شده‌اند، اگر مضاف‌الیه واژه مختوم به /-a/ باشد، این پسوند حذف می‌شود:

kell-a	کلید	>	e dassa kel	یک دسته‌کلید
bəl-a	بیل	>	e dassa bəl	یک دسته‌بیل
hək-a	خاک	>	e kəppa hək	یک کپه‌خاک
maly-ja	گره	>	ja vaŋfa maly	یک بچه‌گره

ولی در موارد دیگر، از جمله پیش از فعل پی‌بستی «بودن»، نشانگر /-a/ حذف نمی‌شود:

تو مرغی مگر [که] زود می‌خوابی؟ 9. tə karg-a=?e magar zy ehəse?

با مقایسه واژه‌های ابیانه‌ای با واژه‌های گویش‌های دیگر منطقه به نظر می‌رسد که شمار اسم‌های مختوم به /-a/ در گذشته بیشتر بوده‌است. به بیانی دیگر، برخی از اسم‌های مؤنثی که امروزه مختوم به همخوان‌اند، احتمالاً دارای نشانگر مؤنث /-a/ بوده‌اند اما بعدها آن را از دست داده‌اند. دلیل این فرضیه وجود واژه‌های مؤنثی با این نشانگر در برخی دیگر از گویش‌های منطقه نطنز است که در معادل و قرینه ابیانه‌ای آنها این پسوند دیده نمی‌شود. در فهرست زیر چند مثال از دو گویش طره‌ای و کُنجانی (رایج در روستاهای طره و کُنجان در شرق ابیانه) و معادل ابیانه‌ای آنها ذکر شده‌است:

فارسی	کُنجانی	طره‌ای	ابیانه‌ای
شپش	eʃbeʃ-a	eʃbeʃ-a	eʃbeʃ
میش	meʃ-a	meʃ-a	meʃ
چهارشاخ بوجاری	juʃan-a	ruʃan-a	ruʃan

۳.۴. اسم‌های بدون نشانگر جنس دستوری

درباره جنس دستوری اسم‌های مختوم به دیگر واژه‌ها یا همخوان‌ها نمی‌توان قاعده‌ای فراگیر ارائه داد. در ادامه به برخی موارد اشاره می‌شود.

یک) اسم‌های مختوم به واکه /ɔ/

اسم‌های این گروه برخی مذکر و برخی مؤنث‌اند:

مؤنث		مذکر	
چاه	ʃɔ	عبا	abɔ
خوما	hørmɔ	بلا	balɔ
عصا	asɔ	دربار	darʃɔ
دعا	daʔɔ	دوا	davɔ
کلاغ	galɔ	دعوا	daʔvɔ
چراغ	ʃʔɔ	گناه	gɔnɔ
رادیو	radijɔ	خدا	ʃɔdɔ
گاو	gɔ	جا	ʃɔ
خواهر	dɔdɔ	پا	pɔ
مادر بزرگ	mɔmɔ	جوال	tɔ
مُو (تاک)	mɔ	ماه (برج)	mɔ
بار، دفعه	rɔ	لحاف	lɔ
به (میوه)	bɔ	بار، دفعه	passɔ
کلاه	kɔlɔ	صدا	sedɔ

دو) اسم‌های مختوم به واکه /u/

اسم‌های این گروه نیز برخی مذکر و برخی مؤنث‌اند:

مؤنث		مذکر	
لیمو	limu	بو	bu
خرمالو	ʃørmɔlu	دروغ	døru
یابو	ʃɔbu	اُتو	øtu
چینه گلی	lulu	زیلو	zilu
بلندگو	bølangu	قشو	gaʃavu
جوی	dʒu	عمو	ɔmu
توپ	gu	دایی	ʃɔlu
کوه	ku	چاقو	ʃaʃu
روز	ru	چوب	ʃu
روبا	lu	شکوفه	møʃku

سه) اسم‌های مختوم به واکه /y/

اسم‌های مختوم به واکه مذکور بیشتر مذکرند:

قالی	gɔly	جادو	dʒɔdy	آهو	əhy	مو	my
کاهو	kəhy	زالو	zary	بازو	bəhy	شوهر	ʃy
گه	gy	ابرو	avry	ماهی	məhy	دود	dy

فقط سه واژه ty «توت»، goly «آلو» و zardaly «زردآلو» مؤنث‌اند. روشن است که جنس دستوری اسم‌های مرکبِ مختوم به این واکه به هسته معنایی ترکیب وابسته است؛ مثلاً واژه مرکب dade-fy «برادرشوهر» مذکر، اما dodo-fy «خواهرشوهر» مؤنث است.

چهار) اسم‌های مختوم به واکه /i/

اسم‌های این گروه غالباً مذکرند، ولی تعدادی نیز مؤنث محسوب می‌شوند:

مؤنث		مذکر	
شیرینی	firini	گلابی	gəlobbi
میش یک‌ساله	təgəli	تشک	nahəli
قوطی	gyti	کرسی	kərsi
باتری	bətri	سینی	sini
پُشتی	pafti	قیف	rəhati
		بخاری	bəxəri
		سنگ‌چین	pidgi
		نارنگی	nərengi
		قناری	ganəri
		گراز	gokuji
		قوری	curi
		گونگی	guni
		کتری	ketri
		بزغاله	vahi

پنج) اسم‌های مختوم به واکه /ə/

این گروه فقط یک مثال گویشی دارد و آن واژه مؤنث alə «آله (لاشخور، عقاب)» است. دو وام‌واژه tablə «تابلو» و bijəvəbərə «بیاوبرو» مذکرند.

شش) اسم‌های مختوم به همخوان

این گروه از اسم‌ها نیز برخی مذکر و برخی مؤنث‌اند:

مؤنث		مذکر	
جارو	hasəɖzen	سنگ	kamar
نفس	nafas	خرمن‌کوب	ʃʃun
نخود	naχəj	گوسفند	hajvun
پشگل	peʃgel	موش	myʃ
تسیح	tasbeh	اتاق	jərt
چهارشاخ	ruʃan	زانو	zung
		منار	menər
		نان	nun
		آب	əv
		گردو	guhuz
		سوزن	darzan
		گیره	gerah
		آتش	adaʃ
		دهان	ajn
		در	bar
		چشم	ʃem
		ده	dah
		زبان	əzun

بررسی این واژه‌ها نشان می‌دهد که رابطهٔ منسجمی میان همخوان پایانی اسم و جنس دستوری آن نیست. مثلاً اسم‌های مختم به همخوان /j/ که تعدادی از آنها در فهرست زیر آمده‌اند، برخی مذکر و برخی مؤنث‌اند:

مؤنث				مذکر			
sendzaj	نی	naj	کود	kuj	باد	vəj	سنجد
vej	نخود	naχəj	نمد	navaj	داماد	zuməj	بید

۴. نظام تخصیص جنس معنایی در ایبانه‌ای

در ایبانه‌ای در موارد معدودی، مانند اسم‌های خویشاوندی و اسم برخی جانوران اهلی، رابطه‌ای یک‌به‌یک میان جنس دستوری با جنس زیست‌شناختی دیده می‌شود و می‌توان جنس دستوری را بر مبنای آن تعیین کرد. برای نمونه جنس دستوری اسم‌های خویشاوندی فهرست زیر با جنس زیستی آنها کاملاً هماهنگ است؛ گرچه از لحاظ نشانگرهای صوری هماهنگی کاملی با جنس زیستی دیده نمی‌شود. از میان ۲۸ اسم، فقط ۱۳ مورد آن (یعنی کم‌تر از نصف آنها) نشانگر جنس دستوری با جنس زیستی مطابقت دارد. در ۵ مورد (واژه‌های pija «پدر»، babe «بابا»، dade «برادر»، χəla «خاله»، uma «عمه») نشانگر صوری کاملاً مخالف با جنس زیستی اسم است و در بقیه اسم‌ها، یعنی ۱۰ واژه دیگر، نشانگر صوری جنس اصلاً وجود ندارد:

اسم‌های خویشاوندی مذکر			
əmu	عمو	əbəb	پدربزرگ
χəlu	دایی	babedza	پدربزرگ
zuməj	داماد	babe	بابا
həmpəʃa	باجناق	dade	برادر
---	---	bəχasyra	پدرزن/ پدرشوهر
		mera	مرد
		fy	شوهر
		pyr	پسر (فرزند)
		pyra	پسر (انسان)
		pija	پدر

اسم‌های خویشاوندی مؤنث					
zane	زن	momo	مادر بزرگ	uma	عمه
zan	زن (همسر)	mamedʒe	مادر بزرگ	χola	خاله
døta	دختر (فرزند)	mame	مامان	zanpyr	عروس
døte	دختر (انسان)	dodo	خواهر	jode	جاری
moja	مادر	χasryja	مادرزن/ مادرشوهر	---	---

هماهنگی و انطباق بین دو جنس دستوری و زیستی در برخی اسم‌های احشام نیز دیده می‌شود؛ برای مثال اسم‌های kal «کل (بز نر)»، fapfel «چپش (بز نر یک‌ساله)»، dōbər «دویر (بز نر دوساله)»، sabər «سه‌بر (بز نر سه‌ساله)»، fīfak «شیشک (گوسفند نر یک‌ساله)»، øvgadʒ «اوگج (گوسفند نر دوساله)»، gufʃf «قوچ (گوسفند نر سه‌ساله)» مذکرند؛ و اسم‌های bōza «بُز (بز ماده سه‌ساله و بیشتر)»، kulər «کولار (بز ماده یک‌ساله)»، gaherra «قَهر (بز ماده دوساله)»، tōgəli «تُغلی (گوسفند ماده یک‌ساله)»، mef «میش (گوسفند ماده دوساله و بیشتر)» مؤنث‌اند. ولی جدای از چنین مثال‌هایی، معیار معنایی دقیقی برای تعیین جنس دستوری بقیه اسم‌های جانوران نیست و نمی‌توان جنس دستوری آنها را از روی معنای آنها تشخیص داد؛ مثلاً با آنکه χar «خر»، assar «استر»، øftər «شتر»، asb «اسب» و jobu «بابو» از یک مقوله یعنی چارپای بارکش‌اند ولی جنس دستوری متفاوت دارند: سه تای اول مذکر و دو تای آخر مؤنث‌اند، قطع نظر از اینکه نر یا ماده این حیوانات مدنظر باشد. جالب آنکه اسم χar «خر» مذکر است ولی اسم مرکب guraxar «گورخر» مؤنث. همچنین از میان حشرات böhl «رتیل»، agrab «عقرب»، dōnda «زنبور»، paʃa «پشه»، kerenda «کنه»، zary «زالو»، kyndarəvbanda «سنجاقک»، mōrdʒuna «مورچه» و muruna «موریانه» مذکرند ولی øʃpef «شپش»، anga «ساس»، maʃa «مگس»، maɣas «خرمگس»، kaka «کک»، ørustʃedʒe «کفش دوزک»، karma «کرم» و kydʒyla «سوسک» مؤنث‌اند.

به نظر می‌رسد معیار معنایی ظرافت و کوچکی، گاهی در تخصیص جنس به برخی موجودات دخیل باشد، به این معنا که موجودات ظریف‌تر و کوچک‌تر، مؤنث و موجودات زمخت‌تر و بزرگ‌تر، مذکر محسوب می‌شوند؛ چنان‌که مثلاً lu «روباه» و malyja «گره» مؤنث‌اند ولی kuja «سگ» و varɣ «گرگ» مذکرند. اما در واقع این معیار همواره جوابگو نیست و مثال‌های خلاف آن نیز وجود دارد. برای مثال، چرا øhy «آهو» مذکر محسوب می‌شود و نه مؤنث؟ یا در فهرست زیر از اسم

پرندگان، bəlbəl «بلبل» مذکر و ganəri «قناری» مؤنث است، با آنکه از یک مقوله، یعنی پرندگان آوازخوان، محسوب می‌شوند. همچنین، از میان پرندگان شکاری fəfə «فاشه» مذکر است ولی alə «آله (لاشخور/عقاب)» با آنکه از نظر جثه بزرگ‌تر و زمخت‌تر است، مؤنث است. کبوتر و کلاغ هم با آنکه از نظر معیار ظرافت با هم فرق دارند و ضمناً هیچ‌یک نشانگر صوری جنس ندارند، هر دو مؤنث‌اند:

مؤنث	مذکر
مُغ	خروس
قناری	بلبل
آله (لاشخور، عقاب)	فاشه
کبوتر	دارکوب
کلاغ	جغد
کبک	مغ حق
گنجشک	پوپک
یاکریم	خفاش
طوطی	شانه‌بسر
دُم‌جنبانک	چرخ‌ریسک

تخصیص جنس در اسم‌های بی‌جان نیز همین وضعیت را دارد. جفت‌واژه‌های فهرست زیر که از لحاظ معنایی به هم مرتبط‌اند، نمونه‌ای از این اسم‌هاست:

مؤنث	مذکر
مسجد	گرمايه
برف	باران
کوچه	کوچه
سیبیل	ریش
گل	شکوفه
راه	جاده
دیوار سنگ‌چین	دیوار
اشک (آب چشم)	چُلُم (آب بینی)

korda	کارد	døkorta	دوکارد (قیچی پشم‌چینی)
passo	بار، دفعه	rə	بار، دفعه
gəmbaz	گنبد	dəga	تاق (سقف)
havz	حوض	səra	استخر
ədzər	آجر	hefta	خشت
perun	پیراهن	tamuna	تنبان
məʃin	ماشین	mətər	موتورسیکلت
mə	ماه (برج)	sola	سال

چنان‌که در نمونه‌های بالا مشاهده می‌شود، در ابیانه‌ای اسم‌های بی‌جان هم‌معنا یا تقریباً هم‌معنایی هستند که جنس دستوری متفاوت دارند. این تفاوت گاهی با نشانگرهای صوری مختلف در هر دو واژه از جفت‌های هم‌معنا نمایانده می‌شود؛ گاهی فقط در یکی از دو واژه نمایانده می‌شود و گاهی در هیچ‌یک نمایانده نمی‌شود. برای مورد اول می‌توان به دو واژه «کوپه» و «کوخه» kyle و «کوخه» اشاره کرد که به ترتیب مذکر و مؤنث‌اند و این تمایز با دو نشانگر صوری جداگانه، یعنی واج پایانی آنها، نمایش داده شده‌است. برای وضعیت دوم مثال‌های بیشتری وجود دارد: می‌توان به جفت‌واژه‌های مذکر و مؤنث «vərun» «باران» و «vavra» «برف»؛ «ʃəlm» «چلم (آب بینی)» و «asla» «اشک»؛ «ədzər» «آجر» و «hefta» «خشت» اشاره کرد. در این سه جفت‌واژه، واژه مذکر نشانگر صوری ندارد ولی واژه مؤنث دارای نشانگر است. در جفت‌واژه‌های «rif» «ریش» و «səbəla» «سبیل»؛ «məʃku» «شکوفه» و «gəla» «گل»؛ و «mə» «ماه» و «sola» «سال» نیز همین وضعیت دیده می‌شود. در جفت‌واژه‌های «dʒaʔda» «جاده» و «rə» «راه»؛ «hafta» «هفته» و «ru» «روز» برعکس سه مثال قبلی، واژه مذکر، نشانگر صوری دارد و واژه مؤنث بدون نشانگر است. برای وضعیت سوم، یعنی نبود نشانگر صوری در هیچ‌یک از دو واژه، می‌توان دو واژه «kal» «دیوار» (مذکر) و «pidʒi» «دیوار سنگ‌چین» (مؤنث) را مثال زد یا دو واژه «rə» «بار» و «passo» به معنی «بار، دفعه» که هر دو نیز به یک واج یکسان ختم شده‌اند، اما اولی مؤنث و دومی مذکر است.

اعضای بدن بیشترشان مذکرند (مانند «das» «دست»، «pə» «پا»، «sar» «سر»، «ʃem» «چشم»، «guf» «گوش»، «ajn» «دهان»، «əzun» «زبان»، «dandun» «دندان»، «gal» «گلو»، «tell» «شکم»، «my» «مو» و ...). به جز آنهایی که نشانگر صوری مؤنث دارند، مانند «vinija» «بینی»، «dima» «روی/صورت»، «kaliʃa» «انگشت»، «bəga» «لپ/گونه»، «raga» «رگ»، «kyna» «کون»، «xəla» «خال»، «ʃedʒe» «پستان»،

kyryte «جمع‌مه». البته lylalo «روده» مؤنث است و نشانگر مؤنث هم ندارد. میوه‌ها و خوراکی‌ها به جز چند استثنا عمدتاً مؤنث‌اند.

نکته دیگر جنس دستوری اسم‌های مرکب است. معمولاً هسته معنایی در تخصیص جنس دستوری به اسم مرکب نقش دارد، مثلاً اسم‌های مرکب go-kuji «گراز» (تحت اللفظی: گاوکوهی)، tʃɔrɔ-gɔvva «چراغ‌قوه»، sijo-nɔrendʒ «پرستو/چلچله» (تحت اللفظی: سیاه‌نارنج)، vaʃa-maly «بچه‌گره‌به»، sɔv-zamini «سیب‌زمینی»، zɔrra-makka «نگرگ» (تحت اللفظی: ذرت‌مگه) چون هسته معنایی آنها، یعنی به ترتیب «گاو»، «چراغ»، «نارنج»، «گره‌به»، «سیب» و «ذرت»، مؤنث‌اند، کل ترکیب هم مؤنث است. ولی در kɔrra-bɔhi «آرنج» (تحت اللفظی: کُره‌بازو) چون هسته آن یعنی «بازو» مذکر است، کل ترکیب نیز مذکر است. با این حال مثال‌های خلاف این قاعده کم نیستند، مانند واژه مؤنث kɔrvunsɔrɔ «کاروان‌سرا»، در صورتی که kɔrvun «کاروان» مذکر است. در واژه‌های مشتق هم تفاوت جنس دستوری دیده می‌شود: واژه‌های دارای پسوند go- «-گاه»، برخی مانند jɔɔɔ «جا/جایگاه»، pɛʃɔɔ «پیشگاه (بالکن)»، vɔɔ «آبگاه» و zijoɔɔ «زیارتگاه» مذکرند ولی سه واژه ʃɛɛʃɔɔ «چَرشگا (کارگاه دوشاب‌گیری)»، kujago «کودگاه» و jɔvɔɔ «خرمن‌گاه» مؤنث‌اند. آن دسته از واژه‌های دارای پسوند «-گاه» که از فارسی وام گرفته شده‌اند، مانند درمانگاه، کارگاه، پاسگاه، دانشگاه، دادگاه، تعمیرگاه، همه مذکرند.

۵. تخصیص جنس دستوری به وام‌واژه‌ها

وام‌واژه‌ها نیز جنس دستوری دارند. برای مثال اسم‌های زیر مذکرند:

resturɔn	کامپیوتر	kɔmpijuter	بافور	bɔfur	رستوران
bilit	کُلْمَن	kɔlman	سماور	samɔvɔr	بلیت
sɔndis	کمد	kɔmɔd	بُْمب	bɔmm	ساندیس
serɔmɪk	کمپرسی	kɔmpɛresi	بانک	bɔng	سرامیک
sidi	کولر	kuler	بشکه	bɔʃka	سی‌دی
sigɔr	لوستر	luster	چمدان	ʃamadun	سیگار
sinamɔ	موبایل	mɔbɔjl	اسکناس	eskenɔs	سینما

feləks	فلاسک	məbl	مبل	ʃufəɖʒ	شوفاژ
film	فیلم	muzəjek	موزاییک	tilifun	تلفن
gəɾəɖʒ	گاراژ	əɖʒən	آژان	terejli	تریلی
guʃi	گوشی	əpərtəmun	آپارتمان	təksi	تاکسی
hətəl	هتل	əsɸəlt	آسفالت	tynəl	تونل
ɖʒək	جک	zərrəfa	زرافه	vənət	وانت
kəmijun	کامیون	pip	پیپ	vilə	ویلا

ولی وام‌واژه‌های زیر مؤنث‌اند:

biskujit	بیسکویت	ləm	لامپ	pəməd	پماد
gəz	گاز	ləmpə	لامپا	rədiʒə	رادیو
gerəm	گرامافون	məʒik	ماژیک	səndeɸiʃ	ساندویچ
ɖʒerezge	جلیقه	əmpyl	آمپول	sərəm	سِرُم
kapsul	کپسول گاز	ənənəs	آناناس	sujiʃ	سویچ
kek	کیک	əsperin	آسپیرین	ʃəmpu	شامپو
təjer	تایر	ədkələn	ادکلن	kerem	کِرِم
televizijun	تلویزیون	pitʒə	پیتزا	kivi	کیوی

در تخصیص جنس دستوری به واژه‌های قرضی و دخیل از فارسی، ظاهراً ارتباط معنایی یا مفهوم شمول معنایی نقش دارد. در این موارد، معمولاً واژه‌های زیرشمول همان جنس دستوری واژه فراشمول را می‌پذیرند، حتی اگر واج پایانی‌شان مغایر با جنس دستوری آن دسته باشد. برای نمونه، وام‌واژه‌های هم‌شمول madəd «مداد»، xəɖnevis «خودنویس»، xəɖkər «خودکار» و məʒik «ماژیک»، چون در شمول معنایی واژه مؤنث galam «قلم» قرار دارند، مؤنث‌اند. اسم‌های ləm «لامپ»، ləmpə «لامپا»، mahtəɸija «مهتابی»، ʃəɾəgəvva «چراغ‌قوه»، ʃəɾəma «شمع»، چون زیرشمول ʃəɾə «چراغ» هستند، مؤنث‌اند؛ گرچه وام‌واژه جدیدتر luster

«لوتر» مذکر است. اسم‌های tupp «توپ»، orpidzi «آر.پی.جی»، dgeše «ژسه» که به حوزه معنایی جنگ‌افزارها تعلق دارند و زیرشمول واژه مذکر tɔfang «تفنگ» هستند، همه مذکرند. واژه‌های pɔrɬj «پارچ»، kɔlman «کُلْمَن» (و شاید حتی jaxɬɔl «یخچال») چون تقریباً هم‌شمول‌اند و به نوعی تحت معنای واژه فراشمول و مذکر livɔn «لیوان» قرار دارند، به قیاس با آن مذکرند. اسم‌های biskujit «بیسکوئیت» و pitzo «پیتزا» نیز احتمالاً به تبعیت از اسم مؤنث nun «نان» مؤنث‌اند.

نکته دیگر درباره تخصیص جنس دستوری به واژه‌های دخیل، زمان قرض‌گیری آنهاست. ظاهراً واژه‌هایی که در دوره جدیدتری قرض گرفته شده‌اند، درمقایسه با واژه‌های قرضی قدیمی‌تر، وضعیت متفاوتی دارند و اکثراً دارای جنس مذکرند. مثلاً televizijun «تلویزیون» و ام‌واژه‌ای مؤنث است ولی و ام‌واژه‌های جدیدتر kompijuter «کامپیوتر» و kuler «کولر» مذکر محسوب می‌شوند. در کُل، بیشتر و ام‌واژه‌ها جنس دستوری مذکر دارند.

۶. اسم‌های دارای دو جنس دستوری

برخی اسم‌های چندمعنا، در معانی مختلف خود، جنس دستوری متفاوت دارند. تفاوت جنس این‌گونه اسم‌ها به واسطه مطابقت آنها نمایانده می‌شود؛ مثلاً در نمونه‌های زیر، این تفاوت با دو عدد «یک» متمایز (e برای مذکر و ja برای مؤنث) نشان داده شده‌است:

مؤنث	مذکر
یک چرخ (دوچرخه)	ja ʃarχ
یک چرخ (چاه، خیاطی)	e ʃarχ
یک موتور (موتورسیکلت)	ja mɔtɔr
یک موتور [چاه، یخچال، کولر]	e mɔtɔr
یک توپ (وسيله بازی)	ja tupp
یک توپ (سلاح جنگی)	e tupp
یک سیخ کباب	ja siχ
یک سیخ تنور	e siχ
یک قلم (مداد)	ja galam
یک قلم (رقم، مورد)	e galam
یک نی (آلت موسیقی)	ja naj
یک نی (واحد سطح)	e naj

گاهی این تفاوت با پسوند بی تکیه /-a/ هم نمایانده می شود:

مؤنث	مذکر
مُشت (ضربه دست)	møft (مُشت (ممیز)
møfta	møft
سوهان (ابزار)	søfun (سوهان (شیرینی قم)
søfuna	søfun
برق (صاعقه)	barg (برق (الکتریسته)
barga	barg

در جملات زیر، واژه vafsa «بچه» (که دارای دو مصداق نر و ماده است)، به لحاظ جنس، با وابسته های اسمی (عدد «یک» و صفت اشاره) متمایزی به کار رفته یا مطابقت فعلی متفاوتی را نشان داده است:

10. nen vafsa=m rud=a. این بچه ام (پسرم) عزیز است.
11. nen-a vafsa=m rud=a. این بچه ام (دخترم) عزیز است.
12. vafsa e-vrat. بچه (پسر بچه) گریه می کرد.
13. vafsa e-vrat-a. بچه (دختر بچه) گریه می کرد.
14. sajl e vafsa=j ba-fy. سیل یک بچه (پسر بچه) را بُرد.
15. sajl ja vafsa=j ba-fy-ja. سیل یک بچه (دختر بچه) را بُرد.

اسم های دومصدقی دیگر، مانند rafic «رفیق»، mofallem «معلم»، møbser «مبصر»، østod «استاد»، parastor «پرستار»، køregar «کارگر»، banda xodo «بنده خدا»، navandul «نتیجه (فرزند نوه)» نیز چنین وضعیتی دارند.

برخلاف واژه vafsa «بچه»، واژه nava/nave «نوه» تفاوت جنس دستوری را مضاعف بازنمایی می کند، به این ترتیب که علاوه بر تغییر وضعیت مطابقت آن در گروه اسمی و بند، واژه پایانی آن نیز تغییر می کند: e nava «یک نوه» (به دلیل واژه پایانی a و عدد e «یک») مذکر است اما ja nave «یک نوه» (به دلیل واژه پایانی e و عدد ja «یک») مؤنث است.

نکته دیگر آنکه برخی از اسم‌های مذکر با گرفتن نشانگرهای جنس مؤنث (پسوند -a و عدد ja «یک»)، دلالت بر یک جفت از آن اسم می‌کنند، مانند نمونه‌های زیر:

صورت مؤنث (جفت)	صورت مذکر (لنگه، دانه)
یک (جفت) کفش	ja kaff-a یک (لنگه) کفش
یک (جفت) پوتین	ja putin-a یک (لنگه) پوتین
یک (جفت) دمپایی	ja dampɔʒi-a یک (لنگه) دمپایی
یک (جفت) چموش (پاپوش)	ja ʃamyʃ-a یک (لنگه) چموش (پاپوش)
یک (جفت) سنج	ja sendʒ-a یک (دانه) سنج
یک (جفت) النگو	ja mangali-a یک (دانه) النگو
یک (جفت) ابرو	ja avry-a یک ابرو

در این موارد، اگر واج پایانی اسم واکه /a/ (نشانگر مذکر) باشد به واکه /e/ (نشانگر مؤنث) تغییر می‌کند:

یک (جفت) گیوه	ja geve	یک (لنگه) گیوه	e geva
یک (جفت) جوراب	ja gurəve	یک (لنگه) جوراب	e gurəva
یک (جفت) گوشواره	ja guʃvəre	یک (لنگه) گوشواره	e guʃvərə
یک (جفت) دستکش	ja pandʒe	یک (لنگه) دستکش	e pandʒa
یک (جفت) جوال بزرگ	ja garəre	یک (لنگه) جوال بزرگ	e garəra
یک (جفت) جَنجَغَه	ja dʒagdʒage	یک (دانه) جَنجَغَه	e dʒagdʒaga

۷. ارتباط جنس دستوری با دو مقوله شمار و معرفگی

مطلب دیگر ارتباط جنس دستوری با دیگر مشخصه‌های تصریفی اسم است. مشخصه جنس دستوری از ویژگی‌های ذاتی اسم است و بر همین اساس مستقل از دو مشخصه شمار و معرفگی است. به عبارت دیگر، هر اسم قطع نظر از شمار آن یا معرفه و نکره بودن آن، جنس دستوری مشخصی دارد. با این حال،

در ابیانه‌ای جنس گاهی در ارتباط با این دو مشخصه دچار تغییراتی می‌شود که در این بخش این موارد بررسی می‌شوند.

۷. ۱. جنس دستوری و شمار

نظام جنس دستوری ابیانه‌ای همگرا^۱ است، یعنی تمایز دو جنس مذکر و مؤنث فقط محدود به شمار مفرد اسم است و در شمار جمع این تمایز مطرح نیست. نشانگر جمع پسوند بی تکیه /-a/ است که بدون تفاوت برای هر دو جنس مذکر و مؤنث به کار می‌رود. پسوند جمع با پسوند مؤنث ساز /-a/ یکسان و هم‌آوا است:

جمع مؤنث	مفرد مؤنث	جمع مذکر	مفرد مذکر
«گاوها» 'gɔ-ʔa → «گاو» gɔ		«دِه‌ها» 'dah-a → «دِه» dah	
«زن‌ها» 'zan-a → «زن» zan		«پسر‌ها» 'pyr-a → «پسر» pyr	

ولی پسوند جمع با اسم‌های سه گروه دارای نشانگر صوری جنس دستوری (اسم‌های مختوم به واکه‌های /a/، /e/ و /a/ بی تکیه) به کار نمی‌رود، بلکه از سازوکار دیگری استفاده می‌شود: در اسم‌های مذکر واکه /a/ پایانی به /e/ بدل می‌شود:

«خانه‌ها» kaje	→	«یک خانه» e kaja
«استکان‌ها» pijole	→	«یک استکان» e pijola
«قلعه‌ها» galʔe	→	«یک قلعه» e galʔa

ولی صورت جمع اسم‌های مؤنث با صورت مفردشان کاملاً یکسان است:

اسم مؤنث مختوم به -a	اسم مؤنث مختوم به -e
نردبان/نردبان‌ها 'sarda	مسجد/مسجدها mazge
بیل/بیل‌ها 'bɔla	گنجشک/گنجشک‌ها mɔrindʒe
دشت/دشت‌ها 'dʒʔa	تشت/تشت‌ها dʒʔe

1) convergent

توجه شود که صورت جمع اسم‌های مختوم به واکه‌های /a/ (مذکر) و /e/ (مؤنث) به یک واج واحد، یعنی واکه /e/، ختم می‌شود، مانند:

e fɪʃa	یک شیشه (شیشه تخت)	→	fɪʃe	شیشه‌ها (شیشه‌های تخت)
ja fɪʃe	یک شیشه (بطری)	→	fɪʃe	شیشه‌ها (بطری‌ها)

۲.۷. جنس دستوری و معرفگی و نکرگی

باربرا (Barbera, 2001, p. 11) معتقد است که در برخی زبان‌های ایرانی به کار رفتن اسم به صورت اسم جنس^۱ یا اسم جمع در برابر اسم غیرجنس، باعث تغییر جنس دستوری آن می‌شود. مثلاً در گروه شغنی-روشنی از زبان‌های پامیری، اسم‌های دال بر درخت‌ها، میوه‌ها، مغزجات، سبزیجات، زمانی که به صورت مفرد به کار می‌روند، مؤنث‌اند ولی اگر به صورت یک مجموعه یا کل به کار بروند، مذکر محسوب می‌شوند. در مثال زیر (ibidem) واژه māwm «سیب» در جمله اول مؤنث است ولی در جمله دوم مذکر:

16. dum māwm m-ur dāk. سیب را به من بده.

17. day māwm tar bōzōr yōs. سیب‌ها را به بازار بیاورید.

در ایبانه‌ای نیز این موضوع مشاهده می‌شود. اگر مفعول صریح از لحاظ جنس دستوری، اسم مؤنث و از لحاظ معرفگی، اسم نکره یا معرفه باشد، فعل ماضی متعدی با گرفتن نشانگر یا شناسه مؤنث /-a/ با آن مطابقت می‌کند. ولی اگر مفعول صریح مؤنث نکره یا معرفه نباشد، بلکه اسم جنس باشد، فعل ماضی متعدی معمولاً با آن مطابقت نمی‌کند و به شکل مذکر (یا همان شکل پیش فرض خود) ظاهر می‌شود:

18. nun=əm ba-χa. نان خوردم.

19. ja nun tōze=m ba-χard-a. یک نان تازه خوردم.

20. sɔv=əm ba-ʃɪ. سیب چیدم.

21. ja sɔv syr-a=m ba-ʃɪ-ja. یک سیبِ سرخ چیدم.

1) generic noun

این وضعیت برای اسم مؤنث دارای نقش نهادی در جملات دارای فعل ماضی لازم نیز صادق است. یعنی اگر نهاد جمله اسم مؤنث و ضمناً نکره یا معرفه باشد، فعل ماضی لازم با آن مطابقت می‌کند و نشانگر/شناسه مؤنث می‌گیرد. ولی اگر نهاد جمله اسم مؤنث و ضمناً اسم جنس باشد، فعل ماضی لازم معمولاً با آن مطابقت نمی‌کند و به شکل مذکر ظاهر می‌شود. در دو جمله ۲۲ و ۲۳، اسم مؤنث *goly* «آلو» نقش نهاد را دارد. اما چون در جمله اول اسم جنس است، فعل با آن مطابقت نکرده و به صورت مذکر *hasi* «هست» (نه به صورت مؤنث *hasa*) آمده است. ولی در جمله دوم چون اسم نکره است، فعل در مطابقت با آن به شکل مؤنث *eftɔja* «بود/قرار داشت» (نه به صورت مذکر *efto*) ظاهر شده است. در جمله دوم، صفت وصفی مؤنث *naɬɬje* «مرغوب/عالی» نیز با نهاد مؤنث نکره مطابقت کرده است:

22. *esol jɔra dah dar goly hasi?* امسال آیا در ده آلو هست؟

23. *ja goly naɬɬje ba das va ʃ=eftɔ-ja.* یک آلوئی عالی در دستش بود.

در دو جمله زیر هم، اسم مؤنث *vavra* «برف» نهاد است ولی چون در جمله ۲۴ اسم جنس است، نشانگر صوری آن حذف شده و فعل به شکل مذکر آمده است:

24. *hezze vavr b-amma.* دیروز برف آمد.

25. *hezze ja vavr-a gɔrd-a b-amma-ja.* دیروز یک برف سنگین آمد.

۸. بحث و نتیجه‌گیری

هدف مقاله حاضر بررسی وضعیت تخصیص جنس دستوری براساس دو معیار صوری و معنایی بود. با ارائه شواهد نشان داده شد که براساس معیار صوری، جنس دستوری تنها سه دسته از اسامی را به کمک واج پایانی‌شان می‌توان تشخیص داد که عبارت بودند از اسم‌های مختوم به /a/ (دارای جنس مذکر)، اسم‌های مختوم به /e/ و اسم‌های مختوم به واکه/پسوندهای تکیه /-a/ (دارای جنس مؤنث). این سه مورد تقریباً در برخی دیگر از گویش‌های مرکزی دارای جنس دستوری دیده می‌شوند ضمن آنکه پسوند بی‌تکیه /-a/ در گستره وسیع‌تری از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، از جمله گویش‌های تاتی و وفسی، حضور دارد.

به لحاظ ملاک معنایی نیز جنس دستوری فقط در موارد معدودی مانند اسم‌های خویشاوندی و برخی از اسم‌های جانوران اهلی برگرفته از جنس زیست‌شناختی است و با آن همسویی نشان می‌دهد. اما در بیشتر موارد حاصل قراردادی زبانی میان گویشوران است. در معدود مواردی که ملاک‌های نظام صوری و معنایی با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند، برتری و تقدم با ملاک معنایی است؛ چنان‌که در چند اسم خویشاوندی استثنایی که نشانگر صوری کاملاً مخالف با جنس زیست‌شناختی اسم است، معنای واژه تعیین‌کننده جنس دستوری ملاک واقع شده‌است، نه واژه پایانی واژه. همچنین، در این گویش اثری از نظام صوری صرفی (ساخت‌واژی) دیده نمی‌شود.

نکته دیگر آنکه جنس دستوری فقط در شمار مفرد اسم نمود دارد، نه در شمار جمع آن. در شمار جمع، نشانگر /-a/ (که آن هم بی‌تکیه است) بدون تمایز به اسم‌های مذکر و مؤنث متصل می‌شود؛ برای همین هیچ تمایز واجی میان صورت مفرد و جمع اسم‌های مؤنث مختوم به /-a/ وجود ندارد و صورت مفرد و جمع آنها کاملاً همانند یکدیگر است. صورت جمع اسم‌های مختوم به دو واژه /a/ (مذکر) و /e/ (مؤنث) نیز یکسان است. در این دو دسته به جای استفاده از پسوند جمع /-a/، واژه پایانی به /e/ بدل می‌شود و برای همین صورت مفرد و جمع اسم‌های مختوم به /e/ کاملاً همانند است و فقط صورت مفرد و جمع اسم‌های مختوم به /a/ (که مذکرند) متفاوت و متمایز باقی می‌ماند. چون تمایز جنس دستوری فقط محدود به شمار مفرد است و در شمار جمع این تمایز مطرح نیست، می‌توان گفت نظام جنس دستوری این گویش همگرا است. همچنین، چون جنس مذکر بسامد بیشتری به جنس مؤنث دارد، باید آن را صورت بی‌نشان جنس دستوری گویش ابیانه‌ای دانست.

منابع

- اسماعیلی، محمد مهدی (۱۴۰۲)، «بررسی مطابقه جنس دستوری در گویش ابیانه‌ای»، دوفصلنامه علم زبان (دانشگاه علامه طباطبائی)، دوره ۱۰، ش ۱۸، ص ۲۴۵-۲۷۸.
- رضایی، والی و سید غیاث‌الدین رضویان، (۱۳۹۵)، «نظام جنس دستوری در گویش جوشقانی»، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۶(۴)، ص ۴۳-۶۶.
- Barbera, G. (2001), "Exploring Grammatical Gender in New Iranian Languages and Dialects (An Overview with Some Typological Considerations)", *Proceedings of the First Seminar of Iranian Dialectology* (29 April- 1 May), Hassan Rezaei Baghbidi (ed.), Tehran, The Academy of Persian Language and Literature, pp. 1-19.

- Corbett, G. G. (1991), *Gender*, Cambridge, Cambridge University Press.
- _____ (2005a), "Number of Genders", *The World Atlas of Language Structures*, M. S. Dryer, & M. Haspelmath (eds.), Oxford, Oxford University Press, pp. 126-129.
- _____ (2005b), "Sex-based and Non-sex-based Gender Systems", *The World Atlas of Language Structures*, M. S. Dryer, & M. Haspelmath (eds.), Oxford, Oxford University Press, pp. 130-133.
- _____ (2005c), "Systems of Gender Assignment", *The World Atlas of Language Structures*, M. S. Dryer, & M. Haspelmath (eds.), Oxford, Oxford University Press, pp. 134-137.
- _____ (2007), "Gender and Noun Classes", *Language Typology and Syntactic Description, Vol. III: Grammatical Categories and the Lexicon*, T. Shopen (ed.) New York, Cambridge University Press, pp. 241-279.
- Lecoq, P. (1974), "Le dialecte d'Abyāne", *Studia Iranica*, 3/1, pp. 51-63.
- _____ (2002), *Recherches sur les dialectes Kermaniens (Iran Central)*, *Acta Iranica* 39, Leuven.
- Yarshater, E. (1983), "Abyāna'ī", *Encyclopædia Iranica* I/4, New York, pp. 404-405.
- _____ (1985), "Distinction of Grammatical Gender in the Dialects of Kāshān Province and Adjoining Areas", *Papers in Honour of Professor Mary Boyce II*, *Acta Iranica* 25, pp. 727-745.

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

- Esmaili, Mohammad-Mehdi (1402), "A Study of Gender Agreement in Abyāna'ī Dialect", *Bi-Quarterly Journal of Language Science Studies* (Allameh Tabataba'i University), vol. 10, no. 18, pp. 245-278.
- Rezai, Vali and Seyyed Ghiyathoddin Razavian (2016), "Gender System in Joshaqani Dialect", *Quarterly Journal of Iranian Regional Languages and Literature* 6(4), pp. 43-66.

ارسال: ۱۴۰۴/۶/۲۴

پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۸

10.22034/nf.2026.539779.1435

رده‌شناسی ترتیب واژه‌های زبان پشتو

عنایت‌الرحمن مایار* (دانشیار گروه زبان و ادبیات پشتو، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه تعلیم و تربیت کابل، کابل، افغانستان)

چکیده: در این پژوهش ترتیب سازه‌های زبان پشتو از منظر رده‌شناسی زبان بررسی شده است. هدف از این پژوهش مطالعه ترتیب سازه‌ها در زبان پشتو و مقایسه آن با زبان‌های اروپا-آسیا و همچنین زبان‌های جهان است. این پژوهش بر مبنای مقاله درایر (1992) و کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی (دبیرمقدم، ۱۳۹۳) که زبان‌های ایرانی را بر بنیاد ۲۴ مؤلفه ترتیب واژه بررسی کرده انجام شده است. داده‌های این تحقیق با توجه به رویکرد میدانی از طریق مشاهده آشکار و مصاحبه‌ها به صورت تصادفی از گویشوران گویش مرکزی (نسبتاً معیار) زبان پشتو جمع‌آوری شده است. درایر زبان‌های جهان را به شش منطقه جغرافیایی تقسیم و مؤلفه‌های معرفی شده را در زبان‌های هر شش منطقه جغرافیایی بررسی کرده است، و در رابطه با هر یک از مؤلفه‌ها (به جز مؤلفه ۲۳) نتایج مشاهدات خود را در جدول‌های جداگانه ارائه کرده است که وضعیت مؤلفه مذکور را در گروه‌زبان‌های هر شش منطقه جهان نشان می‌دهند. زبان پشتو وابسته به جغرافیای اروپا-آسیا است، پس مؤلفه‌های زبان پشتو نخست با زبان‌های منطقه اروپا-آسیا و سپس با زبان‌های جهان مقایسه شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که زبان پشتو در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا با داشتن ۱۶ مؤلفه فعل پایانی قوی و ۱۵ مؤلفه فعل میانی قوی، در جمع زبان‌های فعل پایانی قوی قرار می‌گیرد. همچنین، در مقایسه با زبان‌های جهان با داشتن ۱۵ مؤلفه فعل پایانی قوی و ۱۵ مؤلفه فعل میانی قوی تمایل یکسان بین رده‌های فعل پایانی قوی و فعل میانی قوی دارد.

کلیدواژه‌ها: رده‌شناسی زبان، ترتیب واژه، زبان‌های ایرانی، زبان پشتو.

* emayar10@gmail.com

۱. مقدمه

رده‌شناسی ترتیب واژه یکی از مباحث بسیار جدید در زبان پشتو است، زبان پشتو متعلق به زبان‌های ایرانی نو شرقی (آریانی) است که در افغانستان، پاکستان، هندوستان، چین (سین کیانگ) و در قسمتی از خاک ایران به آن صحبت می‌شود (نیازی، ۱۴۰۱، ص ۱۱۰).

زبان پشتو دارای گویش‌های بسیاری است، اما در این پژوهش گویش مرکزی آن، که گویش نسبتاً معیاری شناخته می‌شود، به عنوان قلمرو پژوهشی این تحقیق در نظر گرفته شده است. زبان پشتو به دلایل گوناگون، مدت زمانی طولانی از تحقیقات رده‌شناختی بازمانده و از منظر رده‌شناسی زبان مطالعات قابل توجهی درباره آن صورت نگرفته است. در این تحقیق سعی بر آن بوده که وضعیت ترتیب سازه‌های زبان پشتو از منظر رده‌شناسی زبان بررسی شود. رده‌شناسی زبان یکی از زیربخش‌های زبان‌شناسی است که بر بنیاد ویژگی‌های ساختاری تنوع نظام‌مند زبان‌های جهان را مطالعه می‌کند و با در نظر داشت تفاوت‌ها و گوناگونی‌های ساختاری، زبان‌های جهان را در رده‌های مختلف طبقه‌بندی می‌کند (دبیرمقدم، ۱۳۹۳).

موضوع رده‌شناسی ترتیب واژه‌ها یا به عبارت دیگر همبستگی بین ویژگی‌های ساختاری را دانشمندان مختلف تعریف و توصیف کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به یاکوبسن^۱ (1941, 1949)؛ گرینبرگ^۲ (1963)، هاوکینز^۳ (1983)، درایر^۴ (1992) اشاره کرد. در خصوص زبان‌های ایرانی کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی عطف توجه است که در آن دبیرمقدم ترتیب سازه‌های نحوی زبان‌های ایرانی را بر بنیاد مقاله درایر (1992) تحت عنوان «همبستگی ترتیب واژه گرینبرگی»^۵ مطالعه و نکات عالمانه‌ای را بر یافته‌های رده‌شناسی افزوده است. در پژوهش حاضر ترتیب واژه‌های زبان پشتو بر بنیاد مقاله درایر (1992) و الگوگیری از رده‌شناسی زبان‌های ایرانی (دبیرمقدم، ۱۳۹۳) بررسی شده است.

درایر در مقاله مذکور با اتخاذ رویکرد رده‌شناختی گرینبرگ، همبستگی میان برخی ساخت‌های زبانی و ترتیب مفعول را نسبت به فعل بررسی کرده است که پیکره زبانی آن مبتنی بر داده‌های ۶۲۵

1) Jakobson, R.

2) Greenberg, J.

3) Hawkins, J. A.

4) Dryer, M.

5) "The Greenbergian Word Order Correlation"

زبان است. مقاله مذکور چارچوب نظری این تحقیق را تشکیل می‌دهد که در ادامه خلاصه‌ای از مطالب آن ارائه می‌گردد.

درایر در آغاز مقاله خود از پژوهش گرینبرگ (1963) سخن گفته و آن را به تفصیل معرفی کرده‌است. به باور درایر از زمان نشر این مقاله با عنوان «برخی همگانی‌های دستوری با تأکید ویژه بر توالی عناصر معنی‌دار»^۱ مشخص شده‌است که ترتیب جفت‌های خاصی از عناصر دستوری با ترتیب فعل نسبت به مفعول همبستگی دارند. برای مثال، زبان‌های دارای ترتیب مفعول- فعل به پس‌اضافه بودن^۲ تمایل دارند و حروف اضافه^۳ را بعد از مفعول قرار می‌دهند. درحالی‌که زبان‌های دارای ترتیب فعل- مفعول به پیش‌اضافه بودن^۴ تمایل دارند و حروف اضافه را قبل از مفعول قرار می‌دهند (Dryer, 1992, p. 81).

درایر در ادامه دو پرسش مطرح می‌کند، نخست اینکه چرا این همبستگی بین عناصر دستوری وجود دارد؟ دیگر اینکه جفت‌های عناصر دستوری که ترتیب آنها با ترتیب فعل و مفعول همبستگی دارند، کدام‌اند؟ سپس در پاسخ به پرسش نخست می‌گوید که برای همبستگی ترتیب واژه‌ها توضیحات متفاوتی از سوی زبان‌شناسان ارائه شده‌است که مهم‌ترین آنها مرتب کردن هسته با توجه به وابسته‌های آن است که نظریه هسته- وابسته^۵ نامیده می‌شود. به باور درایر، ایراد اصلی نظریه مذکور آن است که در میان زبان‌شناسان در این باره که چه عناصری هسته و چه عناصری وابسته‌اند، اتفاق نظری وجود ندارد. او برای نمونه به جفت صفت + موصوف اشاره کرده‌است که نمونه‌ی اعلامی آن وابسته + هسته است، اما برخی ترتیب معکوس هسته + وابسته را برای آن صحیح می‌دانند. درنتیجه درایر به جای نظریه هسته- وابسته، نظریه سوی انشعاب^۶ را برای تبیین همبستگی‌ها معرفی کرده‌است و در تعریف آن می‌گوید که در نظریه مذکور سازه‌های هم‌الگو با فعل از مقوله‌های غیرگروهی^۷ (غیرانشعابی^۸ / واژگانی^۹) هستند و سازه‌های هم‌الگو با مفعول از مقوله‌های گروهی (انشعابی^{۱۰}) اند. یعنی یک جفت عنصر X و Y با ترتیب XY در زبان‌های دارای ترتیب غالب فعل-

1) "Some Universals of Grammar with Particular Reference to the Order of Meaningful Elements"

2) postpositional

3) adposition

4) prepositional

5) Head- dependent theory

6) Branching direction theory

7) nonphrasal categories

8) nonbranching categories

9) lexical categories

10) phrasal categories

مفعول (VO) به‌طور قابل‌توجهی بیشتر از زبان‌های با ترتیب مفعول-فعل (OV) هستند. براین‌اساس، زبان‌ها باز هم به دو صورت گرایش دارند، یکی زبان‌های راست‌انشعابی^۱ که در آن مقوله‌های گروهی پس از مقوله‌های غیرگروهی قرار می‌گیرند. دوم زبان‌های چپ‌انشعابی^۲ که در آن مقوله‌های گروهی پیش از مقوله‌های غیرگروهی ظاهر می‌شوند (Dryer, 1992, p. 87-88).

اما درباره پرسش دوم که بین عناصر دستوری چه همبستگی‌هایی وجود دارد، درایر (1992) ۲۳ نوع همبستگی ترتیب واژه‌ها را بر بنیاد داده‌های ۶۲۵ زبان از خانواده‌های زبانی گوناگون معرفی کرده‌است. دبیرمقدم (۱۳۹۳) پنج مورد آن را مبتنی بر همبستگی‌هایی می‌داند که در زبان‌های ایرانی وجود ندارد. ازاین‌رو، در این پژوهش ۱۸ مؤلفه بنا بر نظر درایر (1992) و پنج مؤلفه دیگر نیز از پایگاه داده‌های او^۳ انتخاب شده‌است. همچنین، یک مؤلفه دیگر (توالی مفعول-فعل)^۴ که درایر آن را به دبیرمقدم توصیه کرده نیز در این پژوهش لحاظ شده‌است (دبیرمقدم، ۱۳۹۳).

برخی نشانه‌ها و کوتاه‌نوشت‌های این پژوهش به شرح زیر است:

کوتاه‌نوشت‌ها			
نشانه	معنا	نشانه	معنا
+ مذ	مذکر	ش ^۱ م	اول شخص مفرد
+ مؤ	مؤنث	ش ^۲ م	دوم شخص مفرد
ج	جمع	ش ^۳ م	سوم شخص مفرد
م	مفرد	ش ^۱ ج	اول شخص جمع
		ش ^۲ ج	دوم شخص جمع
		ش ^۳ ج	سوم شخص جمع

1) right-branching languages

2) left-branching languages.

3) Matthew Dryer's Typological Database (<http://www.acsu.buffalo.edu/~dryer/database.htm>)

4) order of object and verb (OV/VO)

۲. پیشینه پژوهش

در این تحقیق سعی بر این است که ترتیب واژه‌های زبان پشتو با توجه به مؤلفه‌های بیست و چهارگانه درایر بررسی شود. در برخی آثار دستورنویسان داخلی و خارجی درباره ترتیب ارکان جمله، عبارات و ترکیب‌ها مطالعاتی صورت گرفته‌است، اما این آثار بر بنیاد چارچوب نظری خاصی نبوده، بلکه بیشتر به صورت سنتی انجام شده‌است. از میان مطالعات مذکور می‌توان از آثار مکزی^۱ و دیوید^۲ (۱۹۴۷)، پنزل^۳ (۱۹۵۵)، تگی و روبسن^۴ (۱۹۶۶)، شافیف^۵ (۱۳۵۲)، تگی (۱۹۷۸، ۱۹۷۷)، گریونبرگ^۶ (۱۹۸۷)، رشتین (۱۳۷۲)، ببرکزی (۱۹۹۹)، رابرتس^۷ (۲۰۰۰)، زیار (۱۳۸۴)، و کمال خان و بخاری (۲۰۱۲) نام برد. در پژوهش‌هایی که ذکر آن رفت کم‌وبیش به موضوع ترتیب واژه‌های زبان پشتو اشاره‌هایی شده‌است. زیار (۱۳۸۴) تنها دستورنویسی است که در دستور زبان پشتو موضوع ترتیب واژه‌های زبان پشتو را تحت عنوانی جداگانه بدون چارچوب نظری خاص بررسی کرده‌است. بقیه موارد بنابر ضرورت دستوری ترتیب واژه‌های زبان پشتو را ذکر کرده‌اند، اما تاکنون از منظر رده‌شناسی زبان درباره ترتیب واژه‌های زبان پشتو پژوهشی انجام نشده‌است.

۳. روش پژوهش

داده‌های این تحقیق بر پایه مطالعه میدانی است و بیشترین نمونه‌های آن از طریق مصاحبه با گویشوران گویش مرکزی زبان پشتو به صورت تصادفی گردآوری شده‌است. علاوه بر این، نگارنده به عنوان گویشور گویش مرکزی زبان پشتو، واژه‌هایی به داده‌های این پژوهش افزوده‌است. داده‌های این پژوهش پس از جمع‌آوری در چارچوب مؤلفه‌های بیست و چهارگانه درایر (۱۹۹۲) بررسی و نمونه‌ها و جملات به تکواژهای سازنده آن تقطیع و آوانویسی شده و معنی فارسی آن ذیل هر تکواژ ذکر گردیده‌است. در ادامه مؤلفه‌های بیست و چهارگانه زبان پشتو با زبان‌های اروپا-آسیا و همچنین زبان‌های جهان مقایسه شده‌است که نتایج آن تعیین‌کننده رده زبان پشتو است.

1) MacKenzie, D. N.

2) David, A. B.

3) Penzl, H.

4) Tagay, H. and Robson, B.

5) Shafeev

6) Grjunberg, A. L.

7) Roberts, T.

۴. رده‌شناسی ترتیب واژه‌ها/سازه‌ها در زبان پشتو

موضوع اصلی این پژوهش شامل دو زیربخش است: زیر بخش اول به بررسی مؤلفه‌های ترتیب واژه در زبان پشتو اختصاص دارد و در زیربخش دوم نتایج به دست آمده نخست با زبان‌های اروپا-آسیا و سپس با زبان‌های جهان مقایسه شده و نتایج حاصل از آن در دو جدول جداگانه ارائه شده است که در واقع وضعیت کلی ترتیب واژه‌های زبان پشتو را توصیف می‌کند.

۴.۱. بررسی ترتیب واژه‌های زبان پشتو

در این پژوهش ترتیب واژه‌های زبان پشتو چنان‌که گفته شد براساس ۲۴ مؤلفه درایر است که در ادامه شواهد هر یک از مؤلفه‌های مذکور جداگانه بررسی شده است.

مؤلفه نوع حرف اضافه

حرف اضافه^۱ اصطلاحی دستوری است که مقوله‌های دستوری پیش‌اضافه^۲ و پس‌اضافه^۳ و پیرااضافه^۴ را دربر می‌گیرد. حروف اضافه اجزای تصریف‌ناپذیر و پُرکاربرد زبانی است و به تهنائی معنی ندارند، بلکه در کنار واژه‌های آزاد به کار می‌روند و نشان‌دهنده رابطه مکانی، زمانی و علت و سبب‌اند (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳، ص ۹۸).

زبان پشتو شامل انواع حرف اضافه یعنی پیش‌اضافه پس‌اضافه و پیرااضافه است، اگرچه بحث پیرااضافه در مجموع مؤلفه‌های درایر وجود ندارد، اما به نظر می‌رسد به عنوان یک مؤلفه باید در نظر گرفته شود. این مؤلفه حتی می‌تواند به عنوان ملاک رده‌بندی زبان‌های ایرانی لحاظ شود.

تعداد پیرااضافه‌های زبان پشتو بیشتر از پیش‌اضافه‌ها و پس‌اضافه‌هاست. زیرا یک پیش‌اضافه با چندین پس‌اضافه به صورت جفت جفت، پیرااضافه‌های زبان پشتو را تشکیل می‌دهند. اما این پرسش مطرح است که حروف اضافه در زبان پشتو از نوع پیش‌اضافه است یا پس‌اضافه، زیرا از یک سو در مجموعه مؤلفه‌های درایر از مؤلفه پیرااضافه ذکر به میان نیامده است و از سویی نیز تعداد پس-اضافه‌های زبان پشتو بیشتر از پیش‌اضافه‌هاست، پس با توجه به مؤلفه نوع حرف اضافه زبان پشتو پس‌اضافه‌ای است.

1) adposition

2) preposition

3) postposition

4) circumposition

برخی از پس‌اضافه‌های زبان پشتو عبارت‌اند از: ke «در»؛ sara «با»؛ pase «پشت/به‌تعقیب»؛ pore «تا»؛ bande «بالایی»؛ sar-bera «علاوه‌بر»؛ la-para «برای»؛ kwande «مثل»؛ kəra پس‌اضافه مکانی برای «خانه»؛ la-pasa «بر سر»؛ la-lande «از زیر»؛ la-maxe «از روی»؛ wrusta «بعد»؛ tsəxa^۱ «از/از جانب»؛ prata «بدون»؛ da-nana «داخل»؛ da-bande «خارج/ بیرون»؛ sara «با/ نزدیک/ کنار»؛ sara sara «با وجود/علاوه‌بر»؛ ra-hise «به این‌سو»؛ pa-hise «به آن‌سو»؛ ta «به»؛ prəta «بدون»؛ humra «به اندازه»؛ hase «مثل آن»؛ dase «مثل این».

همچنین برخی از پیش‌اضافه‌های زبان پشتو عبارت‌اند از: pa «در/ به/ با»؛ pər «بر/ بر سر/ روی»؛ da پیش‌اضافه ملکی، مانند کسره اضافه است؛ tər «تا»؛ la «از/ با»؛ be «بدون»؛ wo «به/ برای»؛ ləka (də)^۲ «مثل»؛ sara-la «با وجود»؛ sarla مفهوم آغاز شدن.

اما پیرااضافه‌های زبان پشتو از ترکیب یک پیش‌اضافه و یک پس‌اضافه به شرح ذیل ساخته می‌شوند: pa-...-ke «در داخل»؛ pa-...-sara «با/ به‌وسیله»؛ pa-...-pase «به تعقیب/ بعد از»؛ pa-...-pore «به/ بر» که نوعی ارتباط را نشان می‌دهد؛ pər-...-bande «بر روی/ بالای»؛ pər-...-sar-bera^۳ «علاوه‌بر»؛ də-...-la-para «برای»؛ də-...-kwande «مثل»؛ də-...-kəra پیرااضافه مکانی برای خانه؛ də-...-la-pasa «بر سر»؛ də-...-la-lande «از زیر»؛ də-...-la-maxe «از طرف/ از روی/ براساس»؛ tər-...-pure «تا (مکانی)/ تا (زمانی)»؛ tər-...-wrusta «(بعد از زمان/ مکان/ شخص)؛ tər-...-tsəxa «از، به‌نسبت»؛ tər-...-prata «بدون از»؛ tər-...-də-nana «در داخل»؛ tər-...-də-bande «در خارج از/ بیرون از»؛ la-...-sara «همراهی/ با/ در نزدیک/ در کنار»؛ la-...-sara-sara «با وجود»؛ la-...-ra-hise «از زمانی/ مکانی به این‌سو»؛ la-...-tsəxa^۴ حالت منشأیی/ از تا؛ la-...-pa-hise «از زمانی/ مکانی به آن‌سو»؛ la-...-wrusta «بعد از» (زمان/ مکان)؛ la-...-prəta «بدون از»؛ be-la-...-tsəxa «به‌غیر از»؛ wo^۵-...-ta^۶ «برای»؛ wo^۵-...-humra «مثل این»؛ ləka- (də)-...-hase «مثل آن»؛ ləka- (də)-...-dase «مثل این»؛ sar-la-...-tsəxa «شروع از» (زیار، ۱۳۸۴؛ ص ۲۰۵-۲۱۱).

(۱) صورت‌های کوتاه‌شده آن na, tsə, dzne است.

(۲) در پس‌اضافه ləka گاهی də حذف می‌شود.

(۳) پس‌اضافه sar-bera یک صورت غیرمعیار barsera- نیز دارد.

(۴) ta دارای صورت‌های (la/lara) نیز است.

(۵) این پیش‌اضافه در گویش قندهار وجود دارد، اما در گویش‌های دیگر از میان رفته‌است.

(۶) (də) می‌تواند حذف شود.

مؤلفۀ توالی هستۀ اسمی و بند موصولی

بند موصولی در زبان پشتو پس از هستۀ اسمی می‌آید و آن را توصیف می‌کند. بند موصولی توسط ادات موصولی (tʃe) با بند اصلی پیوند می‌خورد که شواهد بیشتر آن به شرح زیر است:

- ۱) haḳa saṭay tʃe [kɪtab axli zma wror dɔʒ]
 است برادر از من می‌گیرد کتاب که (ادات موصولی) مرد آن
 آن مردی که کتاب می‌گیرد، برادر من است.

- ۲) zə pə kabul – pohanton ke [tʃe də hewad
 کشور (نشانه اضافه) که در دانشگاه – کابل در من
 jaw poxwanaj pohanton dɔʒ] tadrɪs kawəm.
 می‌کنم تدریس است دانشگاه قدیمی یک
 من در دانشگاه کابل، که یک دانشگاه قدیمی کشور است، تدریس می‌کنم.

- ۳) haḳa kor tʃe koranəʒ me pəke
 در آن ام (واژه‌بست) فامیل که خانه آن
 oseda xartɕ ʃəwaj dɔʒ.
 است شده فروخته زندگی می‌کرد
 آن خانه‌ای که فامیل در آن زندگی می‌کرد، فروخته شده است.

مؤلفۀ توالی مضاف و مضاف‌الیه

در زبان پشتو مضاف‌الیه همواره قبل از مضاف می‌آید و در توالی مضاف‌الیه و مضاف ترتیب غالب این است که حرف اضافهٔ də پیش از مضاف‌الیه و مضاف قرار می‌گیرد:

- ۴) zə sta qaləm ta aɽtʃa larəm.
 دارم نیاز پس اضافه (مضاف) قلم (مضاف‌الیه) از شما من
 من به قلم نیاز دارم.
- ۵) ma də Ahmad kor wər-wə-ʃəwd.
 نشان دادم-نمود تام-جهت نما احمد خانه (مضاف) (مضاف‌الیه)
 من خانهٔ احمد را به او نشان دادم.

۶)	zmuz	kalaj	şajəsta	dəj.
	(مضاف‌الیه) از ما	(مضاف) قریه	زیا	است

قریه ما زیبا است.

مؤلفه توالی صفت و مبنای مقایسه

در زبان پشتو مبنای مقایسه قبل از صفت قرار می‌گیرد، یعنی اول مبنای مقایسه و بعد از آن صفت می‌آید. مبنای مقایسه با پیش‌اضافه «از» tar ظاهر می‌شود که اغلب دارای حالت غیرفاعلی است.

۷)	Nawid	tər	Lida	lwaɽ	dəj.
	نوید	(پیش‌اضافه) از	(مبنای مقایسه) لیدا	(صفت) بلند	است

نوید از لیدا بلندتر است.

۸)	Hasan	tər	Hares	qer	zaki	dəj
	حسن	از/نسبت به	حارث	خیلی	باهوش	است
		(پیش‌اضافه)	(مبنای مقایسه)		(صفت)	

حسن نسبت به حارث خیلی باهوش‌تر است.

مؤلفه توالی فعل و گروه حرف‌اضافه‌ای

گروه حرف‌اضافه در حالت بی‌نشان قبل از فعل قرار می‌گیرد:

۹)	Nargas	pa	şar	ke	oseɟi.
	نرگس	(پیش‌اضافه)	شهر	(پس‌اضافه) به	زندگی می‌کند
	فاعل		_____ گروه حرف‌اضافه‌ای _____		فعل

نرگس در شهر زندگی می‌کند.

۱۰)	Samad	pa	pohanton	ke	tadris	kawi.
	صمد	(پیش‌اضافه) در	دانشگاه	(پس‌اضافه) در	تدریس	می‌کند
	فاعل		_____ گروه حرف‌اضافه‌ای _____		فعل	

صمد در دانشگاه تدریس می‌کند.

مؤلفۀ توالی فعل و قید حالت

قید حالت نیز در زبان پشتو قبل از فعل قرار می‌گیرد و چگونگی وقوع فعل را توصیف می‌کند:

- ۱۱) maʃum pa karara weda-fo.
 کودک پیش‌اضافه به (قیدحالت) آرام شد-خوابیده
 کودک به آرامی خوابید.
- ۱۲) haʁoy wro wro mande-wahale.
 آنها (قیدحالت تکرار) آهسته آهسته می‌دویدند
 آنها آهسته آهسته می‌دویدند.
- ۱۳) Asad pa biʁa wə-wot.
 اسد پیش‌اضافه به (قید حالت) عجله بیرون شد-نمودتام
 اسد با عجله بیرون رفت.

مؤلفۀ توالی فعل اسنادی و گزاره/مسند

فعل اسنادی فعلی است که در کنار مُسند قرار گرفته و آن را به مُسندالیه ارتباط می‌دهد و گزاره/مسند همان بخش جمله است که عمل، شرایط یا وضعیت فاعل را بیان می‌کند. در زبان پشتو گزاره/مسند قبل از فعل اسنادی قرار می‌گیرد و هر دوتای آنها (فعل اسنادی و گزاره/مسند) با فاعل جمله از لحاظ جنس و شمار مطابقت می‌کنند:

- ۱۴) haʁa saʁaʃ sowonkaj dəj.
 آن مرد معلم (مسند) است (فعل اسنادی)
 آن مرد معلم است.
- ۱۵) Xoʃhal jaw-ʃə ʃaʔer dəj.
 خوشحال خوب-یک شاعر است (فعل اسنادی)
 خوشحال یک شاعر خوب است.
- ۱۶) zamuz ostadan ɖer mehrabana di.
 از ما استادان (مسند) مهربان - خیلی اند (فعل اسنادی)
 استادان ما خیلی مهربان هستند.

مؤلفه توالی فعل کمکی خواستن و فعل بند پیرو

در زبان پشتو فعل کمکی خواستن قبل از بند پیرو می‌آید و پیش از بند پیرو آمدن نشانه موصولی *ʃe* «که» اختیاری است. همچنین، فعل خواستن در همه زمان‌ها غیر از گذشته با فاعل جمله از لحاظ شخص و شمار مطابقت دارد:

۱۷)	haɔoj	kwat-i	(ʃe)	dars	wawaj-i.
	آنها	۳ش-ج می‌خواهند	(که)	درس	۳ش-ج بخوانند
		(فعل خواستن)	(نشانه موصولی)		

آنها می‌خواهند درس بخوانند.

۱۸)	Haron	kwastal	(ʃe)	la	xalko
	هارون	می‌خواست	(نشانه موصولی) (که)	(پیش‌اضافه)	مردم
	sara	mrasta	wak-i.		
	(پس‌اضافه)	کمک	۳ش-کند		

هارون می‌خواست به مردم کمک کند.

۱۹)	zə	kwat-əm	(ʃe)	da	kɪtab	ta-ta	waxl-əm.
	من	۱ش-م می‌خواه	(که)	این	کتاب	برای-تو	۱ش-م بخر

من می‌خواهم این کتاب را برای تو بخرم.

مؤلفه توالی موصوف و صفت

صفت قبل از موصوف می‌آید و اغلب با موصوف از لحاظ جنس، شمار و حالت مطابقت دارد:

۲۰)	tor-a	daɾ-a	تابلو سیاه
	(م مؤنث)-سیاه	(م مؤنث)-تابلو	
۲۱)	dang	saɾaj	مرد قدبلند
	(م مذکر) بلند	(م مذکر) مرد	
۲۲)	tawd-a	hawa	هوای گرم
	(م مؤنث)-گرم	(م مؤنث) هوا	

مؤلفۀ توالی صفت اشاره و اسم

صفت اشاره در زبان پشتو پیش از اسم قرار می‌گیرد. صفت‌های اشاره در زبان پشتو برای فاصله‌های نزدیک، دور و دورتر صورت‌های مختلف دارند و شمار مفرد و جمع آنها دارای حالت‌های مستقیم^۱ و غیرمستقیم^۲ است.

۲۳)	daɣa	qalam	tor	dəj.
	(صفت اشاره نزدیک) این	(مذکر، اسم) قلم	(صفت) سیاه	است
				این قلم سیاه است.
۲۴)	haɣa	kɪtab	zma	dəj.
	(صفت اشاره دور) آن	(اسم) کتاب	از من	است
				آن کتاب مال من است.
۲۵)	haɣo	saɣo	daze	wakɾe.
	(صفت اشاره دورتر) آن	(اسم) مردها	شلیک	کردند
				آن مردها شلیک کردند.

مؤلفۀ توالی قید مقدار و صفت

قید مقدار کمیت صفت را بیان کند. قید مقدار پیش از صفت می‌آید:

۲۶)	ɖer	lwaɾ			بسیار بلند
	بسیار	بلند			
۲۷)	la-ɖer	lwaɾ			بسیار بلندتر
	بسیار (ادات تفضیلی)	بلند			
۲۸)	Sara	tər	Lajla	ɖera	dzwana da.
	سارا	از	لیلا	(قید مقدار) خیلی	(صفت) جوان است
					سارا نسبت به لیلا خیلی جوان است.
۲۹)	zma	mor	zaɣta-ɖera	mehrabana	da.
	از من	مادر	(قید مقدار) بسیار-زیاد	(صفت) مهربان	است
					مادر من بسیار زیاد مهربان است.

1) direct case
 2) oblique case

مؤلفه توالی فعل اصلی و فعل کمکی زمان- نمود

در زبان پشتو فعل‌های کمکی زمان- نمود بعد از فعل‌های اصلی قرار می‌گیرند. افعال کمکی زبان پشتو در زمان حال، آینده و گذشته عبارت‌اند از: wəl, fʷəl, kɾəl, kawəl, kedəl. توالی هر یک از افعال کمکی با فعل اصلی به این ترتیب است. فعل کمکی kedəl «شدن» از لحاظ معنی با فعل کمکی fʷəl «شدن» مترادف است که زمان حال، آینده و گذشته استمراری (نمود ناقص) را نشان می‌دهد. بقیه صورت‌ها در هر سه زمان از فعل کمکی fʷəl «شدن» به دست می‌آیند که نشان‌دهنده نمود کامل‌اند. ابتدا فعل کمکی kedəl «شدن» را در زمان حال بررسی می‌کنیم. مثال‌های زیر نمایانگر نمود ناقص در زمان حال است:

۳۰) zə patse-ez-əm. من بلند می‌شوم.
 ۱ش‌م- (فکمکی) می‌شو- بلند من

۳۱) zə tsarəl kez-əm. من تعقیب می‌شوم.
 ۱ش‌م- (فکمکی) می‌شو تعقیب من

در دو نمونه فوق می‌بینیم که -ez- و -kez-، دو صورت فعل کمکی kedəl «شدن»، در جمله معلوم و مجهول نمود ناقص را نشان می‌دهند و هر دو بعد از فعل اصلی آمده‌اند. در مثال ۳۰ فعل به صورت (patse-ez-əm) آمده‌است، که patse- «برخاستن» فعل اصلی است و -ez- فعل کمکی نمود ناقص زمان حال است که بعد از فعل اصلی قرار گرفته‌است، و -əm شناسه اول شخص مفرد. در مثال ۳۱ نیز tsarəl فعل اصلی و -kez- فعل کمکی نمود ناقص و -əm شناسه اول شخص مفرد است. فعل کمکی kedəl «شدن» در زمان آینده نیز مثل زمان حال صورت‌های استمراری (نمود ناقص) را نشان می‌دهد، و بعد از فعل اصلی می‌آید:

۳۲) zə ba patse-ez-əm. من بلند خواهم شد.
 ۱ش‌م- (فکمکی) می‌شو- بلند (ادات آینده‌ساز) من

۳۳) zə ba tsarəl kez-əm. من تعقیب خواهم شد.
 ۱ش‌م- (فکمکی) می‌شو تعقیب (ادات آینده‌ساز) من

فعل کمکی *kedəl* «شدن» در زمان گذشته به *ked-* یا *-ed-* تبدیل می‌شود و استمرار (نمود ناقص) را نشان می‌دهد:

۳۴) *zə* *patse-ed-əm.* من بلند می‌شدم.
من ۱ش-م- (فکمکی) می‌شد-بلند

۳۵) *zə* *tsarəl* *ked-əm.* من تعقیب می‌شدم.
من ۱ش-م- (فکمکی) می‌شد تعقیب

می‌بینیم که در نمونه ۳۴ فعل معلوم و در نمونه ۳۵ فعل مجهول است که هر دو نمود ناقص زمان گذشته را نشان می‌دهند و فعل کمکی زمان-نمود بعد از فعل اصلی آمده‌است.

kawəl «کردن» فعل کمکی متعدی است و تمام صیغه‌های زمان حال و آینده با آن ساخته می‌شود. در زمان گذشته فقط صیغه‌های گذشته استمراری، گذشته تام و گذشته احتمالی با آن ساخته می‌شود. نمونه‌های حال استمراری:

۳۶) *zə* *Asad* *poxla* *kaw-əm.*
من ۱ش-م- (فکمکی) می‌کن آشتی
من اسد را آشتی می‌کنم. / من با اسد آشتی می‌کنم.

۳۷) *zə* *Asad* *pats-aw-əm.*
من ۱ش-م- (فکمکی) می‌کن-بلند
من اسد را بلند می‌کنم.

در زمان آینده نیز فعل کمکی زمان-نمود (*kawəl* «کردن») بعد از فعل اصلی می‌آید. نمونه‌های استمراری (نمود ناقص) آن به این ترتیب است:

۳۸) *zə* *ba* *Asad* *poxla* *kaw-əm.*
من ۱ش-م- (فکمکی) می‌کن آشتی اسد ادات آینده‌ساز
من اسد را آشتی خواهم کرد. / من با اسد آشتی خواهم کرد.

۳۹) *zə* *ba* *Asad* *pats-aw-əm.*
من ۱ش-م- (فکمکی) می‌کن-بلند اسد ادات آینده‌ساز
من اسد را بلند خواهم کرد.

گفتنی است نمود تام در زمان آینده در یکی از گویش‌های زبان پشتو (گویش وردک) رایج است.

۴۰)	zə	ba	nasihat	wə-kaw- əm.
	من	ادات آینده‌ساز	نصیحت	۳ش‌م-(فکمکی) کرد-نمود تام

من نصیحت خواهم کرد.

در زمان گذشته نیز فعل کمکی زمان-نمود kawəl «کردن» بعد از فعل اصلی می‌آید. گذشته استمراری (نمود ناقص):

۴۱)	ma	nasihat	kawl-u.
	(حالت غیرفاعلی) من	نصیحت	۳ش‌م-(فکمکی) می‌کرد

من نصیحت می‌کردم.

گذشته مطلق (نمود تام):

۴۲)	ma	nasihat	wə-kawl-u.
	(حالت غیرفاعلی) من	نصیحت	۳ش‌م-(فکمکی) کرد-نمود تام

من نصیحت کردم.

فعل کمکی kɾəl «کردن» با فعل کمکی kawəl هم‌معنی است و تمام صیغه‌های زمان حال، آینده و گذشته با آن ساخته می‌شود. گفتنی است زمان حال استمراری اغلب با فعل کمکی kawəl ساخته می‌شود، اما در برخی کتاب‌های دستوری زبان پشتو شواهدی از صورت استمراری با فعل kɾəl «کردن» آمده که احتمالاً وابسته به یکی از گویش‌های زبان پشتو (منطقه وردک) بوده است:

۴۳)	zə	kar	kɾ-əm.	من کار می‌کنم.
	من	کار	۱ش‌م-می‌کن	

حال مطلق (نمود تام):

۴۴)	zə	kar	wə-kɾ-əm.	من کار بکنم.
	من	کار	۱ش‌م-بکن-نمود تام	

نمونه‌های زمان آینده فعل کمکی *ktəl* به قرار زیر است.

آینده استمراری:

۴۵)	zə	ba	kar	kt-əm.	من می‌خواهم کار کنم.
	من	ادات آینده‌ساز	کار	اشم-می‌کن	

آینده مطلق (نمود تام):

۴۶)	zə	ba	kar	wə-kt-əm.	من کار خواهم کرد.
	من	ادات آینده‌ساز	کار	اشم-کن-نمود تام	

در زمان گذشته نیز فعل کمکی *ktəl* «کردن» کاربرد دارد که بعد از فعل اصلی می‌آید. گذشته استمراری (نمود ناقص):

۴۷)	ma	kar	kt-əl-u.	من کار می‌کردم.
	من	کار	ش۳ - نشانه گذشته - (فعل کمکی) کرد	

گذشته مطلق (نمود تام):

۴۸)	ma	kar	wə-kt-əl-u.	من کار کردم.
	من	کار	ش۳ - نشانه گذشته - (فعل کمکی) کرد	

fwəl «شدن» فعل کمکی لازم است که به‌غیر از حال استمراری و گذشته استمراری تمام صیغه‌های حال، آینده و گذشته با آن ساخته می‌شود. همه صورت‌های مطلق (نمود تام) فعل لازم در زمان حال با فعل کمکی *fwəl* «شدن» ساخته می‌شود و تمام صورت‌های غیراخباری آن با فعل کمکی *fwəl* «شدن» صرف می‌شود. نمونه صورت مطلق (نمود تام) در زمان حال:

۴۹)	zə	wlaɽ	f-əm.	من بروم (تحت اللفظ: من رفته شوم).
	من	رو	اشم- (فکمکی «شدن») شو	

۵۰)	tə	wlaɽ	f-e.	تو بروی (تحت اللفظ: تو رفته شوی).
	تو	رو	اشم- (فکمکی «شدن») شو	

صورت‌های مجهول در زمان حال مطلق (نمود تام) با فعل کمکی *fwal* «شدن» صرف می‌شود، یعنی صورت‌های اخباری و غیراخباری مجهول با فعل کمکی *fwal* «شدن» به کار می‌رود. اما صورت‌های مجهول و غیراخباری (انشایی) آن بیشتر قابل فهم هستند (رشتین، ۱۳۷۲، ص ۳۴۳).

شرطی: *f-əm.* *wə- tsarəl* *zə* *kə* ۵۱)
 اشم- (فکمکی) شو تعقیب- نمود تام من اگر

اگر من تعقیب شوم.

آرزویی: *f-əm.* *wə- tsarəl* *zə* *kə/ke* ۵۲)
 اشم- (فکمکی) شو تعقیب- نمود تام من کاش

کاش من تعقیب شوم.

ترتیب فعل لازم کمکی *fwal* «شدن» در زمان آینده نیز مانند زمان حال است. صورت لازم و مطلق (نمود تام) زمان آینده با فعل کمکی *fwal* «شدن» ساخته می‌شود و تمام صورت‌های غیراخباری مطلق (نمود تام) با فعل کمکی *fwal* «شدن» صرف می‌شود. نمونه صورت مطلق (نمود تام):

f-əm. *wə- tsarəl* *ba* *zə* ۵۳)
 اشم- (فکمکی) شو تعقیب- نمود تام ادات آینده ساز من

من تعقیب خواهم شد.

صورت‌های مطلق زمان حال و آینده بیشتر در نمونه‌های غیراخباری قابل تطبیق هستند، برای مثال در صورت توانشی:

f-əm! *wə- tsarəlaɟ* *ba* *zə* ۵۴)
 اشم- (فکمکی) شو (فعل توانشی) تعقیب- نمود تام ادات آینده ساز من

من تعقیب کرده خواهم توانست! یعنی، من خواهم توانست تعقیب کنم!

صورت‌های گذشته فعل کمکی *fwal* «شدن» به شرح ذیل است. نمونه ذیل نشان‌دهنده ماضی مطلق (نمود تام) است:

f-w-əm. *wə- tsarəl* *zə* ۵۵)
 اشم- (فکمکی) شد تعقیب- نمود تام من

من تعقیب شدم.

گذشته تمنائی:

۵۶)	kaʃke	zə	tsarəl- ʃəwaj	waj-əm.
	کاش	من	(صفت مفعولی) فعل کمکی شدن-تعقیب	فعل کمکی تمنائی- بود
کاش من تعقیب شده بودم.				

از مبحث فوق دریافته‌ایم که زبان پشتو در زمان‌های حال، آینده و گذشته از افعال کمکی استفاده می‌کند و فعل کمکی زمان-نمود پس از فعلی اصلی قرار می‌گیرد.

مؤلفه توالی ادات استفهام و جمله

در زبان پشتو، ادات استفهام خاصی وجود ندارد، بلکه جمله‌های استفهامی بله/خیر با تغییر آهنگ جمله ساخته می‌شود. زبان پشتو ادات استفهام aja «آیا» را از زبان فارسی وام گرفته است که در آغاز جمله می‌آید:

۵۷)	aja	taso	polis	xabar-kaʃi	wo?
	آیا	شما	پلیس	کرده-خبر	بود
آیا شما پلیس را خبر کرده بودید؟					

۵۸)	aja	halta	baran	warizi?
	آیا	آنجا	باران	می‌بارد
آیا آنجا دارد باران می‌بارد؟				

مؤلفه توالی پیرونمای بند قیدی / حرف ربط قیدی و بند

پیرونمای بند قیدی / حرف ربط قیدی در زبان پشتو پیش از بند می‌آید:

۵۹)	kəla-ʃe	Tehran	ke	baran	wəʃi
	وقتی‌که	تهران	در (پس‌اضافه)	باران	ببارد
	hawa	qera-ʃa	lagezi.		
	هوا	خوب-خیلی	می‌چسبد		

وقتی‌که در تهران باران ببارد، هوا خیلی خوب می‌چسبد (... بسیار دلچسب می‌شود).

در جمله ۵۹ kəla-ʃe «وقتی که» حرف ربط قیدی است که پیش از بند آمده‌است.

۶۰)	har	kəla-ʃe	dar-tləm	taso	ta
	هر	وقتی که	۱ش م- می آمد	شما	به
	?ahwal	dar-kawam			
	خبر	۱ش م- می دهد			

هر وقتی که آمدم، به شما خبر می‌دهم.

در نمونه ۶۰ har kəla-ʃe «هر وقتی که» حرف ربط قیدی است که قبل از بند قرار گرفته‌است.

۶۱)	kəla-ʃe	Asfahan	ta	warased-əm
	که- وقتی	اصفهان	به (پس اضافه)	۱ش م- رسید
	pohanton	ta	dz-əm.	
	دانشگاه	به (پس اضافه)	۱ش م- می رو	

وقتی که به اصفهان رسیدم، (مستقیم) به دانشگاه می‌روم.

در مثال ۶۱ نیز حرف ربط قیدی kəla-ʃe «وقتی که» است که پیش از بند قرار گرفته‌است.

مؤلفه توالی حرف تعریف و اسم

در زبان پشتو برای حرف تعریف معرفه نشانه خاصی وجود ندارد، ولی برای حرف تعریف نکره yaw «یک» به کار می‌رود. حرف تعریف نکره در زبان پشتو قبل از اسم قرار می‌گیرد:

۶۲)	yaw	dzwakman	saɾay	ra-rawan	dəy.
	یک (نکره‌ساز)	قوی	مرد	آمدن- (جهت نما)	است

یک مرد قوی در حال آمدن است.

۶۳)	yaw	spor	pa	ʃaʔakəy	sara	ter	ʃo.
	یک (نکره‌ساز)	سوار	به (پیش اضافه)	سرعت	به (پس اضافه)	رد	شد

یک سوار به سرعت (از اینجا) رد شد.

همان‌طور که گفتیم، برای بیان مفهوم معرفه نشانه خاصی وجود ندارد، بلکه مفهوم معرفه با صفت اشاره بیان می‌شود. صفت اشاره در زبان پشتو برای نزدیک، دور و دورتر صورت‌های مختلفی دارد (نک: ۱۰.۱.۴):

۶۴)	daḵa	kitab	me	waxist.
	(معرفه) این (اشاره به نزدیک)	کتاب	واژه‌بست ۱ ش م	خرید
	این کتاب را خریدم.			

۶۵)	haḵa	sarj	ra-sara	mrasta	wakṛa.
	(معرفه) آن (ضمیر اشاره به دور)	مرد	با من	کمک	کرد
	آن مرد به من کمک کرد.				

مؤلفۀ توالی فعل و فاعل

چنان‌که در غالب زبان‌های جهان معمولاً فاعل پیش از فعل می‌آید، در زبان پشتو نیز فاعل پیش از فعل قرار می‌گیرد. بیشتر نمونه‌هایی که در مباحث پیشین ارائه شد گواه بر این مطلب است، اما برای تصریح بیشتر به نمونه زیر توجه کنید:

۶۶)	zə	šowandzi	ta	dzəm.
	(فاعل) من	مدرسه	(پس‌اضافه) به	(فعل) می‌روم
	من به مدرسه می‌روم.			

مؤلفۀ توالی عدد و اسم

در زبان پشتو عدد قبل از معدود خود قرار می‌گیرد و همچنین عدد با معدود خود از لحاظ جنس و شمار مطابقت می‌کند:

۶۷)	jaw	kitab	یک کتاب
	(عدد اصلی) یک	(مفرد) کتاب	
	dwa	kitab-una	دو کتاب
	(عدد اصلی) دو	ها (جمع) کتاب	

طبقه سوم	puɽ	drejam
	طبقه	(عدد ترتیبی) سوم
چهار چهار سرباز	sarteri	tsalor- tsalor
	سربازان	(عدد توزیعی) چهار-چهار

مؤلفه توالی وند زمان- نمود و ستاک فعل

در افعال زبان پشتو wə- پیشوند زمان-نمود است و با ستاک فعل نمود تام می‌سازد. به عبارت دیگر، اگر از نمود تام پیشوند wə- را حذف کنیم به نمود ناقص تبدیل می‌شود. علاوه بر این، برخی افعال ساده زبان پشتو با افزودن پسوند əl- ستاک گذشته تشکیل می‌شود، نمونه‌های ذیل پیشوند نمود تام wə- و پسوند گذشته ساز əl- را نشان می‌دهد که به ترتیب قبل و بعد از ستاک می‌آیند:

۶۸)	zə	ba	lamana	wə-gand-əm.
	(ضمیر) من	ادات آینده ساز	دامن	۱ش م-می دوز-نمود تام
				من دامن خواهم دوخت.

۶۹)	ma	lamən-a	gand-əl-a.
	(حالت غیرفاعلی) من	۳ش م مؤ- دامن	۳ش م مؤ- گذشته نما-می دوخت
			من دامن می‌دوختم.

۷۰)	ma	lamən-a	wə-gand-əl-a.
	(حالت غیرفاعلی) من	۳ش م مؤ- دامن	۳ش م مؤ- گذشته نما-دوخت-نمود تام
			من دامن دوختم.

با توجه به نمونه‌های فوق درمی‌یابیم که ستاک گذشته افعال باقاعده از ستاک حال با افزودن پسوند ماضی ساز əl- به دست می‌آید و نمود تام آن از نمود ناقص با اضافه کردن پیشوند wə- ساخته می‌شود. نشانه ماضی/ پسوند گذشته ساز əl- معمولاً به افعال در شمار اول و دوم شخص ماضی افزوده می‌شود و اگر این نشانه از آن حذف شود، با صورت‌های زمان حال یکسان می‌گردد. از این دسته افعال، ماضی سوم شخص مفرد مذكر هیچ‌گاه نشانه گذشته əl- نمی‌گیرد، بلکه به صورت بی‌قاعده به دست می‌آید. اما صورت‌های سوم شخص مؤنث در گرفتن نشانه ماضی ساز əl- آزادند،

یعنی می‌توانند این نشانه را بگیرند و یا نه، برای آگاهی بیشتر در این باره به صرف سه‌گانه فعل *taɽ-* «بستن/گره زدن» نگاه کنید:

دارم می‌بندم	<i>taɽ-əm</i>	حال (نمود ناقص)	۷۱)
۱ش م_ می‌بند			
ببندم	<i>wə- taɽ-əm</i>	حال (نمود تام)	
۱ش م_ می‌بند-نمود تام			
خواهم بست	<i>ba taɽ-əm</i>	آینده (نمود ناقص)	
۱ش م_ می‌بند ادات آینده‌ساز			
خواهم بست	<i>ba wə- taɽ-əm</i>	آینده (نمود تام)	
۱ش م_ بست -نمود تام ادات آینده‌ساز			
داشت من را می‌بست ^۱ .	<i>taɽ-əl-əm.</i>	گذشته (نمود ناقص)	
۱ش م_ گذشته‌ساز-بستن			
من را بست.	<i>wə- taɽ-əl-əm.</i>	گذشته (نمود تام)	
۱ش م_ گذشته‌ساز-بستن-نمود تام			

بنابراین با توجه به نمونه‌های مذکور به این نتیجه می‌رسیم که *wə-* در هر سه زمان به‌عنوان پیشوند نمود تام قبل از ستاک فعل قرار می‌گیرد که حذف آن نمود ناقص را به دست می‌دهد. همچنین، *ba* ادات آینده‌ساز پیش از فعل می‌آید. اگر ادات آینده‌ساز *ba* حذف شود، فعل جمله زمان حال خواهد بود. سرانجام اینکه *-əl-* وند گذشته‌ساز است که بعد از ستاک فعل قرار می‌گیرد و برای صیغه اول شخص و دوم شخص به کار می‌رود، اما برای سوم شخص مفرد مذکر هیچ‌گاه استفاده نمی‌شود و درباره سوم شخص مؤنث اختیاری است. در نهایت از تحلیل صورت گرفته به این نتیجه می‌رسیم که پیشوند نمود تام قبل از ستاک فعل و پسوند زمان گذشته‌ساز بعد از ستاک فعل قرار می‌گیرد، بنابراین در مقایسه زبان پشتو با زبان‌های اروپا-آسیا هر چهار خانه را انتخاب می‌کنیم.

(۱) در زمان گذشته مطابقه با مفعول صورت می‌گیرد.

مؤلفه توالی اسم و تکواژ آزاد ملکی

در زبان پشتو تکواژ آزاد ملکی (me «مال من»؛ de «مال تو»؛ ye «مال او/ مال ایشان»؛ mo/u «مال ما/ مال شما») در شکل ضمایر متصل (واژه‌بست) بعد از اسم در جایگاه دوم ظاهر می‌شود. این نوع تکواژها را، به دلیل آنکه به اسم متصل نمی‌شوند و به فاعل جمله ارجاع می‌دهند، می‌توان تکواژ آزاد نامید.

۷۲)	kitab	=me	کتابم
	کتاب	(واژه‌بست ۱ ش م ملکی) ام	
	kitab	=de	کتابت
	کتاب	(واژه‌بست ۲ ش م ملکی) ات	
	kitab	=ye	کتابش
	کتاب	(واژه‌بست ۳ ش م ملکی) اش	
	kitab	=mu	کتابمان
	کتاب	(واژه‌بست ۱ ش ج ملکی) مان	
	kitab	=mu	کتابتان
	کتاب	(واژه‌بست ۲ ش ج ملکی) تان	
	kitab	=ye	کتابشان
	کتاب	(واژه‌بست ۳ ش ج ملکی) شان	

مؤلفه توالی فعل اصلی و فعل (های) کمکی با معنی توانستن

افعال کمکی با معنی توانستن در زبان پشتو قبل از فعل اصلی می‌آیند:

۷۳)	zə	kawəlay-ɸəm	taso	wə-win-əm.
	من	۱ ش م-می-توان	شما	۱ ش م- دیده- نمود تام
				من می‌توانم شما را ببینم.
۷۴)	Ahmad	kawəlay-ɸi	gowandzi	ta wlaɸ-ɸi.
	احمد	۳ ش م-می‌توان	مدرسه	۳ ش م- برو (پس اضافه) به
				احمد می‌تواند به مدرسه برود.

- ۷۵) duy wə-kawəlay-ɸw-əl luba wa-gaɸ-i.
آنها ۳ش-بیر-نمودتام بازی ۳ش-ج-توانستن-نمودتام
آنها توانستند بازی را ببرند.

مؤلفه توالی متمم‌نما و جمله متمم

در زبان پشتو ɸe نقش متمم‌نما را بر عهده دارد و قبل از بند متمم/پیرو می‌آید:

- ۷۶) zə poh-eɹ-əm ɸe haɤa zyarkaša dəj.
من ۳ش‌م‌م‌ذ است زحمت‌کش او که ۱ش‌م-(ف‌کمکی) می-دان من
من می‌دانم که او زحمت‌کش است.

- ۷۷) tə na pohede ɸe zə pa
تو (نفی) نه می‌دانستی که من در (پیش‌اضافه)
sowandzi ke yəm.
مدرسه در هستم
تو نمی‌دانستی که من در مدرسه هستم.

- ۷۸) haɤa saɹi hatsa wa-kɹa ɸe la
آن مرد سعی کرد-نمودتام که (پیش‌اضافه) با
muz sara mrəsta wə-kɹi.
ما (پس‌اضافه) با کمک کند-نمودتام
آن مرد سعی کرد که به ما کمک کند.

مؤلفه حرکت پرسش‌واژه

در زبان پشتو پرسش‌واژه‌ها در جمله جایگاهی ثابت ندارد و لزوماً در آغاز جمله قرار نمی‌گیرد:

- ۷۹) tsok ra-rawan dəj?
کی دارد می‌آید؟
کی آمدنی-جهت‌نما (به اینجا) است

- ۸۰) Ahmad **tferta** daj? احمد کجا هست؟
 احمد کجا است
- ۸۱) zma kitab de **tfə¹** ta war-ki? دادی-نمودتام
 از من کتاب واژه‌بست کی (پس‌اضافه) به
 (ضمیر) ۲ش م (حالت غیرفاعلی) به
 کتاب من را به کی دادی؟

مؤلفه توالی مفعول و فعل

در زبان پشتو مفعول صریح گروهی پیش از فعل و بند مفعولی پس از فعل می‌آید. نمونه‌هایی از مفعول گروهی که پیش از فعل قرار می‌گیرد:

- ۸۲) zə kitab lwal-əm. من کتاب می‌خوانم.
 من (مفعول) کتاب ۱ش م-می‌خوان
- ۸۳) ma² kitab wə-lwast-ə. من کتاب خواندم.
 من (مفعول) کتاب ۱ش م-خوان-نمودتام

مثال مفعول صریح بندی پس از فعل:

- ۸۴) zə pohez-əm tfe haʔa yaw یک
 من ۱ش م-میدان که او یک
- mehraban suwonkay daj. است
 مهربان معلم
- من می‌دانم که او معلمی مهربان است.
- ۸۵) zdakawonki hatsa wəkɾa tfe poštane dɯwab kɾi. کند
 دانش‌آموز سعی کرد که پرسش‌ها جواب کند
- دانش‌آموز سعی کرد که به پرسش‌ها جواب بدهد.

(۱) حالت اصلی آن tsok «کی» است، که در زمان حال به کار می‌رود.

مؤلفه توالی وند منفی ساز و نهی ساز و ستاک فعل

در پشتو وند منفی ساز -na- و نهی ساز -ma- پیش از ستاک فعل قرار می‌گیرند:

۸۶)	zə	duɖəj	na-	-xor-	-əm.
	من	غذا	(وند منفی ساز)	(ستاک فعل) خور	اشم

من غذا نمی‌خورم.

۸۷)	ma	duɖəj	wə-	-na-	-xwaɽ-	-a.
	من	غذا	نمودتام	(وند منفی ساز)	(ستاک گذشته) خورد	اشم مؤ

من غذا نخوردم.

ادات نهی -ma- با فعل امر به کار می‌رود و به‌طور کلی پیش از ستاک فعل می‌آید. فعل امر در شمار مفرد به تکواژ -a- و در شمار جمع به تکواژ -əy- ختم می‌شود.

۸۸)	ma-xor-a!	نخور!
	اشم-خور- وند نهی	
	ma-lik-a!	ننویس!
	اشم-نویس- وند نهی	
	ma-dz-a!	نرو!
	اشم-رو- وند نهی	

۴.۲. توصیف وضعیت رده‌شناختی زبان پشتو براساس مؤلفه‌های ترتیب واژه‌ها

بررسی ترتیب واژه‌های زبان پشتو بر بنیاد مقاله درایر (۱۹۹۲) تحت عنوان «همبستگی‌های ترتیب واژه گرینبهرگی» انجام شد. درایر در مقاله مذکور ۲۳ همبستگی ترتیب واژه را معرفی کرده‌است، اما بررسی‌ها نشان داد که پنج مورد از آنها مبتنی بر مؤلفه‌هایی است که در زبان پشتو مصداق ندارند، بنابراین آن پنج مؤلفه در بررسی ترتیب واژه‌های زبان پشتو لحاظ نشد. اما ۱۸ مورد دیگر آن در زبان پشتو عبارت‌اند از: (۱) نوع حرف اضافه؛ (۲) توالی هسته اسمی و بند موصولی؛ (۳) توالی مضاف و مضاف‌الیه؛ (۴) توالی صفت و مبنای مقایسه؛ (۵) توالی فعل و گروه حرف اضافه‌ای؛ (۶) توالی فعل و قید حالت؛ (۷) توالی فعل اسنادی و گزاره/مسند؛ (۸) توالی

فعل خواستن و فعل بند پیرو؛ ۹) توالی موصوف و صفت؛ ۱۰) توالی صفت اشاره و اسم؛ ۱۱) توالی قید مقدار و صفت؛ ۱۲) توالی فعل اصلی و فعل کمکی زمان-نمود؛ ۱۳) توالی ادات استفهام و جمله؛ ۱۴) توالی پیرونمای بند قیدی/حرف ربط قیدی و بند؛ ۱۵) توالی حرف تعریف و اسم؛ ۱۶) توالی فعل و فاعل؛ ۱۷) توالی عدد و اسم؛ ۱۸) توالی وند زمان-نمود و ستاک فعل.

علاوه بر ۱۸ مؤلفه فوق پنج مؤلفه دیگر از پایگاه داده‌های درایر و همچنین از اطلاعاتی که درایر در اختیار دبیرمقدم قرار داده بود، انتخاب شد. این پنج مؤلفه در زبان پشتو به شرح ذیل اند: ۱) توالی اسم و تکواژ آزاد ملکی؛ ۲) توالی فعل اصلی و فعل‌های کمکی با معنی «توانستن»؛ ۳) توالی متمم‌نما و جمله متمم؛ ۴) جایگاه پرسش‌واژه/ادات استفهام؛ ۵) توالی وند منفی‌ساز و ستاک فعل. همچنین، مؤلفه‌ای دیگر که عبارت است از توالی مفعول-فعل از کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی (دبیرمقدم، ۱۳۹۳) انتخاب شد. در نتیجه ترتیب واژه‌های زبان پشتو بر بنیاد ۲۴ مؤلفه فوق بررسی شد. درایر (۱۹۹۲) برای هر یک از مؤلفه‌هایی که ذکر آن رفت جدولی جداگانه ارائه نموده و در این جدول‌ها زبان‌های جهان را به شش منطقه جغرافیائی تقسیم کرده‌است. زبان پشتو متعلق به جغرافیای اروپا-آسیاست، پس مؤلفه‌های فوق نخست با جغرافیای اروپا-آسیا بررسی شد و سپس با ستون جمع آن که زبان‌های جهان را نشان می‌دهد. نتایج حاصل از بررسی مؤلفه‌ها در جدول شماره ۱ و ۲ نمایش داده شده‌است:

در جدول شماره ۱ هر ستون (به‌جز شماره ۲۳) با توجه به وضعیت گروه زبان‌های آسیا-اروپا در ستون‌های ۱-۳ و ۳-۲۳ علامت‌گذاری شده‌است. درباره ستون شماره ۲۳ (توالی مفعول و فعل) یادآور می‌شود که این مؤلفه را درایر به دبیرمقدم توصیه کرده، به همین دلیل برای آن جدول ارائه نشده‌است. اما از آنجاکه در زبان پشتو مفعول اسمی پیش از فعل و مفعول بندی پس از آن قرار می‌گیرد، در جدول ۱ و ۲ خانه‌های قوی علامت‌گذاری شده‌است. برای مثال در مورد مؤلفه ۳ که ترتیب مضاف و مضاف‌الیه را نشان می‌دهد، نخست باید ترتیب مضاف و مضاف‌الیه را معلوم کنیم که در زبان پشتو مضاف‌الیه قبل از مضاف می‌آید. در قدم دوم به ستون مؤلفه ۳ مراجعه می‌کنیم که چهار ترتیب در آن ذکر شده‌است، اما فقط دو ترتیب آن (فعل پایانی و مضاف‌الیه-مضافه) و (فعل میانی و مضاف‌الیه-مضاف) مربوط به وضعیت زبان پشتو می‌شود.

در قدم سوم قوت هر دو ترتیب را در ستون آسیا-اروپا مشاهده می‌کنیم که عدد بالایی قوت و عدد پائین ضعف را نشان می‌دهد، مثلاً در فعل پایانی مضاف‌الیه-مضاف بیشترین عدد ۲۱ است که این عدد در جفت «فعل پایانی مضاف-مضاف‌الیه» عدد ۳ است، در نتیجه زبان پشتو با ترتیب (مضاف‌الیه-مضاف) فعل پایانی قوی محسوب می‌شود. در مقابل، در جفت فعل میانی و مضاف‌الیه-مضاف این عدد ۴ و در فعل میانی و مضاف-مضاف‌الیه عدد ۵ است. پس با توجه به ترتیب مضاف‌الیه-مضاف و با در نظر داشت عدد ۲۱ زبان پشتو فعل پایانی قوی و با در نظر داشت عدد ۴ فعل میانی ضعیف است که طبق آن در جدول شماره ۱ در ستون ۳ فعل پایانی قوی و فعل میانی ضعیف علامت‌گذاری شده‌است.

به این ترتیب همه ستون‌های جدول شماره ۱ علامت‌گذاری می‌شود. در پایان تعداد علامت‌های هر ردیف در ستون اخیر با هم جمع می‌شود. وقتی بخواهیم وضعیت مؤلفه‌ها را با زبان‌های جهان مقایسه کنیم همین ستون آخر را در نظر می‌گیریم و هر مؤلفه را طبق توضیحاتی که در بالا ارائه شد با ستون آخر هر جدول می‌سنجیم. در جدول شماره ۱ که زبان پشتو با زبان‌های منطقه آسیا-اروپا مقایسه شده‌است، ستون جمع این جدول نشان می‌دهد که زبان پشتو تمایل به فعل پایانی قوی دارد و همچنین جدول شماره ۲ در مقایسه با زبان‌های جهان نشان می‌دهد که گرایش زبان پشتو بین زبان‌های فعل پایانی قوی و فعل میانی قوی مساوی است.

۵. نتیجه‌گیری

مقایسه مؤلفه‌های زبان پشتو با گروه زبان‌های اروپا-آسیا نشان داد که تعداد مؤلفه‌های فعل پایانی نسبت به تعداد مؤلفه‌های فعل میانی بیشتر است، یعنی زبان پشتو در هشت مورد ویژگی‌های زبان‌های فعل پایانی قوی و در هفت مورد دیگر ویژگی‌های زبان‌های فعل میانی قوی را دارد. بررسی داده‌های ترتیب واژه‌ها نشان می‌دهد که زبان پشتو با توجه به هفت مؤلفه دیگر هم فعل پایانی قوی و هم فعل میانی قوی را دارد، یعنی در هفت مؤلفه ذکر شده این وضعیت با هم مساوی است. جدول ۱ همچنین نشان می‌دهد که زبان پشتو در یک مورد (مؤلفه ۱۸) بین رده فعل پایانی قوی و فعل میانی قوی وضعیت بینابین دارد، زیرا هر چهار صورت آن در زبان پشتو وجود دارد. آخرین ستون جدول ۱ نشان می‌دهد که زبان پشتو در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا دارای ۱۶ مؤلفه زبان‌های رده فعل پایانی قوی و ۱۵ مؤلفه زبان‌های رده فعل میانی قوی است، یعنی فعل پایانی قوی در یک مؤلفه بیشتر از فعل میانی قوی است که تمایل زبان پشتو را به رده فعل پایانی قوی نشان می‌دهد.

با مقایسه جدول ۱ و ۲ می‌بینیم که زبان پشتو در مقایسه با زبان‌های جهان در پنج مورد تفاوت دارد. مؤلفه ۲، توالی هسته اسمی و بند موصولی، در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا فعل پایانی ضعیف و فعل میانی قوی است، اما این مؤلفه در رابطه با زبان‌های جهان فعل پایانی قوی و فعل میانی قوی است. مؤلفه ۹، توالی موصوف و صفت، در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا فعل پایانی قوی و فعل میانی قوی است، اما این مؤلفه در رابطه با زبان‌های جهان فعل پایانی ضعیف و فعل میانی ضعیف است. مؤلفه ۱۵، توالی حرف تعریف و اسم، در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا فعل پایانی قوی و فعل میانی قوی است، اما در مقایسه با زبان‌های جهان فعل پایانی ضعیف و فعل میانی قوی است. همچنین، در مؤلفه ۱۷، توالی عدد و اسم، در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا فعل پایانی قوی و فعل میانی قوی است و در مقایسه با زبان‌های جهان در جدول‌هایی که از سوی درایر (1992) ارائه شده است، سه صورت دارد (فعل پایانی قوی ۵۲، فعل پایانی ضعیف ۵۲ و فعل میانی قوی ۵۳). در این مقایسه، اعداد ۵۲ نشان می‌دهد که این دو ترتیب با هم مساوی‌اند. مؤلفه ۱۹، توالی اسم و تکواژ آزاد ملکی، در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا فعل پایانی ضعیف و فعل میانی ضعیف است، اما در مقایسه با زبان‌های جهان فعل پایانی ضعیف و فعل میانی قوی است. نهایتاً از مقایسه جدول ۱ و ۲ معلوم می‌شود که زبان پشتو در مقایسه با زبان‌های جهان در پنج مورد متفاوت و در ۱۹ مورد دارای اشتراک است.

منابع

- دیرمقدم، محمد (۱۳۹۳)، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران، سمت.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ توصیفی نحو، تهران، علمی.
- رشتین، صدیق‌الله (۱۳۷۲)، پشتو گرامر، ترجمه سید محی‌الدین هاشمی، پیشاور، یونیورسیتی بُک ایجنسی.
- زیار، مجاور احمد (۱۳۸۴)، پشتو پشویه، کابل، دانش.
- شافیف، د. ا. (۱۳۵۲)، د پشتو ژبی لند گرامر، ترجمه دولت محمد لودین، جلال آباد، ختیز.
- نیازی، رفیع‌الله (۱۴۰۱)، د آریایی ژبو نسی څېړنه، کابل، اکادمي علوم.
- Babrazkai, F. (1999, doctoral dissertation), Topics in Pashto Syntax, University of Hawai'i at Manoa, Linguistic Retrieved from: <https://www.proquest.com/openview/863ee4d747acb61427db0b8cea1ce11/1?cbl=18750&diss=y&pq-origsite=gscholar>.
- Dryer, M. (1992), "The Greenbergian Word Order Correlations", *Language*, vol. 68, no. (1), pp. 81-138.
- _____ (2007), "The Branching Direction Theory of Word Order Correlations Revisited" in S, Scalise, Magni and Bisetto (eds.), *Universals of Language Today*, pp. 185-209.
- Greenberg, J. H. (1963), "Some Universals of Grammar with Particular Reference to the Order of Meaningful Elements", in J. Greenberg (ed.), *Universals of Language*, pp. 73-113.
- _____ (1974). *Language Typology* (a Historical and Analytic overview), Paris, Mouton.
- Grjunberg, A. L. (1987), *An Outline of the Grammar of the Afghan Language* (Pashto), Leningrad, Nauka.
- Hawkins, J. A. (1983), *Word Order Universal* (Quantative Analyses of Linguistic Structure), Academic Press.
- Jakobson, R. (1941), *Kindersprache, Aphasia Und allgemeine Lautgesetz*, Uppsala.
- _____ (1941), *Les Lois Phoniques du lange enfantin et Leur place dans la phonologie generale*, Mouton, The Hague.
- Khan, M. K. and N. H. Bukhari (2012), "SOV Word Order in Pashto (Optimality theoretic analysis)", *Kashmir Journal of language Research*, Retrieved 30 June 2012 from: <https://www.thefreelibrary.com/SOV+Word+Order+in+Pashto%3a+Optimality+Theoretic+Analysis.-a0336521225>
- MacKenzie, D. N. and A. B. David (1947), "Pashto", In B, Comrie (3 ed.), *The World's Doctoral dissertation Major Language*. pp. 470- 495.
- Penzl, H. (1955), *A Grammar of Pashto* (A Descriptive Study of the Dialect of Kandahar, Afghanistan), Trans. Mohammad-alrahim Elham, Kabol, Danesh.
- Roberts, T. (2000, doctoral dissertation), *Clitics and Agreement*, America Massachusetts Institute of Technology (MIT).

- Tegey, H. (1977, doctoral dissertation), *The Grammar of Clitics (Evidence from Pashto and Other Language)*, Washington D.C, Center for applied linguistics. University of Illinois at Urbana-Champaign, linguistics Department, Retrieved from: <https://www.proquest.com/openview/59299302edd87603bed6c957b79560b5/1.pdf?pq-origsite=gscholar&cbl=18750&diss=y>
- _____ (1978), "Ergativity in Pashto (Afghani)", *Pashto Quarterly*, no. 1, 3.
- Tegey, H. and R. Barbera (1996), *A Reference Grammar of Pashto*, Washington D. C., Center for Applied Linguistics.

References

- Sources are in Persian unless otherwise specified.
- Dabir-Moqaddam, Mohammad (2014), *Typology of Iranian Languages*, Tehran, Samt.
- Niyazi, Rafiollah (2022), *A Comparative Study of Aryan Language*, Kabul, The Academy of Sciences.
- Rasekh-Mahand, Mohammad (2014), *A Syntactic Descriptive Dictionary*, Tehran, Elmi.
- Reshtin, Sadiqollah (1993), *A Grammar of Pashto*, Trans. Seyyed Mohiuddin Hashemi, Peshavar, University Book Agency.
- Shafeev, D. A. (1973), *Short Grammar of Pashto Language*, Trans. Dowlat-Mohammad Ludin, Jalal Abad, Khatiz.
- Zyar, Mojawar-Ahmad (2005), *Pashto Grammar*, Kabul, Danish.

ارسال: ۱۴۰۵/۲/۸

پذیرش: ۱۴۰۵/۵/۳

doi 10.22034/nf.2026.579711.1527

عوامل حالت در ی و چگونگی ترتیب نحوی آنها در صرف اسم بلوچی امروز

موسی محمودزهی* (دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه ولایت، ایرانشهر، ایران)

چکیده: اسم در زبان‌های ایرانی باستان، در هشت حالت نهادی، رایبی، بایی، آزی، وابستگی، برایی، دری، ندایی صرف می‌شده است. بررسی تاریخی زبان‌های ایرانی از دوره باستان به دوره میانه تا امروز نشان می‌دهد که با گذشت زمان تغییراتی در نوع عوامل حالات صرفی اسم و نیز دلالت آنها روی داده است. مثلاً در زبان فارسی نشانه‌های صرف اسم به عواملی متممی از نوع حروف اضافه تغییر کرده است. در این میان، زبان بلوچی، از زبان‌های ایرانی نوسم شمال غربی، نشانه‌های حالت‌های صرف اسم را با استفاده از عوامل خاصی می‌نمایاند. در این پژوهش، عوامل صرف اسم فقط در حالت دری با روشی توصیفی مورد بررسی قرار گرفته است. در پاسخ به این پرسش که عوامل حالت دری در بلوچی امروز کدام‌اند و ترتیب نحوی آنها در همراهی با اسم معمول چگونه است، یافته‌ها نشان می‌دهد که این عوامل شامل یک تکواژ وابسته به صورت پسوند -ā- و سیزده حرف اضافه و قید به صورت تکواژ مستقل است. سیزده حرف اضافه ساده یا مرکب و قید که بنابر مورد در موضع پیش یا پس از اسم و همراه یا بدون پسوند -ā- به کار می‌روند، عبارت‌اند از: andar, tah, tōk, ma, ma tah, myān, darmyān, nyām, myanjīn, be, lāp, šam, tal. تنوع این عوامل بیشتر تابع تنوع گویشی زبان بلوچی است و چهار عامل ā, tah, tōk, ma - پُرکاربردترند.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی، زبان بلوچی، صرف اسم، عوامل حالت دری، ترتیب نحوی.

* m.mahmoudzahi@velayat.ac.ir

۱. مقدمه

واژه‌های یک زبان می‌توانند قاموسی یا نقش‌نما باشند (Tajvidi, 2005, p. 3) و با گذشت زمان، ممکن است فرایندهای زیر را از سر بگذرانند: (۱) تغییر شکل دهند و به صورت‌های متفاوت درآیند؛ (۲) خود را به عنوان جزئی در ترکیبات و مشتقات واژه‌های دیگر به صورت اصلی و یا تغییر یافته نشان دهند؛ (۳) نقش اصلی را به واژه‌های دیگری بدهند و خود در نقشی ثانوی به کار روند. این فرایندها نشان می‌دهد که هر واژه در زبان سرگذشتی دارد و می‌تواند در زنجیره کلام در همبستگی با واژه‌های دیگر نقش‌های مختلف بیابد.

نغزگوی کهن (۱۴۰۴، ص ۱۰۳) در تعریف صرف می‌گوید: «صرف در وهله اول ناظر بر ساخت درونی واژه‌هاست که آیا ساده هستند یا مرکب، و در وهله دوم نشان آن است که واژه‌ها قاموسی‌اند یا دستوری». بنابراین، مطابق تعریف وی، در وهله اول صرف در دستور زبان به معنی تغییر صورت یک واژه در زنجیره کلام به صورت‌های دیگر براساس مقولات مطابقتِ شخص، شمار، جنس، زمان، نمود و امثال آن است. باید گفت در فرایند تصریف ممکن است تغییر معنی روی دهد و یا معنی بدون تغییر باقی بماند. برای مثال، اگر فعلی از اول‌شخص مفرد به دوم‌شخص مفرد، در زبانی مانند فارسی از *mī-rav-am* به *mī-rav-ī* تغییر صورت دهد هم از نظر تصریف و هم معنی تغییر کرده‌است. اما اگر در همین زبان، ساخت تصریفی جمله‌ای مانند *be man goft* به *ma-rā goft* تغییر یابد صورت *be man* به *ma-rā* تغییر یافته، اما معنی جمله تغییر نکرده‌است.

در میان غیرمتخصصان بحث تصریف فعل و موضوعات مربوط به آن مانند تغییر شخص، شمار، زمان، وجه و نمود امری آشناست، اما تصریف اسم و حالت‌های آن غریب به نظر می‌رسد. باید گفت در زنجیره کلام زبان‌های تصریفی مانند برخی از زبان‌های ایرانی، هر کدام از اجزای کلام اعم از فعل، اسم، صفت، قید، و حتی حروف و ضمایر هم می‌توانند تغییر صورت دهند و هم بر حسب مورد دچار تغییر معنا شوند. داوری و خاوری (۱۳۹۳، ص ۲۹۱) در تعریف نظام حالت می‌گویند: «نظامی است که بر اساس آن اسم‌ها، ضمایر و وابسته‌های اسم چون صفات و تعریف‌کننده‌ها به سبب رابطه‌ای که با هسته دارند، نشانه می‌گیرند. این نظام در سطح بند رابطه اسم با فعل و در سطح عبارت رابطه اسم با پیش‌اضافه، پس‌اضافه یا اسمی دیگر را نشانه‌گذاری می‌کند».

در این مقاله، تصریف اسم در زبان بلوچی، یکی از زبان‌های شناخته‌شده ایرانی، در یکی از حالات تصریفی به نام حالت دری^۱ مدنظر است که در بلوچی امروز کاربرد نسبتاً چشمگیر و متنوعی دارد. این حالت در زبان بلوچی به میزان بالایی بیانگر مفهوم مکانی است. گفتنی است اسم از دوره باستان تا امروز در زبان‌های ایرانی به عنوان یک معمول^۲، در پیوستگی با عواملی مانند پسوندها و حروف اضافه، در یکی از هشت حالت تصریفی نهادی، مفعولی صریح/زایی، مفعول‌های اضافی، بایی، برایی، ازی، دری و حالت ندایی صرف می‌شده است (ابوالقاسمی، ۱۴۰۲، ص ۲۳). بعضی از زبان‌های ایرانی نو و از جمله بلوچی هنوز آثاری از حالات تصریفی دوره‌های پیشین زبان‌های ایرانی را با تکواژهای وابسته و یا مستقل نشان می‌دهند.

مقاله بر این فرض استوار است که زبان بلوچی امروز ضمن حفظ بعضی از ویژگی‌های حالت‌نمایی زبان‌های ایرانی باستان، برای تصریف اسم در حالت دری تا حد زیادی از تأثیر زبان‌های دیگر، اعم از ایرانی و غیرایرانی، در امان مانده و کمتر دستخوش تغییرات حاصل از تماس‌های زبانی شده و تقریباً راه مستقل تاریخی خود را پیش گرفته و تا به امروز رسیده است. پرسش آن است که بلوچی کنونی چگونه از روش حالت‌نمایی دری برای نشان دادن رابطه نحوی یک اسم در پیوستگی با نشانه‌های وندی و واژه‌های مستقل استفاده می‌کند تا مفهوم مکان‌نمایی را بیان کند.

مطالعه عوامل دری در صرف اسم بلوچی از آن جهت اهمیت دارد که این عوامل به صورت‌های نسبتاً متنوع در بلوچی امروز کاربرد دارند و می‌توانند در مطالعات زبانی و گویشی زبان‌های ایرانی و به‌ویژه زبان بلوچی مفید باشند. در اهمیت زبان بلوچی برای مطالعه زبان‌های ایرانی، آگنس کورن آورده است که علی‌رغم مطالعات علمی نسبتاً کمی که بر روی زبان بلوچی انجام گرفته است، این زبان هم در زمینه مطالعات ایرانی و هم زبان‌شناسی تاریخی از اهمیت شایانی برخوردار است (Korn, 2005, p. 17). از سوی دیگر، می‌توان در خصوص تعیین اصالت ایرانی یا قرصی بودن این عوامل، روند تغییر یا ثبات معنایی و همچنین روند معیارسازی آنها در زبان بلوچی به پژوهش پرداخت. داده‌های این مقاله بیشتر از بلوچی گویش مرکزی بلوچستان ایران است. گویش مورد مطالعه از آن جهت اهمیت دارد که در بلوچستان ایران تقریباً قابل فهم‌ترین گویش برای تمامی بلوچان

1) locative case

۲) در اینجا، منظور از معمول همان اسمی است که عامل دری به آن وابسته می‌شود و مجموع عامل و معمول در حالت وابستگی (genitive) بیانگر معنای مکانی است.

است. چنانچه پدیده‌ای زبانی درباره گویش این حوزه مورد مطالعه قرار گیرد، تقریباً، هم برای گویش‌های شمالی (سَرحدی) و هم جنوبی (مَکُرانی)^۱ مصداق دارد و به بلوچی معیار نزدیک‌تر است. گویش مورد مطالعه از گروه غربی گویش‌های بلوچی است که در مناطقی مانند ایرانشهر، بَمپور و سرباز رایج است.

مقوله عاملیت برخی از وندها و واژه‌های مستقل، یکی از مباحث مهم در ساخت نحوی زبان‌های ایرانی و از جمله بلوچی است و در مطالعاتی مانند گویش‌شناسی، رده‌بندی و معیارسازی زبان، آموزش زبان و فرهنگ‌نویسی اهمیت دارد. به همین دلیل تحقیق در موضوع حاضر هدف این مقاله در نظر گرفته شده است.

تا کنون مطالعه‌ای تخصصی با تأکید بر عوامل حالت دری، مطابق با رویکرد این مقاله به صورت مستقل انجام نشده است. اما در آثار علمی موجود، به صورت بسیار پراکنده اشاره‌هایی به جنبه عمومی حالت‌نمایی دستوری در زبان بلوچی شده است. در هر حال، محتوای کلی هفت منبع زیر تا حدی مرتبط با موضوع این مقاله است.

- فیلیپونه^۲ (1996)، در کتابی تخصصی، مدل‌های فضایی و اصطلاحات مرتبط با مفاهیم مکانی را در زبان بلوچی توصیف کرده که بیشتر از هر پژوهشی به این مقاله مرتبط است.
- محمودزهی (۱۳۷۷)، در رساله دکتری خود تحت عنوان «مقایسه زبان بلوچی با زبان‌های ایرانی باستان — اوستایی و فارسی باستان»، در دو فصل صرف و نحو، به‌طور مختصر به حالات کلی صرف اسم و ترتیب واژگان در بلوچی امروز در تطبیق با زبان‌های ایرانی باستان پرداخته است.
- کورن (2005, p. 331-337)، در کتابی تخصصی، به اختصار به توصیف حالات صرف اسم، حروف اضافه و قید در زبان بلوچی امروز پرداخته است.
- سبزه‌علیپور و ایزدی‌فر (۱۳۹۳)، در مقاله‌ای با نام «نظام حالت‌نمایی در گویش تاتی خلخال» تمام حالت‌های اسامی خاص و عام و ضمائر شخصی و ملکی و اسامی خویشاوندی را بررسی کرده‌اند. از آنجا که تاتی و بلوچی هر دو در رده زبان‌های ایرانی شمال غربی قرار می‌گیرند، بخش‌هایی از مقاله مذکور با این مقاله مرتبط است.

(۱) دو گویش سَرحدی و مَکُرانی در بلوچستان ایران از شناخته‌شده‌ترین گویش‌های بلوچی هستند.

- داوری و خاوری (۱۳۹۳) «نظام حالت در گویش سمنانی» را از جنبه تحول آن از باستان (در فارسی باستان) تا امروز (در گویش سمنانی) مورد بررسی قرار داده‌اند و معتقدند که گویش سمنانی امروز ویژگی حالت را به دو صورت صریح یا فاعلی و غیرصریح یا غیرفاعلی بیان می‌کند.
 - حسن‌دوست (۱۳۹۳)، در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ریشه ایرانی اکثر حروف اضافه و قیدهای عامل دری ذکر شده در این مقاله را آورده‌است.
 - جهان‌دیده (۱۳۹۶)، در فرهنگ بلوچی - فارسی، معنی تمام حروف اضافه و قیدهای عامل دری را همراه با مثال‌هایی ذکر کرده‌است.
- داده‌ها از دو منبع فلیپونه (1996) و جهان‌دیده (۱۳۹۶) گردآوری شده و بخشی را نیز نگارنده به عنوان گویشور ۶۵ ساله بلوچ از گفتار مردم عامه در حوزه بلوچستان مرکزی (ایران‌شهر و اطراف آن) بدان افزوده‌است. در این مقاله، مثال‌های ۱۴ عامل حالت دری در بلوچی در قالب ۲۲ جمله با واج‌نگاری و ترجمه فارسی ذکر شده‌است. همچنین، عوامل و معمول‌ها در این مثال‌ها تکرارنگاری شده و با خط ایتالیک نمایش داده شده‌اند. در قسمت داده‌ها به ویژگی‌های گویشی خاص نیز اشاره می‌شود. پس از ارائه داده‌ها، در قسمتی جداگانه، به توصیف آنها پرداخته می‌شود. در نهایت، مباحث در قالب یک جدول ارائه شده‌است.

۲. بحث و بررسی

با توجه به گستردگی گویش‌های زبان بلوچی که دبیرمقدم (۱۳۹۲، ص ۲۲۱) برخی از آنها را در حد یک زبان مستقل می‌داند، رده‌بندی دقیق زبان بلوچی در میان زبان‌های ایرانی تا حدی دشوار است. اغلب صاحب‌نظران بلوچی را در گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی جای می‌دهند؛ همان رده‌ای که پارتی میانه در آن قرار داشته‌است (الفن‌باین ۱۳۸۳، ص ۵۸۱). همچنین، بلوچی برخی از ویژگی‌های زبان‌های ایرانی جنوب غربی را نیز نشان می‌دهد (Jahani, 2001, p. 59).

عوامل حالت دری در بلوچی بیشتر به صورت حرف اضافه یا قید متجلی می‌شوند. به نظر راسخ‌مهند (۱۳۹۳، ص ۹۸)، حرف اضافه اصطلاحی دستوری است که مقوله‌های دستوری پیش‌اضافه، پس‌اضافه و پیرااضافه را شامل می‌شود. حرف اضافه با کاربرد فراوان، بدون اینکه خود صرف شود و یا به تنهایی معنی داشته باشد، در کنار واژه‌های آزاد به کار می‌رود و نشان‌دهنده روابط مکانی، زمانی، و علت و

سبب است. درباره سابقه تاریخی حروف اضافه به عنوان عامل حالات صرفی، از ایرانی باستان تا امروز، ابوالقاسمی (۱۴۰۲، ص ۲۷) چنین اظهارنظر کرده است: «حروف اضافه ایرانی باستان عامل هستند و غالباً هر کدام عامل بیش از یک حالت هستند. حروف اضافه در ایرانی باستان هم پیش از معمول خود می آیند و هم پس از آن»، و می افزاید: «در فارسی میانه، حروف اضافه هم به صورت پیش واژه به کار رفته و هم به صورت پس واژه. در فارسی دری را همیشه به صورت پس واژه به کار می رود. حروف اضافه دیگر غالباً به صورت پیش واژه به کار می روند» (همان، ص ۲۳۷).

چنگیزی (۱۴۰۰، ص ۶۳-۶۴) درباره ساخت اختصاصی حالت دری و ارتباط آن با قید مکان آورده است که از آنجا که ساخت های حالت دری غالباً در مفهوم مکانی به کار می روند، حالت های دری اسم ها، صفت ها و ضمائر می توانند در مفهوم قید هم به کار روند. عوامل حالت دری در بلوچی امروز به دو صورت دیده می شوند: (۱) با نشانه تکواژی پسوند *-ā*، (۲) با حروف اضافه ساده یا مرکب و قید در موضع پیشین یا پسین نسبت به معمول. اکنون شواهدی از هر کدام از موارد یادشده در واحد جمله، همراه با توضیحات مختصر، ذکر می شود. یادآوری می شود کتبه نوشت های مقاله به این شرح است: پ.ح.د: پسوند حالت دری؛ پ.ح: پسوند حالت؛ ع.د: عامل دری؛ ن.م: نشانه مضاف الیه.

۱.۲. داده ها

تکواژ مقید *-ā*^۱

۱. *čokk hamōdān lōg-ā² neštag.* ۱. بچه همان جا در خانه نشسته است.

نشسته پ.ح.د. - خانه همان جا بچه

۲. *čokk hamōdān lōg-ā ent.* ۲. بچه همان جا در خانه است.

است پ.ح.د. - خانه همان جا بچه

(۱) این نشانه بازمانده پسوندی حالت نما از ایرانی باستان یا میانه است.

(۲) در تمام مثال ها واژه های *lōg*، *dawār*، *ges* به معنی «خانه» است. این واژه اسم است و در مثال ها عامل حالت دری پیش یا پس از آن ایتالیک نوشته شده است.

حرف اضافه، قید و اسم در موضع پیش یا پس از معمول

این عوامل شامل ۱۳ مورد به شرح زیر است:

andar, tah, tōk, ma, myān, nyām, ma tah, myānjīn, darmyan, be, lāp, šam, tal.

بعضی از حروف اضافه، قیدها و اسم‌های بالا و معمول آنها، در کاربرد نحوی، بر حسب مورد ممکن است پسوند ā- را بگیرند.

andar

۳. بچه در خانه نشسته است.
 3. čokk lōg-ay andar-ā neštag.
 نشسته پ.ح.ع.د. ن.م. -خانه بچه

عامل andar همواره پس از معمول به حالت مضاف می‌آید و پسوند ā- می‌گیرد. تکواژ ay- بعد از عامل یا معمول نشانه اضافه است.

یادآوری: در شواهد بعدی، تکواژ ay- و گونه‌های دیگر آن به صورت e- و ī- نشانه اضافه هستند و از توضیح دوباره آنها خودداری می‌شود.

tah

۴. بچه در خانه نشسته است.
 4. čokk tah dawār-(ā) neštag.
 نشسته (پ.ح.) -خانه ع.د. بچه

۵. بچه در خانه نشسته است.
 5. čokk dawār-ay tah-ā neštag.
 نشسته پ.ح.ع.د. ن.م. -خانه بچه

در نمونه اول، عامل tah پیش از معمول dawār آمده و پسوند ā- به معمول به حالت اختیاری اضافه شده است. این حرف اضافه در میان بلوچ‌های مرو در ترکمنستان به صورت ta/te رایج است. در زبان بلوچی سرحد و سراوان در ایران نیز رایج است (Filippone, 1996, p. 203). در گویش‌های جنوبی tōk جای آن را می‌گیرد.

tōk

۶. بچه در خانه نشسته است.
 6. čokk lōg-ay tōk-ā neštag.
 نشسته پ.ح.ع.د. ن.م. -خانه بچه

در شمار اندکی از گویش‌ها ترکیب *tōk-e lōg* رایج است. در مطالعه‌ای آماری که تیم فارل^۱ سال ۱۹۹۰ در میان بلوچ‌های کراچی انجام داده‌است، نسبت کاربرد *tōk* به *tah*، ۱۴۱ به ۱۴ است.

ma

۷. *čokk ma lōg-(ā) neštag*. بیچه در خانه نشسته‌است.

نشسته (پ.ح.)-خانه ع.د. بیچه

کارینا جهانی (Jahani, 2019, p.109) صورت معیار این حرف اضافه را در زبان بلوچی *mān* ذکر کرده‌است که این گونه بیشتر در بلوچی جنوبی در بلوچستان پاکستان رایج است.

myān

۸. *may gappān-ī myān-ā dawrī kort*. میان سخنان ما پرید.

کرد پرش پ.ح.-ع.د.ن.م.-سخنان مالِ ما

نشانه اضافه بعد از مضاف در شمار جمع به صورت *-ī* ظاهر می‌شود.

nyām

۹. *mard dīwān-ay nyām-ā neštagat*. مرد میان جلسه نشسته بود.

نشسته بود پ.ح.-ع.د.ن.م.-جلسه مرد

ma tah

۱۰. *čokk ma tah lōg-(ā) neštag*. بیچه در خانه نشسته‌است.

نشسته (پ.ح.)-خانه ع.د. بیچه

این عامل با این ساخت در برخی گویش‌ها در حوزه شهرستان مهرستان و تا اَبتر^۲ در حوزه ایرانشهر کاربرد دارد.

myānjīn

۱۱. *čokk myanjīn-e lōg-(ā) neštag*. بیچه در وسط خانه نشسته‌است.

نشسته (پ.ح.)-خانه ن.م.-ع.د. بیچه

1) Tim Farrel

۲) تلفظ این جاییام در گویش محلی Apter است.

۱۲. *čokk lōg-ay myānjīn-ā neštag.* بچه در وسط خانه نشسته است.
 نشسته پ. ح. - ع. د. ن. م. - خانه بچه

darmyān

۱۳. *manī brāt kōhān-ī darmyān-ā lōgē bastag.* برادرم میان کوه‌ها خانه‌ای ساخته است.
 بسته خانه‌ای پ. ح. - ع. د. ن. م. - کوه‌ها برادر مالِ من

darmyān بیشتر در گویش‌های جنوبی در سواحل دریای عمان از کراچی تا چابهار رایج است.

lāp

۱۴. *čokk lōg-ay lāp-ā neštag.* بچه در خانه نشسته است.
 نشسته پ. ح. - ع. د. ن. م. - خانه بچه

۱۵. *čokk lāp-e lōg neštag.* بچه در خانه نشسته است.
 نشسته خانه ن. م. - ع. د. بچه

از نظر اجزاء کلام، واژه *lāp* واژه‌ای قاموسی از نوع اسم به معنی «شکم» است. این عامل با این کاربرد غالباً در برخی گویش‌ها در حوزه شهرستان‌های لاسار و فَنُوج^۱ کاربرد دارد. *lāp* در بعضی گویش‌ها مانند مری و بُگتی و جاسکی به صورت *lāf* رایج است.

be

۱۶. *zahg be ges-ā neštag.* بچه در خانه نشسته است.
 نشسته پ. ح. - خانه ع. د. بچه

این حرف اضافه بیشتر در حوزه سَرحدّ کاربرد دارد. گاهی این *be* برای تأکید همراه با *tah-ā* می‌آید. مانند: *zahg be ges-ay tah-ā neštag*: بچه داخل خانه نشسته است.

(۱) تلفظ این جابنم در گویش محلی Pannōč است.

šam

۱۷. آبادی ما میان کوه‌هاست.
17. may molk *kōhān-ī šam-(ā)* ent.
است (پ.ح.) -ع.د. ن.م. -کوه‌ها آبادی مالِ ما
۱۸. آبادی ما میان کوه‌هاست.
18. may molk *šam-e kōhān* ent.
است کوه‌ها ن.م. -ع.د. آبادی مالِ ما

tal

۱۹. داخل کتاب را نگاه کن.
19. *ketāb-ay tal-ā bečār*.
نگاه کن پ.ح. -ع.د. ن.م. -کتاب
۲۰. داخل کتاب را نگاه کن.
20. *tal-e ketāb-ā bečār*.
نگاه کن پ.ح. -کتاب ن.م. -ع.د.
۲۱. قلم لای کتاب است.
21. *kalam tal-e ketāb* ent.
است کتاب ن.م. -ع.د. قلم
۲۲. قلم لای کتاب است.
22. *kalam ketāb-ay tal-(ā)* ent.
است (پ.ح.) -ع.د. ن.م. -کتاب قلم

۳. تحلیل و توصیف شواهد

تکواژ صرفی *-ā* یکی از بازمانده‌های اختصاصی صرف اسامی در حالت دری در زبان ایرانی باستان بوده‌است که به صورت اصلی و یا با تغییراتی در بعضی از زبان‌های ایرانی امروز مانند بلوچی دیده می‌شود. گُرن (2005, p. 331-332) تکواژ حالت‌نمای *-ā* را برای صرف حالت غیرمستقیم در زبان بلوچی امروز آورده‌است و می‌گوید: حالت صرف غیرمستقیم برای عامل جملات کُنایی^۱ و مفعول‌های مستقیم و غیرمستقیم، و همراه با حرف اضافه در نقش دری به کار می‌رود. برای آگاهی بیشتر از حالت‌نمای *-ā* به‌ویژه در صرف حالت دری به صورت $ayā = ai + ā$ در زبان فارسی باستان که از خویشاوندان زبان بلوچی است، نک: مولایی، ۱۳۹۸، ص ۶۳.

1) ergative

مطابق با فرهنگ بلوچی - فارسی^۱ (نک: جهان‌دیده، ۱۳۹۶)، برای ۱۰ مورد از حروف اضافه و اسامی و قیده‌های سیزده‌گانه معانی چندگانه‌ای آمده‌است. برای مثال، برای واژه *lāp* (لاپ) سیزده معنی حقیقی و مجازی ذکر شده‌است که فقط معانی شماره ۳ و ۴ با مفهوم دری مرتبط هستند (جهان‌دیده، ۱۳۹۶، ص ۲۰۹۶-۲۰۹۷). در این قسمت، مطابق با منبع مذکور، برای ۱۰ حرف اضافه اسم و قیده‌های ده‌گانه فقط معانی ای ارائه می‌گردد که به حالت دری مرتبط است. *andar* «درون، اندرون، داخل» (همان، ص ۱۸۱)، *tah* «درون، داخل» (همان، ص ۷۶۵)، *tōk* «میان یا وسط جایی یا چیزی، درون، داخل» (همان، ص ۷۶۲)، *ma* حرف اضافه برابر با «در» در زبان فارسی (همان، ص ۲۳۱۱)، *myān* «میان، وسط، فاصله زمانی یا مکانی دوجیز، درون، داخل» (همان، ص ۲۳۲۷)، *nyām* «میان، وسط، مرکز جایی، وسط محدوده‌ای از زمان» (همان، ص ۲۴۲۷)، *myānjīn* «میانجی، وسط و میان جایگاهی، واسطه، فاصله میان دو چیز یا دو مکان» (ص ۲۳۲۷)، *lāp* «داخل، درون، وسط، میان چیزی» (همان، ص ۲۰۹۷)، *šam* «میان چیزی، میانه، لا، فاصله میان دوجیز» (همان، ص ۱۶۵۲)، *tal* «لای چیزی، درون، میانه، وسط دو یا چند چیز» (همان، ص ۷۲۹). جهان‌دیده سه قید و حرف اضافه *be*، *darmyān* و *ma tah* را که به نظر می‌آید جنبه غیرمعیار (گویشی) دارند، در فرهنگ خود نیآورده‌است.

به طور خلاصه، شواهد مطرح‌شده از سوی فیلیپونه (1996, p. 203-205) در شش مورد به این شرح است: برای معنی دری، *tah/tah* بیشتر از همه عوامل دیگر در بلوچستان شناخته شده‌است، به جز در بلوچی شرقی (Filippone, 1996, p. 203). در گویش‌های بلوچی شرقی از *andarā* تحت تأثیر اردو استفاده می‌شود (ibid, p. 205). *tah* و *tōk* که بیشتر در بلوچی معیار رایج هستند، با *h* و یا بدون آن در پایان واژه، در بلوچی مرو در ترکمنستان کاربرد دارد (ibid, p. 203). در بلوچی شرقی (میان قبایل بگتی و مری) صورت‌های *nyām*، *lāfā*، *nyāmā*، *əndərā* رایج است (ibid, p. 204). *lāp* در کراچی با بسامد اندک و فقط در میان بزرگسالان به کار می‌رود (ibid, p. 203).

مطابق با فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (نک: حسن‌دوست، ۱۳۹۳)، ریشه تاریخی بعضی از حروف اضافه، اسامی و قیده‌های سیزده‌گانه به شرح زیر است: *andar*: فارسی باستان: *antar* «در میان، داخل» (همان، ص ۲۹۲): *tah*: فارسی میانه: *tah* (همان، ص ۹۲۳): *tōk*: فارسی میانه: *tūk* «خمیدگی، لا، چین، تا»؛ ظاهراً از ریشه *tau-* «خماندن، کج کردن، تا کردن» (همان، ص ۹۲۲)؛

۱) در حال حاضر این فرهنگ معروف‌ترین و جامع‌ترین فرهنگ بلوچی به فارسی است.

mayān/miyān: فارسی میانه: «میان، وسط»؛ اوستایی: maiḍya-, maiḍyāna- «میان» (همان، ص ۲۶۷۶)؛ be: فارسی باستان: patiy، اوستایی: paiti (همان، ص ۵۴۲)؛ tal: احتمالاً مرتبط با واژه دل، برای ریشه واژه «دل» (نک: حسن دوست، ۱۳۹۳، ص ۱۳۳۵-۱۳۳۷). لازم به ذکر است که در فرهنگ مزبور از ریشه واژه šam سخنی به میان نیامده است. در اینجا فرض بر آن است که آنچه ریشه این واژه‌ها در زبان‌هایی مانند فارسی باستان، فارسی میانه و اوستایی در نظر گرفته شده است، برای بلوچی نیز صادق است.

ریشه واژه lāp به درستی معلوم نیست. در گویش گورانی lam به معنی «شکم» است. این واژه هم در بلوچی غربی و هم شرقی رایج است. در گویش شرقی و گویش کراچی به صورت lāf ظاهر می‌شود و به صورت متممی lāfā به معنی «داخل / درون» است. حالت غیرمستقیم lāp-ā به صورت حرف اضافه پسین به معنی «در» در بعضی گویش‌ها رایج است (Korn, 2005, p. 295). به نظر می‌آید واژه lāp در بلوچی همان است که در زبان‌هایی مانند گورانی به صورت lām, loem، lama، و در کردی به صورت lām دیده می‌شود (حسن دوست، ۱۳۸۹، ص ۴۲۷). از قول شفاهی یکی از اهالی گیلان در گویشی از گیلکی این واژه به صورت lāv رایج است.

شواهد نشان می‌دهد که همه این عوامل ریشه ایرانی دارند و از عاملی مانند واژه داخل که از عربی به فارسی راه یافته است، در بلوچی خبری نیست. جالب آنکه واژه در که اصالت ایرانی دارد و در فارسی امروز برای نشان دادن حالت دری به کار می‌رود، به تنهایی برای نشان دادن حالت دری در بلوچی استفاده نمی‌شود، اما صورت‌های ترکیبی آن در واژه‌هایی مانند darmyān، andar مورد استفاده قرار می‌گیرد. جالب‌تر آنکه برای متضاد حالت دری از قید darā «بیرون» استفاده می‌شود. به نظر می‌آید که با گذشت زمان در نقش اصلی خود را که نشان حالت دری است از دست داده و به نقش ثانویه خود که در آن در به معنی قسمت بیرونی خانه است، منتقل شده است.

تکواژ dar/darī غالباً به جایی اشاره دارد که در آنجا انبوهی از درخت و سبزه و امثال آن وجود دارد، مانند darī-kaḥūr, darī-gaz، به ترتیب در معانی جایی که در آنجا انبوهی از درخت گز، گهور و خارِشتر وجود دارد. در این مثال‌ها، این تکواژ به نحوی نشانگر عامل دری است.

فعل‌های مرکبی که mān عنصر غیرفعلی آنهاست، می‌توانند تا حدی نشان حالت دری باشند، مانند mān dārag «آتش در چیزی انداختن»، mān gelīšag «در جایی گیر کردن».

نمونه‌های lāp و šam, tal در بلوچی را می‌توان برابر با این جمله‌های فارسی دانست: پهلوی من نشسته بود، یک بنز از روبه‌رو آمد تو شکم ما. نغزگوی کهن (۱۴۰۴، ص ۱۶۰) دلیل استفاده از این‌گونه واژه‌ها را در چنین کاربردی ملموس‌تر بودن محیط مادی نسبت به محیط انتزاعی قلمداد می‌کند. به اعتقاد وی، موارد عینی پایه‌ای می‌شوند برای موارد ذهنی و همین امر موجب تغییر زبانی می‌گردد. اندام بدن اولین چیزهای عینی هستند که بشر از زمان تولد با آنها آشنا می‌شود. بنابراین، برای موارد انتزاعی‌تر از نام آنها استفاده می‌کند. به همین دلیل نام اعضای بدن حرف اضافه قرار می‌گیرند و معنی جهتی پیدا می‌کنند، مانند شانه جاده، لب حوض، سر کوچه. در شناخت بشری، مکان بسیار عینی‌تر از زمان است (همان، ص ۲۴). در واقع، اثر فرایند دستوری‌شدگی در این حالت دستوری دیده می‌شود. برای نمونه واژه‌های lāp «شکم» و šam «فاصله» (عوامل شماره‌های ۱۲ و ۱۳) که پیش‌تر واژه‌های قاموسی از نوع اسم بوده‌اند، اکنون در این حالت دستوری به واژه‌های نقش‌نما تبدیل شده‌اند. این پدیده از طریق آنچه که نغزگوی کهن (۱۴۰۴، ص ۱۶۲) آن را بسط استعاری می‌نامد، روی داده‌است. در این فرایند با بسط استعاری نام یکی از اعضای بدن lāp «شکم» و یک مؤلفه هندسی šam «فاصله»، در ساخت‌های خاصی در مقام حرف اضافه به کار رفته‌اند.

عوامل سیزده‌گانه یادشده ممکن است در بافت‌های نحوی دیگر در معنی غیردری هم به کار روند. مثلاً be در سَرَحَدّی، علاوه بر حالت دری، بیانگر مفهوم «الحاق و اتصال» نیز هست، برای مثال: be ges-ā ke rastēn, nomāzēn kort: به خانه که رسیدیم، نماز خواندیم.

هر کدام از سیزده حرف اضافه یا قیده‌های مزبور در ترکیب یا اشتقاق با تکواژهای دیگر ممکن است معنی دری را با خود داشته باشند یا آن را از دست بدهند. برای نمونه، بعضی از آنها با کلمه^۱ gwar- ترکیب شده و جهت را نشان می‌دهند، مانند tah gwar-ā, tōk gwar-ā, lāp gwar-ā «به سوی داخل». در اشتقاقاتی دیگر، به صفت تبدیل می‌شوند، مانند andar-ī, tah-ī, tōk-ī، مانند myān-ī, myānjīn-ī «درونی، میانی».

۱) gwar «بَر، پهلوی، کنار».

یکی از موارد چشمگیر در چگونگی ساخت دستوری عامل و معمول بلوچی، تفاوت گویشی است. تأثیر فارسی در ساخت دستوری بعضی از گویش‌های بلوچی که امروزه در هم‌جواری با گویش‌های زبان فارسی رواج دارند، و یا در گذشته با فارسی ارتباط داشته‌اند، پیداست. در گویش‌هایی مانند سَراوانی، لاشاری، فَنوچی، دَلگانی، بِنْتی واژه‌هایی مانند *tōk* (مورد ۲) و *tal* (مورد ۱۳) مانند زبان فارسی می‌توانند به عنوان مضاف پیش از مضاف‌الیه بیایند و نشانه اضافه به جای *-ay* مانند فارسی *-e* است، برای مثال *čokk tōk-e lōg neštag*: بچه در خانه نشسته‌است، *tal-e ketāb bečār*: داخل کتاب را نگاه کن. همین قاعده با عواملی مانند *myānjīn* (مورد ۸)، *lāp* (مورد ۱۰)، *šam* (مورد ۱۲) هم به کار می‌رود. موضوع قابل توجه دیگر گونه‌های چندگانه یک حرف اضافه یا قید است، مانند *ma, mān, myān, nyām, myānjīn* که صورت‌های مختلف یکدیگر هستند. هر چند از نظر ترکیب نحوی با عناصر دیگر با هم متفاوت عمل می‌کنند.

تفاوت در کاربرد هر کدام از این عوامل گاه می‌تواند نشانگر تفاوت نسلی در منطقه‌ای باشد. فیلیپونه (1996, p. 203) می‌گوید که در کراچی امروز بیشتر برای حالت دری از عامل *tōk* استفاده می‌شود، اما کهن‌سالان به جای *tōk* بیشتر از *tah* استفاده می‌کنند. این نشانگر آن است که کهن‌سالان امروز در کراچی چندین دهه پیش‌تر از مناطقی مانند بمپور و ایرانشهر به کراچی مهاجرت کرده‌اند.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد تعداد قابل توجهی از عوامل دستوری این مقاله را حروف اضافه بلوچی تشکیل می‌دهند که همه ریشه در حروف اضافه ایرانی دارند. نگزگوی کهن (۱۴۰۴، ص ۱۷۳) درباره ارتباط نحوی حروف اضافه با فعل بر این باور است که حروف اضافه اجزایی هستند که در یک جمله با گروه اسمی ترکیب می‌شوند و از این رهگذر رابطه دستوری یا معنایی آن گروه اسمی را با فعل آن جمله مشخص می‌کنند. بنابراین، ممکن است در ساخت نحوی جملات به هنگام همراهی حروف اضافه با فعل‌های لازم، متعدی و ربطی تفاوت‌هایی روی دهد. در سه مثال زیر، سه ساخت نحوی مختلف برای حالت دری در همراهی با فعل ربطی *ent* به شرح زیر ممکن است:

الف) *may lōg kōhan-ī šam-ā ent*: خانه ما میان کوهستان است.

ب) *may lōg kōhan-ī šam ent*: خانه ما میان کوهستان است.

پ) *may lōg šam-e kōhan ent*: خانه ما میان کوهستان است.

در حالی که ساختی مانند جمله سوم برای فعل‌های لازم یا متعدی ممکن نیست.

می‌دانیم که هر عنصر زبانی در هم‌نشینی با عناصر زبانی دیگر، باعث دخالت در معنی آنها می‌شود. پدیده هم‌نشینی محدودیت‌هایی برای بسیاری از عناصر هم‌نشین خود هم از نظر کاربرد و هم از نظر معنی ایجاد می‌کند. ترکیباتی مانند tal ma tal, šam o tal, tah o tōk به ترتیب در معانی «لایه در لایه»، «یک لایه در بالا و لایه دیگر در پایین»، «در لایه لایه» که حاصل عوامل سیزده‌گانه با هم یا در همراهی با حرف ربط هم‌پایه O «و» هستند، همچنین، تا حدی معنی حالت دری را بیان می‌کنند.

شواهد نشان می‌دهد که با وجود از میان رفتن دستگاه صرفی زبان‌های باستانی ایرانی در اکثر زبان‌های ایرانی نو، برخی از حالت‌های دستوری باستانی در زبان‌های ایرانی نو همچنان وجود دارد. در زبانی مانند بلوچی، در کنار موجودیت همه آن حالات دستوری، هنوز رگه‌هایی از صرف چهار حالت مستقیم، غیرمستقیم، اضافی و ندایی وجود دارد (Korn, 2005, p. 332). همچنین، در مواردی به جای نشانه‌های این حالات صرفی، از واژه‌هایی در قالب حرف اضافه، قید و اسم برای نشان دادن نقش دستوری واژه‌ها استفاده می‌شود. در بلوچی امروز، حالت دری را با استفاده از هر دو امکان یادشده، یعنی ۱۴ نشانه و واژه، نشان می‌دهند. این خصوصیت به زبان بلوچی اجازه می‌دهد که همچون گذشته، تا حد زیادی چیدمان واژگانی آزاد^۱ را در خود داشته باشد. نغزگوی کهن (۱۴۰۴، ص ۱۹۸) به حفظ حالت‌نماهای قدیمی در بلوچی و چند زبان دیگر اشاره کرده و آورده است که برخلاف زبان‌های ایرانی جنوب غربی (مانند فارسی)، حالت‌نماها در زبان‌های ایرانی شمال غربی مانند (کردی، تالشی و بلوچی) و زبان‌های ایرانی شرقی تا حد زیادی برجای مانده‌است. از حالت‌نماهای هشتگانه فارسی باستان در فارسی کنونی هیچ اثری به جا نمانده‌است.

خلاصه عوامل حالت دری مطابق با شواهد چهارده‌گانه

ترتیب	عامل	نشانه، حرف اضافه، قید، اسم	پیش یا پس از معمول	اتصال به نشانه -ā	مثال برای اشتقاق یا ترکیب
۱	پسوند -ā	نشانه	پس	-	-
۲	andar	حرف اضافه	پس	+	مشتق < andar-ī، ترکیب < čēr-anadr-ī
۳	tah	حرف اضافه	هم پیش و هم	+/-	مشتق < tah-ī، ترکیب < tah-ma-tah
۴	tōk	حرف اضافه	غالباً پس / به صورت محدود پیش	+/-	مشتق < tōk-ī، ترکیب < tal-o-tōk
۵	ma	حرف اضافه	پیش	+/-	ترکیب < tah-ma-tah
۶	myān	قید	پس	+	مشتق < myān-ī، ترکیب < myān-tōk
۷	nyām	قید		+	ترکیب < nyām-jīn، nyām-tōk
۸	ma tah	حرف اضافه مرکب	پیش	+/-	ترکیب < tah-ma-tah
۹	myānjīn	قید	هم پیش و هم پس	+/-	مشتق < myānjīn-ī
۱۰	darmyān	حرف اضافه، قید	پس	+	مشتق < darmyān-ī
۱۱	be	حرف اضافه	پیش	+	-
۱۲	lāp	اسم	هم پیش و هم پس	+/-	مشتق < lāp-ī، ترکیب < lāp-gwar-
۱۳	šam	اسم، قید	هم پیش و هم پس	+/-	مشتق < šam-ag، ترکیب < šam-o-dar
۱۴	tal	اسم، قید	هم پیش و هم پس	+/-	مشتق < tal-ī، ترکیب < tal-ma-tal

نتیجه

یافته‌ها نشان می‌دهد که بلوچی به صورت محافظه‌کارانه یکی از نشانه‌های حالت دری ایرانی باستان را به صورت پسوند *-ā* و سیزده حرف اضافه، قید و اسم را به صورت تکواژ مستقل در روند تحول تاریخی خود برای حالت دری تا امروز ساخته و پرداخته است که تنوع این چهارده‌گانه را می‌توان بیشتر تابع تنوع گویشی این زبان دانست. سیزده حرف اضافه، قید و اسم بیانگر حالت دری که بنابر مورد در موضع پیش یا پس از اسم و همراه یا بدون پسوند *-ā* به کار می‌روند، عبارت‌اند از: *andar, tah, tōk, ma, ma tah, myān, darmyān, nyām, myanjīn, be, lāp, šam, tal*. آمارها نشان می‌دهد که از مجموع این چهارده عامل، چهار عامل *-ā, tah, tōk, ma* پُرکاربردترند. همه عواملی که پسوند *-ā* را همراهی می‌کنند و یا نمی‌کنند از نظر دستوری نقش مضاف دارند. همچنین، ترتیب دستوری عوامل حالت دری با اسم معمول بستگی به نوع فعل اعم از لازم، متعدی و ربطی دارد.

از طرف دیگر، به جز مورد *šam* که ریشه آن نامشخص است، در ایرانی بودن اصل سیزده مورد دیگر جای هیچ بحثی نیست. بنابراین، می‌توان گفت این پدیده به عنوان مثنی نمونه خروار نشان می‌دهد که بلوچی در حفظ اصالت و نیز ساختگی و پرداختگی واژگان ایرانی در روند تاریخی خود نقش بسزایی داشته است. همچنین، به جز دو مورد *-a* و *be*، همه عوامل دیگر دارای اشتقاق و ترکیب هستند و نشان تأثیرپذیری بعضی از آنها از زبان فارسی مشهود است. سرانجام اینکه، تنوع این صورت‌ها نشان از سرگذشت تاریخی طولانی زبان بلوچی دارد، زیرا، در کوتاه مدت برای پدیده‌ای مانند حالت دری در هیچ زبانی امکان بروز این تعداد عامل حالتی صرفی عادی نیست. در نهایت، می‌توان گفت از نتایج این مقاله می‌توان در مطالعاتی مانند گویش‌شناسی، رده‌شناسی و معیارسازی زبانی، دستور، فرهنگ‌نویسی و آموزش زبان بلوچی بهره برد.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۴۰۲)، تاریخ زبان فارسی، چاپ هفدهم، تهران، سمت.
الفنابین، یوزف (۱۳۸۳)، «بلوچی»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراسته رودیگر اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، ج ۲. تهران، ققنوس، ص ۵۷۷-۵۹۷.
چنگیزی، احسان (۱۴۰۰)، فرهنگ توصیفی دستور تاریخی، چاپ دوم، تهران، علمی.

حسن دوست، محمد (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

_____ (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

جهان‌دیده، عبدالغفور (۱۳۹۶)، فرهنگ بلوچی-فارسی، تهران، معین.

داوری، شادی و نجمه خاوری (۱۳۹۳)، «نظام حالت در گویش سمنانی»، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (گذشته و حال)، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۲۹۱-۳۰۶.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲)، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ج ۱، تهران، سمت.

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ توصیفی نحو، تهران، علمی.

سبزه‌علیپور، جهان‌دوست و راحله ایزدی‌فر (۱۳۹۳)، «نظام حالت‌نمایی در گویش تاتی خلخال»، جستارهای زبانی، س ۱۰، ش ۴، ص ۱۰۳-۱۲۳.

محمودزهی، موسی (۱۳۷۷)، رساله دکتری، «مقایسه زبان بلوچی با زبان‌های ایرانی باستان، اوستایی و فارسی باستان»، به راهنمایی زهره زرشناس، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران.

مولایی، چنگیز (۱۳۹۸)، راهنمای زبان فارسی باستان، تهران، آوای خاور.

نغزگوی کهن، مهرداد (۱۴۰۴)، زبان‌شناسی تاریخی، تهران، آگه.

Filippone, E. (1996), *Spatial Models and Locative Expressions in Balochi*, Naples, Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente.

Jahani, C. (2001), "Balochi", *Facts about the World's Languages: An Encyclopedia of the World's Major Languages, Past and Present*, J. Garry and C. Rubino (eds.), New York and Dublin, H.W. Wilson Company, pp.

_____ (2019), *A Grammar of Modern Standard Balochi*, *Acta Universitatis Upsaliensis, Studia Iranica Upsaliensia* 36, Uppsala, Uppsala University.

Korn, A. (2005), *Towards a Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden, Ludwig Reichert Verlag.

Tajvidi, G.R. (2005), *English Morphology*, samt, Tehran.

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

Abolqassemi, Mohsen (2023), *A History of the Persian Language*, 17th edition, Tehran, Samt.

Changizi, Ehsan (2021), *Descriptive Dictionary of Historical Linguistics*, 2nd ed., Tehran, Elmi.

Dabir-Moqaddam, Mohammad (2013), *Typology of Iranian Languages*, vol. 2, Tehran, Samt.

- Davari, Shadi & Najmeh Khavari (2014), "The Case System in the Semnani Dialect", *Proceedings of the First International Conference on Iranian Languages and Dialects* (Past and Present), Tehran, Centre for the Great Islamic Encyclopaedia, pp. 291-306.
- Elfebein, Josef (2004), "Baluchi", *Compendium Linguarum Iranicarum*, Rüdiger Schmitt. (ed.), Persian translation under the supervision of Hassan Rezai Baghbidi. vol. 2., Tehran: Qoqnus, pp. 577-597.
- Hassandoust, Mohammad (2010), *A Comparative-thematic Dictionary of the New Iranian Languages and Dialects*, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.
- _____ (2014), *Etymological Dictionary of Persian Language*, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.
- Jahandideh, Abdulqafour (2017), *Balochi-Persaian Dictionary*, Tehran, Moin.
- Mahmoudzahi, Mousa (1998, doctoral dissertation), "A Comparison of the Balochi Language with Ancient Iranian Languages-Avestan and Old Persian", supervised by Zohreh Zarshenas, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran.
- Mowlaei, Changiz (2019), *A Manual of Old Persian*, Tehran, Avaye Khavar.
- Naqzgouye Kohan, Mehrdad (2025), *Historical Linguistics*, Tehran, Agah.
- Rasekh-Mahand, Mohammad (2014), *Descriptive Dictionary of Syntax*, Tehran, Elmi.
- Sabzalipour, Jahandoust and Raheleh Izadifar (2014), "The Case-marking System in the Tati Dialect of Khalkhal", *Linguistic Researches*, vol. 10, no. 4, pp. 103-123.

یادداشتی درباره معنی واژه اوستایی -nimarəzišta^۱

سالار رضازاده (دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی)

در بند یکم از یشت شانزدهم اوستا موسوم به دین یشت که به ستایش ایزد چیستا اختصاص دارد چنین آمده است:

razištaṃ čistaṃ mazdaōtəm ašaonīm yazamaide. hupaθmainyaṃ huaiwitačinam
nimarəzištaṃ barat.zaōθraṃ ašaonīm hunaravaitīm frasrūtām āsu-kairyam
mošu.kairyam hvāyaonam hvāyaozdām yaṃ vaṇuhīm daśṇam māzdayasnīm.

راست‌ترین چیستای مزداآفریده اشون را می‌ستاییم، (چیستای) نیک راه نیک گذر (۴) زوربر (تقدیم‌کننده فدیة) اشون را، هنرمند (خبره) به نام راه، کارآمد شتابان در کار راه، [آماده‌کننده] راه نیک راه، نیک جنگنده راه، دین نیک مزدیسنی را.

درباره معنی واژه -nimarəzišta (صفت عالی) از دیرباز محققان زبان اوستایی معانی متفاوتی پیشنهاد کرده‌اند. دارمستتر -nimarəzišta را با -vimarəzišta در یشت ۱ بند ۲ سنجیده و «کسی که از خطر می‌رهاند» ترجمه کرده است (Darmesteter, 1883, p. 264-265). لومل به معنی «سازگارکننده‌ترین» (Lommel, 1927, p. 156) دانسته است. بارتلمه این واژه را معنی نکرده و تنها گفته است که به چیستا مربوط است (Bartholomae, 1961, col. 1083). زنده‌یاد استاد پورداود (۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۷۴) نیز با احتمال معنی «آنچه موافق میل است به عمل آورد» آورده است. پیرار واژه مذکور را از ریشه -marəz «مالیدن» با پیشوند ni به معنی «پاک کردن، برطرف کردن» دانسته و چنین

(۱) از استادان فرزانه آقایان دکتر چنگیز مولایی (دانشگاه تبریز) و دکتر محمد حسن دوست (فرهنگستان زبان و ادب فارسی) که این یادداشت را قبل از چاپ خواندند و نکات ارزنده‌ای را یادآور شدند از بَنِ جان سپاسگزارم. خطاهای احتمالی این یادداشت بر عهده نگارنده است.

ترجمه کرده است: کسی که می داند گناهان/معایب را چگونه پاک کند (Pirart, 2008, p. 71-72)، هینتسه با تردید واژه را «نرم، انعطاف پذیر» معنی کرده (Hintze, 2009, p. 50) و لکوک در گزارش خود از نامه اوستا برای واژه مذکور دو معنی در نظر گرفته است: «تطهیرکننده ترین، آنکه بیشتر از همه پاک می کند» و «سازگار کننده ترین» (Lecoq, 2016, p. 559).

چنان که معلوم است تاکنون معنی دقیقی از این واژه ارائه نشده و همه معانی حدس و گمان بوده است. نگارنده ضمن ارج نهادن به آرای دانشمندان یادشده، برای *nimarəzišta-* با استناد به شاهدی در فرهنگ تکملة الأصفان معنی «[فراهم کننده] هموارترین (= صاف ترین) [راهها]» را پیشنهاد می کند. در فرهنگ تکملة الأصفان مقابل واژه المیکع معنی «کلوخ کوب» و برای قیل «نمرزه و چوبه ماله» آمده است (کرمینی، ۱۳۶۳، ص ۴۱۴). این واژه در برخی گویش های ایرانی چنین است: سَریکلی: *nūmūžg, nīmīžg* «مازو، شن کش»؛ وخی: *namurzg* «شن کش»؛ گزی: *nimärzūn, nemärzūn* «جارو»؛ آنارکی: *nimärzi* «جارو» (نک: حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۴، م ۵۱۳۲)؛ کفرانی: *nemerzōn* «جارو»؛ نائینی: *nimarezin* «جارو»؛ ورزنه ای: *nemarzin* «جارو» (نک: حسن دوست، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۶۵۸-۶۵۹).

گفتنی است که ایزد چیستا احتمالاً ایزدبانوی راه و سفر بوده است. صفت هایی در توصیف این ایزدبانو در فقراتی از دین یشت به کار رفته است، از جمله *hupaθmainya-* «کسی که به راه نیک رهنمون می شود»، *huaiwitačina-* «کسی که به گذرگاه های نیکو راهبر است» و یا موهبت ها و نعمت هایی که او به پرستندگان خود می دهد مانند *hvāyaonānhō pantānō* «گذر از راه های خوب (برای رسیدن به مقصود)»، *x^vāpaiθina garayē* «راه های خوب در کوهستان ها» که می توان آنها را به گونه ای ناظر بر خویشکاری این ایزدبانو دانست (مولایی، ۱۳۹۷، ص ۵۳۸؛ نیز نک: Kellens, 1996, p. 281-282; Kellens, 1992, p. 601-602).

به نظر نگارنده هر دو واژه اوستایی *nimarəzišta-* و فارسی نمرزه بازمانده صورت ایرانی باستان **ni + marzaka-* از ریشه *marz-* «دست کشیدن، مالیدن» است (درباره واژه نمرزه نک: حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۴، م ۵۱۳۲). تحول معنایی از مالیدن، هموار کردن، صاف کردن، پاک کردن به چوب ماله، کلوخ کوب، جارو، شن کش به آسانی قابل تصور است. چنان که در زبان فارسی هم مالیدن به معنی «نرم کردن، صاف کردن» و «پاک کردن، ستردن» بسامد دارد (نک: انوری، ۱۳۸۱، ذیل مالیدن).

بنابراین می‌توان بند ۱ دین یشت را این‌گونه ترجمه کرد:
راست‌ترین چیستای مزدآفریده اشون را می‌ستاییم، (چیستای) نیک راه نیک گذر [فراهم کننده]
هموارترین (= صاف‌ترین) [راه] را، زوربر (تقدیم کننده فدیه) اشون را، هنرمند (خبره) به‌نام را، کارآمد
شتابان در کار را، [آماده‌کننده] راه نیک را، نیک جنگنده را، دین نیک مزدیسنی را.

منابع

انوری، حسن (سرپرست ۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
پورداد، ابراهیم (۱۳۷۷)، یشت‌ها، ج ۲، تهران، اساطیر.
حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، ج ۲، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
_____ (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی ج ۴، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
کرمینی، علی بن محمد (۱۳۶۳)، تکملة الأصفان (فرهنگ عربی به فارسی) چاپ عکسی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
مولایی، چنگیز (۱۳۹۷)، «یشت‌ها»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ذیل، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۵۲۸-۵۴۲.

Bartholomae, C. (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, Walter de Gruyter.
Darmesteter, J. (1883), *The Zand-Avesta*, Oxford, Clarendon.
Hintze, A. (2009), "Avestan Literature", *The Literature of PreIslamic Iran*, R. E. Emmerick and M. Macuch (eds.), New York, pp. 1-71.
Kellens, J. (1992), "Čistā", *Encyclopaedia Iranica*, vol. V, California, pp. 601-602.
_____ (1996), "Dēn Yašt", *Encyclopaedia Iranica*, vol. VII, California, pp. 281-282.
Lecoq, P. (2016), *Les Livres De l'Avesta*, Paris, les Éditions du Cerf.
Lommel, H. (1927), *Die Yašt's des Awesta*, Göttingen, Vandenhoeck und Ruprecht.
Pirart, E. (2008), "Les épouses de Zoroastre et Dēn yašt", *Journal Asiatique*, vol. 206, pp. 59-92.

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

Anvari, Hasan (supervisor, 2002), *Sokhan Dictionary*, Tehran, Sokhan.
Hassandoust, Mohammad (2011), *A Comparative-Thematic Dictionary of the New Iranian Languages and Dialects*, vol. 2, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.

- _____ (2014), *An Etymological Dictionary of the Persian Language*, vol. 4, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature.
- Karmini, Ali ibn Mohammad (1984), *Takmailat-al-asnaf* (A Dictionary of Classical Arabic-Persian), facsimile, Islamabad, Persian Research Center of Iran and Pakistan.
- Mowlae, Changiz (2018), "Yashts", *Encyclopedia of Persian Language and Literature*, Tehran, The Academy of Persian Language and Literature (zeyl), 2018, pp. 528-542
- Pour-davoud, Ebrahim (1998), *Yashts*, vol. 2, Tehran, Asatir.

اسماعیلی، محمدمهدی، *گوشش ایبانه‌ای*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۴۰۴، ۹۵۴ صفحه.

کتاب گوشش ایبانه‌ای پژوهشی مفصل درباره گوشش روستای ایبانه است. ایبانه روستایی کهن در دهستان برزرو در توابع بخش مرکزی شهرستان نطنز استان اصفهان است. ایبانه با جمعیتی اندک و سالمند، یکی از کهن‌ترین سکونت‌گاه‌های انسان در حاشیه غربی کویر مرکزی است. گوشش ایبانه‌ای از گوشش‌های مرکزی ایران و متعلق به گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی است که به سبب کوهستانی بودن ایبانه و انزوای منطقه تا پنج شش دهه پیش گوشش رایج در میان اهالی بود، اما امروز در آستانه زوال کامل است.

کتاب شامل پیشگفتار، چهار فصل با عناوین واج‌شناسی، واج‌شناسی تاریخی، صرف و نحو و واژه‌سازی، دو پیوست با عناوین جدول صرف و فعل برگزیده و صیغگان دوفعل، متن‌های گوششی، واژه‌نامه و کتابنامه است.

نویسنده در پیشگفتار به معرفی روستای ایبانه و گوشش ایبانه‌ای، پیشینه پژوهش و ذکر نکاتی درباره اثر پرداخته است که ضمن آن انگیزه خود را برای تدوین

این اثر مفصل درباره گوشش ایبانه‌ای، با وجود آنکه پیش‌تر در گنجینه گوشش‌های ایرانی، استان اصفهان ۱ در کنار چند گوشش دیگر از استان اصفهان نوشته است، بیان می‌دارد. در کلامی کوتاه، کهن و مهم بودن گوشش ایبانه‌ای و اشکالات و نواقص آثار پیشین سبب شده تا نویسنده پس از آشنایی دقیق‌تر با دیگر گوشش‌های منطقه، تألیف اثری جداگانه و مستقل درباره گوشش ایبانه‌ای با دستور زبانی مفصل را ضروری بداند. پیشگفتار با فهرست نام گویشوران، جداول نشانه‌های آوایی و نشانه‌های اختصاری تکمیل می‌شود.

در فصل اول کتاب با نام واج‌شناسی، ویژگی همخوان‌ها و واکه‌های ایبانه‌ای با ذکر شواهد کافی در جایگاه‌های گوناگون توصیف شده است. در این بخش، نویسنده ضمن برشمردن خطاها یا کاستی‌هایی که در پژوهش‌های پیشین رخ داده با آوردن شاهد و ارائه استدلال نمونه‌های درست را در ضبط خویش آورده است. همچنین، در بخشی با عنوان واج‌آرایی به توزیع همخوان‌ها و واکه‌ها و جایگاه و بسامد آنها پرداخته است. ساخت هجایی، تکیه و کشش همخوانی از دیگر مباحث مهم مطرح شده در این فصل است.

است که برگردانی دقیق به فارسی دارد و در بافت‌های ضروری تقطیع واژگانی شده‌است.

این اثر واژه‌نامه‌ای مفصل دارد که با الفبای آوانگار از گویش به فارسی تنظیم شده و اصول واژه‌نامه‌نویسی چون ذکر ارجاعات، مترادف‌ها، گونه‌های دیگر تلفظی و تفکیک معنایی و اندیس‌گذاری در آن رعایت شده‌است. افزون‌برآن، نویسنده با دادن اطلاعات تکمیلی برای مدخل‌ها مانند ذکر نشانه‌های اختصاری، جنس دستوری واژه‌ها را مشخص کرده که با توجه به وجود جنس دستوری در این گویش، تشخیص آن برای کاربر کتاب آسان خواهد شد. مدخل اصلی با قلم سیاه و زیرمدخل‌ها در ذیل آن با قلم نازک در همان ردیف الفبایی آمده و نیز صیغه فعل در برابر فعل‌های مدخل‌شده ذکر شده‌است از دیگر نکات دشوار و مهم این اثر آوردن شاهد برای برخی مدخل‌هاست، برای مثال واژه‌های منسوخ در فارسی، اصطلاحات و مفاهیم کنایی، واژه‌های آیینی و عوامانه و نیز واژه‌هایی که در بافت تلفظ آنها دگرگون می‌شود. دادن توضیحات تکمیلی در تعریف شماری از واژه‌ها که در فارسی رایج نیست یا در ایبانه‌ای کاربردی متفاوت دارد یا مفاهیم کنایی یا رسم و سنتی دربر دارد تکمیل‌کننده اصول تعریف‌نگاری فرهنگ‌های گویشی است.

به نظر نگارنده این سطور این اثر به سبب انتخاب گویشی که تمایز چشمگیری با زبان فارسی دارد همچنین روش پژوهش و روش تدوین، تفکیک مقوله‌های زبانی و توصیف آنها، فصل‌بندی جزئی برای توصیف جداگانه مقوله‌های زبانی و آوایی در جایگاه مناسب و مفصل بودن واژه‌نامه و متن‌های گویشی، در میان دیگر آثار گویشی اثری ممتاز است و رعایت اصولی چون ذکر گونه‌های دیگر، ارجاعات و مترادف‌ها، محتوای گردآوری‌شده و توصیف دقیق

در فصل دوم با عنوان واج‌شناسی تاریخی، نویسنده بر پایه معیارهای تاریخی، ویژگی‌های آوایی گویش ایبانه‌ای را توصیف کرده و با ذکر شواهدی افزون‌بر ویژگی‌های زبان‌های ایرانی شمال غربی، در برخی موارد تحولات آوایی مربوط به زبان‌های گروه جنوب غربی را نیز بیان داشته‌است.

در فصل سوم کتاب مقوله‌های صرف و نحو با آوردن واژه‌ها و جملات بسیار به‌عنوان شاهد بررسی و موضوعات متمایز و مهم‌تر این گویش مانند مقوله فعل و جنس دستوری که مقوله‌ای فراگیر در گویش ایبانه‌ای است با موضوع تخصیص جنس دستوری به شکلی دقیق و مفصل مطرح و به روشی بسیار فنی و تخصصی بررسی شده‌است.

نویسنده در فصل چهارم فرایندهای عمده واژه‌سازی در انواع دستوری اسم و صفت و قید را شرح می‌دهد. بررسی وندهای اشتقاقی و ترکیبات همراه با معنای لفظ به لفظ آن، افزون‌بر برابر الفاظ در فارسی، نقطه عطفی در شناخت دقیق این وندها و شیوه‌های ترکیب‌سازی است. فعل مرکب و عبارت فعلی نیز که از دیگر مقوله‌های واژه‌سازی‌اند در این فصل توصیف شده‌اند و همه توصیفات با شرح و مثال‌های بسیار، روشنگر پیچیدگی‌های زبانی این گویش است. دو پیوست مکمل مباحث این فصول است یکی جدول صرف نه فعل برگزیده شامل افعال آمدن، رفتن، خوابیدن، نشستن، ایستادن، خوردن، گفتن، دیدن و گرفتن و دیگری جدول صیغگان فعل نگاه کردن با مفعول حرف اضافه‌ای (به صورت ضمیر پی‌بستی و ضمیر شخصی) و صیغگان فعل گفتن با مفعول غیر صریح (به صورت شناسه فعلی و ضمیر شخصی).

در مجموع چهل و سه متن گویشی در قالب حکایت، قصه، خاطره، روش زندگی و شعر و چند مثل و کنایه و اصطلاح، زینت‌بخش متن‌های گویشی

۵۰ سامانه نشریات فارسی‌زبان مربوط به زبان‌ها و گویش‌های ایرانی است.

کتاب شامل سه بخش مقدمه، متن و نمایه است. رضایی در مقدمه مختصری به اهمیت کتاب‌شناسی و پیشینه پژوهش پرداخته و در ادامه روش کار خود را شرح داده است. علاوه بر این، تصریح کرده که این کتاب‌شناسی منحصر به کتاب‌ها و مقالات گویشی به زبان فارسی است که در بازه زمانی سال‌های ۱۳۰۰ - ۱۴۰۳ شمسی منتشر شده‌اند و گستره‌ای از مطالعات توصیفی، تطبیقی، تاریخی، آوایی، صرفی، نحوی و واژگانی را دربر می‌گیرند.

بخش اصلی کتاب با عنوان متن، مشخصات کتاب‌شناسی کتب و مقالات براساس ترتیب الفبایی نام نویسنده، سال نشر، عنوان اثر، ناشر و محل نشر را دربر می‌گیرد، و در مورد مقالات، شماره، سال مجله و تعداد صفحات نیز ذکر شده است. همچنین، هر یک از عناوین با شماره‌ای مشخص شده که در بخش نمایه کتاب به این شماره‌ها ارجاع شده است.

پایان بخش کتاب نمایه‌ای است که براساس نام مناطق جغرافیایی و نام گویش‌ها تنظیم شده است. در این بخش، ابتدا نام استان و سپس نام همه شهرها، روستاها، طوایف و نام گویش رایج در آن منطقه درج شده و از نام استان به گویش‌های رایج در آن منطقه ارجاع شده است، مانند گیلان ← تاتی (رودباری)، تالشی، گیلکی، کردی. مؤلف در بخشی که نام گویش در نمایه آمده، ذیل هر عنوان گویشی، نام منطقه‌ای که آن گویش در آن رواج دارد، یا نام ایل و طایفه‌ای را که به آن گویش تکلم می‌کند، ذکر کرده و در برخی موارد ذیل نام یک استان به گویشی از استان دیگر اشاره کرده است؛ برای مثال، شماره

آواها و ویژگی‌های زبانی، معیارهای عالمانه تدوین یک اثر گویشی را با زبان فنی و تخصصی نشان می‌دهد که اجرای این اصول زحمت بسیار برای مؤلف و رحمتی بیش از آن برای کاربر کتاب دارد.

عفت امانی

رضایی، مریم، کتاب‌شناسی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو (منابع فارسی)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۴۰۴، ۳۴۹ صفحه.

فرهنگ عامه، گویش‌ها و لهجه‌ها از جمله میراث فرهنگی هر سرزمینی هستند که با مرگ آنها بسیاری از جلوه‌های فرهنگی مرتبط نیز به فراموشی سپرده می‌شوند. در این میان، گویش‌های ایرانی با تنوع بالای خود بخشی از ذخایر فرهنگی ایران به شمار می‌آیند و مطالعه علمی این گویش‌ها و گردآوری و رده‌بندی آنها می‌تواند سرمایه‌ای عظیم در اختیار زبان‌شناسان قرار دهد و در حل مسائل زبانی و لغوی سودمند باشد.

آشنایی با منابع اصلی و پیشینه تحقیق از لوازم ضروری تحقیقات گسترده است. این مهم با وجود حجم گسترده آثار منتشرشده، اهمیت استفاده از کتاب‌شناسی و مقاله‌نامه‌ها را بیش از پیش نشان می‌دهد. متأسفانه علی‌رغم تنوع و فراوانی مقالات و کتاب‌های چاپ‌شده در حوزه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، طی سال‌های اخیر فهرست مدونی برای این آثار تدوین نشده و تهیه کتاب‌شناسی فارسی جامعی در این حوزه ضرورتی مهم به شمار می‌آید.

اثر حاضر، شامل اطلاعات کتاب‌شناسی ۴۶۳۵ عنوان کتاب و مقاله از مجلات، نشریات، مجموعه مقالات منتشرشده همایش‌ها، دانشنامه‌ها، کتابنامه موجود در انتهای هر مقاله و کتاب و بیش از

مدخل مقاله «دویتی‌های گیلکی تنکابن» در نمایه ذیل عنوان گیلکی آمده‌است.

لیلا نوری

طامه، مجید، **تحریر ختنی جیوکه‌پوستکه (متن، ترجمه، یادداشت و واژه‌نامه)**، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۴۰۴، ۴۲۵ صفحه.

جیوکه‌پوستکه یکی از متون پزشکی است که به طب آیوروده تعلق دارد. علاوه‌بر تحریر سنسکریت از این متن ترجمه‌ای به زبان ختنی نیز موجود است. دست‌نویس جیوکه‌پوستکه دارای ۷۱ برگ است که هر دو تحریر سنسکریت و ختنی را شامل می‌شود و متشکل از ۹۱ دستورالعمل دارویی است. دانشمندی به نام هورنله^۱ نخستین کسی است که به تصحیح دو دستورالعمل از تحریر سنسکریت این متن پرداخت. بعدها اِمِریک با توجه به تصحیح هورنله و ترجمه ختنی، دو دستورالعمل فوق را تصحیح کرد و خوانش و ترجمه‌ای بهتر ارائه داد. سرانجام دانشمندی چینی به نام چن تمام تحریر سنسکریت را تصحیح و به زبان چینی منتشر کرد.

این کتاب رساله دکتری نگارنده کتاب است که در سال ۱۳۹۳ در دانشگاه تهران به راهنمایی دکتر رضائی باغبیدی به انجام رسید و در زمستان ۱۴۰۴، صورت بازمینی شده و ویراسته این رساله در فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتشر شد. کتاب پس از پیشگفتار و مقدمه در چهار فصل (متن و ترجمه، یادداشت‌ها، واژه‌نامه و پیوست‌ها) به بررسی این متن ختنی پرداخته‌است.

در بخش متن و ترجمه، متن ختنی بر پایه تقسیم‌بندی چن (۲۰۰۵) برای تحریر سنسکریت، به

فقره‌های جداگانه تقسیم شده‌است. حرف‌نویسی تحریر ختنی برپایه تصحیحاتی است که محققان پیش‌تر بر روی این متن یا تحریر سنسکریت آن انجام داده‌اند. تفاوت‌های حرف‌نویسی کتاب حاضر با آنچه در دست‌نویس جیوکه‌پوستکه آمده، با ذکر نام محقق یا محققان در پانویست ذکر شده‌است. بیشتر دستورالعمل‌های جیوکه‌پوستکه، هم در تحریر سنسکریت و هم در ترجمه ختنی، دارای نام هستند، اما در برخی موارد نام مندرج در تحریر سنسکریت، در ترجمه ختنی از قلم افتاده و در برخی موارد نیز نه در تحریر سنسکریت و نه در ترجمه ختنی نامی برای دستورالعمل‌ها ذکر نشده‌است. در ترجمه فارسی توضیح و شرح هر دستورالعمل در بخش یادداشت‌های مربوطه آمده‌است.

در ترجمه کتاب حاضر تحریر سنسکریت جیوکه‌پوستکه نیز در نظر گرفته شده و برای نام گیاهان، بیماری‌ها و شیوه‌های درمان معادل سنسکریت میان دو کمان ذکر شده‌است. به‌طورکلی، ذکر معادل برای نام‌های گیاهان بومی اقلیمی دیگر بسیار دشوار است، از این‌رو، نام برخی از گیاهان در تحریر ختنی و در ترجمه فارسی درواقع صورت سنسکریت نام آن گیاهان است. همچنین، گاهی در ترجمه ختنی واژه‌ها و عبارت‌های سنسکریت تعریف شده یا معادل سنسکریت دیگری برای آنها ذکر شده‌است. بنابر تصریح طامه، در ترجمه حاضر برای فراهم آوردن متنی روان، بنابر ضرورت، واژه یا واژه‌هایی به ترجمه افزوده شده‌است که میان قلاب ذکر شده‌اند، ولی مواردی مانند افعال اسنادی یا حرف عطف که معادلی در تحریر ختنی ندارند و برای روان‌تر شدن ترجمه فارسی اند میان دو قلاب ذکر نشده‌اند.

ضرب‌المثل‌ها و داستان‌ها، نمایه فارسی از واژه‌نامه و فهرست منابع است.

پیشگفتار به محتوای کتاب، منابع و روش پژوهش می‌پردازد و نویسندگان یادآور می‌شوند که افزون‌بر چارچوب راهنمای گردآوری گویش‌های ایرانی، واژه‌ها و جمله‌هایی که خاص منطقه خوسف است به کتاب افزوده‌اند. علاوه‌بر واژه‌نامه و جمله‌ها، کتاب شامل زبانزدها، اصطلاحات، داستان‌ها و افسانه‌های رایج در خوسف نیز می‌شود که به تصریح نویسندگان برخی از داستان‌ها و افسانه‌های محلی رایج در خوسف را که در آثار پیشین منتشر شده‌است، ایشان با روایت گویشوران خود ثبت کرده‌اند. در گردآوری ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات، کتاب سخن‌پیر قدیم یا ضرب‌المثل‌های بیرجندی اساس قرار گرفته و گویشوران این اثر آن دسته از ضرب‌المثل‌هایی را که در خوسف به کار می‌رود بازخوانی کرده‌اند.

نویسندگان در مقدمه به تفصیل به وضعیت جغرافیایی و طبیعی خوسف، وجه تسمیه و یادکرد آن در متون، جغرافیا و پیشینه تاریخی آن پرداخته و با اشاره به بررسی‌های باستان‌شناختی شاخص، و همچنین شواهد تمدنی و تاریخی این منطقه را معرفی کرده‌اند. این مقدمه با اشاراتی به آیین‌های مذهبی، گویش‌های خراسانی، پیشینه تحقیق، مشاهیر خوسف، فهرست نام گویشوران و جدول نشانه‌های آوایی پایان می‌یابد. در بخش گویش‌های خراسانی ضمن اشاره به دریافت ضرورت تألیف واژه‌نامه‌های خراسانی از قرون کهن تاکنون، به اهمیت و جایگاه گویش‌های خراسانی و منطقه جغرافیایی این گویش‌ها پرداخته شده و افزون‌بر آن زبان‌های غیرایرانی رایج در خراسان نام برده شده‌است.

فصل سوم کتاب به واژه‌نامه‌ای بسامدی براساس ترتیب الفبای ختتی اختصاص دارد و در فصل چهارم واژه‌های تخصصی پزشکی و معادل سنسکریت آنها ذکر شده‌است. در این بخش واژه‌ها تحت عناوین گیاهان، اقلام و فرآورده‌های جانوری، مواد معدنی و طبیعی، بیماری‌ها، نام داروها و شیوه‌های درمان آمده‌اند. کتاب با فهرست منابع فارسی و لاتین پایان می‌یابد.

مریم رضایی

طامه، مجید و محمد فرجامی، گویش خوسف، نشر چهار درخت، بیرجند، ۱۴۰۴، ۳۵۸ صفحه، مصور.

این کتاب حاصل طرحی پژوهشی با حمایت و نظارت اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان خراسان جنوبی است. خوسف در جنوب غربی بیرجند در استان خراسان جنوبی و در حاشیه شمالی کویر لوت واقع است. گویش خوسف از دسته گویش‌های خراسانی است که مانند دیگر گویش‌های فارسی رایج در خراسان ویژگی‌های واژگانی و دستوری کهنی را حفظ کرده که امروزه در فارسی منسوخ شده‌اند؛ از این رو و نیز به سبب پیشینه تاریخی و پیوند گویش‌های خراسانی با زبان فارسی کهن، این گویش شایان پژوهش و مطالعه است. داده‌های کتاب که به صورت میدانی گردآوری شده به شیوه راهنمای گردآوری گویش‌های ایرانی در گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی تدوین شده‌است.

کتاب شامل پیشگفتار، مقدمه، پنج فصل با عناوین ویژگی‌های زبانی، واژه‌نامه، جمله‌های فارسی و معادل گویشی آنها، گزیده‌ای از اصطلاحات و

فصل پنجم شامل داستان‌های محلی رایج در خوسف است که به سبب دیرینگی آنها بیش از بخش‌های دیگر کتاب ویژگی‌های زبانی و آوایی کهن گویش خوسف را نشان می‌دهد. در پایان نیز نمایه واژه‌های فارسی درج شده است.

به نظر نگارنده این سطور، این اثر به سبب روش پژوهش و روش تدوین در میان دیگر آثار گویشی ممتاز است و رعایت اصولی چون ذکر گونه‌های دیگر، ارجاعات و مترادف‌ها و تقطیع واژگانی، محتوای گردآوری شده و توصیف دقیق آواها و ویژگی‌های زبانی، معیارهای عالمانه تدوین یک اثر گویشی را نشان می‌دهد که اجرای این اصول زحمت بسیار برای مؤلف و رحمتی بیش از آن برای کاربر کتاب دارد.

عفت امانی

فصل اول کتاب با عنوان ویژگی‌های زبانی در سه بخش واج‌شناسی، صرف و نحو تدوین شده که در هر بخش جزئیات دقیقی از ویژگی‌های آوایی و زبانی گویش خوسف ارائه و ضمن آن شرح کاملی از تمایزهای این گویش با زبان فارسی ذکر شده است.

فصل دوم به واژه‌نامه اختصاص دارد که با الفبای آوانگار از گویش به فارسی تنظیم شده است. در واژه‌نامه روش‌های واژه‌نامه‌نویسی گویش‌ها مانند بیان گونه‌های تلفظی، ارجاع گونه‌های متفاوت، مترادف‌ها و تقطیع واژگانی به صورت نظام‌مند لحاظ شده است.

فصل سوم کتاب با عنوان جمله‌های فارسی و معادل گویشی آنها، جمله‌هایی افزون‌بر مثال‌های مندرج در راهنمای گردآوری گویش‌های ایرانی گردآوری و تقطیع واژگانی و گونه‌های تلفظی نیز لحاظ شده است.

فصل چهارم شامل گزیده‌ای از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هاست که مفاهیم کنایی آنها شرح شده و مانند دیگر فصول اصول تقطیع واژگانی انجام شده است.

The Markers of the Locative Case and Their Syntactic Word Order in the Declension of the Noun in Modern Balochi

Mousa Mahmoudzahi

In Old Iranian languages, nouns were declined in eight cases nominative, accusative, instrumental, ablative, genitive, dative, locative, and vocative. The historical study of Iranian languages from old to middle and present times shows that changes have occurred in the types of declension elements of noun cases and their attributions. For instance, Persian, has changed the declension markers to complementary elements such as prepositions. Meanwhile, the Modern Balochi language, classified among the Northwestern Iranian languages, is significant as it exhibits remnants of those declension cases. This research has exclusively examined the markers of noun declension in the locative case through a descriptive approach. In answer to the question of what are the markers of the locative case in Modern Balochi and how is their syntactic word order in collocation with the noun, the findings show that these factors include a bound morpheme in the form of the suffix *-ā* and thirteen prepositions and adverbs as free morphemes. The thirteen simple or compound adpositions and adverbs which are used before or after the noun, with or without the suffix *-ā*, depending on the context, are: *andar*, *tah*, *tōk*, *ma*, *ma tah*, *myān*, *darmyān*, *nyām*, *myānjīn*, *be*, *lāp*, *šam*, *tal*. The variety of these suffixes is mostly the result of the dialectal diversity of the Balochi language, and the four markers *-a*, *tah*, *tōk*, *ma* are the most widely used.

Word Order Typology in Pashto Language

Enayat Rahman Mayar

In this study, the structure of Pashto language is examined from the perspective of language typology. The purpose of this research is to study the structure of Pashto language and compare it with the languages of Europe-Asia as well as world languages. This research is based on the 1992 article by Dryer and the book *Typology of Iranian Languages* which examined Iranian languages based on 24 components of word order. The data for this research was collected through fieldwork, observation, and interviews with speakers of Central (relatively standard) Pashto dialects. Dryer categorized world languages into six geographical regions and examined the introduced components in the languages of each of these six geographical regions. For each parameter, except parameter 23, he presented his observations in separate tables, which indicate the status of that component in the language group of each of the six world regions. Since Pashto language is associated with the Europe-Asia geography, components were firstly compared with the languages of Europe-Asia and subsequently with world languages. The findings of this research indicate that compared to Europe-Asia languages, Pashto language with 16 strong final verb components and 15 strong medial verb components, falls into the category of languages with strong final verb component. Additionally, compared to world languages, Pashto language with 15 strong final verb components and 15 strong medial verb component shows a similar tendency between the categories of strong final verb and strong medial verb components.

System of Gender Assignment in the Abyāne'i Dialect

Mohammad Mehdi Esmaili

In this article, an attempt has been made to present a complete description of the systems of gender assignment in the Abyāne'i dialect, based on Corbett's (2005c) theoretical framework. This study, which is the result of the author's fieldwork, indicates that there is no one-to-one correspondence between gender and biological sex. Furthermore, based on semantic rules, with a few exceptions, such as kinship nouns and the names of some domestic animals, the gender of all nouns cannot be determined. Also, based on the formal rules, the gender of only three categories of nouns is overtly marked by their form: nouns ending in /-a/ are masculine, while those ending in /-e/ or in the unstressed suffix /-a/ are feminine. The unstressed /-a/ is the most important and frequent feminine marker, as it also appears in adjectival, pronominal, and verbal agreement. Therefore, the system of assigning gender to nouns can be considered more formal than semantic; although in other cases, there is no specific and precise criterion. Another point concerns the relationship between gender and number. This means that the singular and plural forms of feminine nouns that possess a formal marker are completely identical. In other words, number lacks a clear phonetic manifestation in this group of nouns. The plural form of masculine nouns with a formal marker is formed by changing the final vowel of the base from /a/ to /e/.

About Some Words and Their Meanings in Zoroastrian Persian Texts

Yalda Shokoohi

The collection of Persian Zoroastrian narratives found in *Dārāb Hormazdyār's Rivāyāt*, which is most famous Persian Zoroastrian text in verse and prose, includes the religious customs and traditions of the Zoroastrians of Iran and India, as well as moral, historical, and legendary narratives. In this article, three specific words or terms, *āyār*, *zādmarg* and *astavān*, have been examined in separate narratives, and an attempt has been made to obtain the reading and meaning of these words by examining at their function in Pahlavi texts. In the meantime, in order to properly understand the concept of the narratives, difficult words and terms of each narrative have also been examined and explained. The meanings and pronunciations of the mentioned words in Persian dictionaries and various studies have also been examined, citing evidence from Persian Zoroastrian texts. In this research, based on the documents referred to in the article, we find that *āyār* in the Persian narrative is the same as *agār* Pahlavi, which has undergone phonetic change and should be amended to *ayār* in the narrative by analogy. Regarding the term *zādmarg*, according to evidence from Zoroastrian Persian texts, it is known that it was the place where the deceased was kept before being transported to the crypt. Concerning the third word, based on the etymology and evidence of it in Zoroastrian Persian verse texts at the place of rhyme, contrary to what has been documented in Persian dictionaries so far, the pronunciation of *astavān*/*astvān* seems to be correct. The present study was conducted based on four copies of *Dārāb Hormazdyār's Rivāyāt*: the manuscript of the Islamic Consultative Assembly Library, the manuscript of the National Library of France in Paris, and the manuscript of the National Library of the Islamic Republic of Iran, as well as the lithographic copy of Unvala.

Early New Persian Dialectology: Southern Texts

Milad Bigdeloo

This investigation explores a fundamental aspect of Early New Persian texts: the identification, classification, and geographical distribution of dialectal features. It aims to determine the dialectal nature of several features found within Early New Persian texts demonstrably composed in southern Iran, or—as the analysis attempts to reveal—likely originating from this region. To achieve this, two important Early Judaeo-Persian texts are examined directly: “The Jewish-Persian Law Report from Ahwaz” and a translation-interpretation of the Book of Jeremiah. Additionally, a verb form discovered among the Bamiyan Papers is analysed. By incorporating a broader analysis of various early texts, the study seeks to determine the dialectal status of several features, including a specific verbal structure and certain phonetic developments. Furthermore, the study rectifies previous interpretations of specific words and phrases encountered within these texts. Finally, the article highlights an often-overlooked factor that warrants consideration in future research on Early New Persian dialectology.

Abstracts of Articles

A Study of Translation and Its Techniques in the Khotanese Version of *Vajracchedikā Prajñāpāramitā*

Mehrdad Derafshi - Mahmoud Jaafari-Dehaghi

Most of the extant Khotanese texts are Buddhist in nature, and the majority of them are not independent compositions but rather translations of Mahāyāna Buddhist sūtras from Sanskrit. The *Vajracchedikā* is one of the earliest texts of the *Prajñāpāramitā* literature in Mahāyāna Buddhism. It presents, in the form of a dialogue between the Buddha and his disciple Subhūti, a concise exposition of the central teachings of the Perfection of Wisdom. The core themes of this sūtra, as in other *Prajñāpāramitā* texts, include the negation of self, the principle of emptiness, dharmas, the characteristics of bodhisattvas, and related concepts. Since the Khotanese manuscript of this text bears a colophon dated to 941 CE, this date must be regarded as the latest possible time for its transcription. The sūtras held a highly revered and sacred status among the Mahāyāna Buddhist community of Khotan at the time. The sanctity and importance of such texts made the task of translating them especially demanding for translators, who were compelled to employ diverse techniques and strategies to produce a rendering that was both faithful and intelligible to their audience. This study examines the Khotanese version of the *Vajracchedikā* with particular attention to the translation methods employed—such as borrowing, loan translation, and transposition—and analyzes them within three functional categories: standardization, clarification, and fidelity to the original text.

Table of Contents

Editorial

Journal of Languages and Dialects of Iran	M. Tame	3
---	---------	---

Articles

A Study of Translation and Its Techniques in the Khotanese Version of Vajracchedikā Prajñāpāramitā	M. Derafshi M. Jaafari-Dehaghi	5
Early New Persian Dialectology: Southern Texts	M. Bigdeloo	23
About Some Words and Their Meanings in Zoroastrian Persian Texts	Y. Shokoohi	49
System of Gender Assignment in the Abyāne'i Dialect	M. M. Esmaili	69
Word Order Typology in Pashto Language	E. R. Mayar	95
The Markers of the Locative Case and Their Syntactic Word Order in the Declension of the Noun in Modern Balochi	M. Mahmoudzahi	127

Philological Studies

A Note on the Meaning of the Avestan Term <i>nimarəzišta-</i>	S. Reza-zadeh	147
---	---------------	-----

New Releases

<i>Abyāne'i Dialect; A Bibliography of New Iranian Languages and Dialects</i> (Persian Sources); <i>The Khotanese Version of Jīvaka-Pustaka</i> (Transliteration, Translation, Commentary, and Glossary); <i>The Dialect of Khusf</i> .	151
---	-----